



خوردن شلید

پس ابر

وَاللَّهُ
مَعَكُمْ
وَاللَّهُ
مَعَكُمْ
وَاللَّهُ
مَعَكُمْ

بر گرفته از کتاب های استاد گرامی
فاطمه میرزایی (لطفی آذر)

دقراول

حکمت عنایت

سر آغاز

گل‌واژه‌های عشق با ترنم نسیم نیاز، به تکان‌های نرم امتحان، لبان هستی را لمس می‌کند و جلوه‌گری‌های بی‌حساب جمال، یک به یک بر سر راه جلال، خود می‌نماید؛ این شکوه بی‌بدیل، روایت نه پنهان و نه آشکار خلقت است؛ اول داستان را هیچ کس نمی‌دانست و اینک در متن مشروح زیستن، باز کسی نمی‌داند؛ آخر داستان نیز مجهول است. همه بر عاقبت به خیری، دست عجز و سؤال به سوی دوست می‌برند؛ کسی نیست که اول به خیری را بخواهد!

آنچه در روزگار تنگی دل‌ها و سختی راه، دشوار است، انتخاب دقیق و تصمیمی قاطع و انجام‌شدنی است؛ خشت را اول، درست بنهادن، بهتر از کجی بنا در آخر، صاف کردن است، که چنین بنایی هرگز ایستا و استوار نخواهد شد. لیک اینکه در الست چه بود و چه شد و چه خواستیم، "الله أعلم؛ و این، ما را می‌ترساند. همانند خواجه^۱ که می‌گوید "همه از آخر می‌ترسند و من از اول!" لاقلاً از آن اول که بگذریم، این اول به دست ماست: اختیار در انتخاب. حکمت هبوط، استعداد صعود و حد وجود، اسراری است در قلب ولی عصر،

۱- منظور، خواجه عبدالله انصاری است.

محفوظ؛ که به اذن الهی و به ظل واجب‌الوجود، بر وی مکشوف و مبسوط می‌شود. حکمت غیبت نیز همین گونه است؛ علت اصلی آن، ناشناخته برای همگان، **إلا خدا و ائمه** است؛ خدایی که بر خود واجب کرده حتی اگر یک روز از عمر زمین باقی باشد، ثردانه‌اش را بر جهان، حاکم و دولت کریمه‌ی توحیدی را مستقر گرداند.

وای بر ما اگر منجی بیاید! وای بر ما که آماده‌ی ظهور نباشیم و بانگ **«انابیه الله»** زمین را بلرزاند! آیا در آن روز، بیشتر مشتاق زیستن در جوار اویم یا شائق شهادت زیر پایش؟ آیا نسبت خویش را با او می‌دانیم؟ آیا **«أب الشفیق»** می‌شناسیم؟

شاید عوامل مؤثر در غیبت را پیش از این شنیده‌ایم یا خوانده‌ایم: حاکم جابر، جهل مردم، تولد مؤمن از صلب کافر، ترس از شهادت و... ما نیز در نقش این عوامل، بازیگریم و در فتنه‌های آخرالزمان، دخیل؛ لذا عوامل از ما جدا نیست. ما خود، عامل و فاعل به افعالی هستیم که هیچ یک تسریع‌بخش ظهور نیست؛ هیچ یک پرورش‌دهنده‌ی جان‌های مستعدین نیست؛ هیچ یک عطر و بوی صداقت ندارد؛ هیچ کدام عطر و بوی شهادت هم ندارد. حرف از یاری امام کجا و خلوص و جامه دریدن و جان دادن کجا؟ خلوص، واژه‌ی غریب و تنها مانده‌ای است که در دفاتر و معابر، خاک می‌خورد و تحسین می‌شود!

آیا به همان مقدار که جان بر کف اولادمان هستیم، جان بر قدم پاک امامان نثار می‌کنیم؟ آیا به همان اندازه که هزینه صرف خویش می‌کنیم، طالب خرج همه‌ی هزینه‌های زندگی‌مان برای او هستیم؛ هزینه‌ی وقت، ثروت،

۱- اشاره به روایتی در بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۷۱: پدر دل‌سوز.

جوانی، سلامت، عمر و...؟

آری به همین وضوح و صراحت می‌توان گفت؛ به همین تلخی می‌توان پذیرفت! حقیقت، رمز درشت غیبت است و آن، خواستن است؛ همت است. خواستن، طلبی است صادق که عامل رفتن و رسیدن است؛ پس خواستن، همان همت است.

آقای من، سستی‌هایمان را به توانمندی پایداری ببخش، که تو برتر از توانی.

رفاه‌طلبی‌هایمان را به ریاضت‌ها و مجاهدات خالصانهات ببخش، که تو برتر از خلوصی.

آقایم، خودبینی‌ها و نفس‌پرستی‌هایمان را به عاشقانه تپیدن‌های قلبت و خود ندیدن‌هایت به عشق حسین علیه السلام ببخش، که تو برتر از عشقی.
مولایم، سایه‌ی سرمان باش؛ به رضامان برسان، تا راضی شویم که راضی باشیم و بیایی.

ای خائف منتظر؛

ای تنهاترین مرد عالم؛

عالم را بی تو تنهائیم؛

تو را می‌خواهیم.

فهرست

مقدمه	۱۳
تاریخچه‌ی غیبت	۱۵
فضل و عدل الهی	۱۷
بررسی علل غیبت	۲۰
آیا با عقل می‌توان علت غیبت را یافت؟	۲۳
نالایقی امت و کفران نعمت	۲۴
دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی درباره‌ی غیبت	۲۹
غیبت، سرّ است	۳۱
بررسی ادله‌ی نقلی غیبت	۳۳
۱- ترس از کشته شدن	۳۴
۲- بیعتی از طاغوت‌ها بر گردن حضرت نباشد	۳۹
۳- جاری شدن سنن پیغمبران الهی	۴۱
۴- ضایع نشدن ودایع خداوند	۴۲
۵- امتحان و آزمایش بندگان	۴۴
۶- قیام و زشتی‌های اعمال ما	۴۷
اضطرار	۴۹

مقدمه

نوعیت و تعین انسان، خلیفه شدن و رسیدن به بی‌نهایت عروج است و او برای آنکه بتواند در این بُعد موفق باشد، الگوی عینی می‌خواهد لذا از کامل‌ترین، سریع‌ترین و سهل‌ترین مسیرها، دست یافتن به وجود مقدس انسان کامل در جلوه‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام و الگوگیری مستقیم از ایشان است.

برای این منظور، خداوند ظلّ ولایت خود را در قالب تجسم و تجسد چهارده معصوم علیهم‌السلام قرار داد، تا انسان‌ها به دلیل اشتراک ماهیتشان با این الگوها، بتوانند خود را به آن‌ها نزدیک کنند. ایشان به منزله‌ی انوار هستی و مرکز دایره‌ی نزول و صعود هستند؛ اما دریغ، که افراد انسانی، قدر این مظاهر الهی را ندانستند و دست هر یک را به نحوی بستند!

غربت اهل بیت علیهم‌السلام پس از وفات حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از زمان حضرت زهرا علیها‌السلام آغاز شد. آن بانو چنان غریب و ناشناخته ماند و در ارائه‌ی زیبایی‌های وجودی خود محدود شد، که فریاد *عَجَلٌ وَفَاتِي* سر داد! شمشیر بُرنده‌ی زهرا علیها‌السلام دیگر بر نفس مردمی که به حق پشت کرده بودند، تأثیر نداشت. مردم، ولایت را رها کرده و همه چیز را به شوخی گرفته بودند عقایدشان

سست و متزلزل بود و چنان سرگرم بازی‌های نفس و دنیا بودند، که اسوه‌ی عروج‌دهنده‌ی خود را نمی‌دیدند! لذا طنین "عَجَلٌ وَقَاتِي" تا "فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ" امتداد یافت؛ آنجا که شمشیر بر فرق علی عليه السلام زدند! در حقیقت، باطن "فُزْتُ"، همان "عَجَلٌ وَقَاتِي" بود؛ چرا که علی عليه السلام را نیز به شوخی گرفتند و به منظر او نگاه نکردند، تا زیبا شوند! قرآن ناطق را کنار گذاشتند و او را مجبور به قبول حکمیت کردند.

... و نه تنها علی و فاطمه عليهما السلام که گویی تمام ائمه عليهم السلام "عَجَلٌ وَقَاتِي" گفتند و رفتند! و در این میان، تنها مهدی عجل الله فرجه به عنوان انسانی تعیین یافته در ماهیت کمالی، برای بشر باقی مانده است، که به جامعه‌ی آرمانی اسلام، جامعه‌ی عمل خواهد پوشاند. او برای به کمال رساندن انسان‌ها، پنج سال حضور داشت؛ اما هنگامی که دریافت عده‌ی زیادی در پی قتلش هستند، به امر الهی غایب شد و تا حدود هفتاد سال، فقط چشم‌های خواص، توانایی دیدار و الگوگیری از ایشان را داشت. پس از آن هم چون اکثریت مردم، استعداد پذیرش کامل آن حضرت را در ولایتش نداشتند، وارد مرحله‌ی غیبت کبری شد و تنها، عده‌ای تحت عنوان نواب عام را که توانایی حمل گوشه‌ای از کمالات او را می‌یافتند، به نیابت از خود قرار داد.

در این نوشتار بر آنیم تا دریابیم که چرا امامان چنین غریب و تنها ماندند و چرا آخرین گوهر الهی، در پس پرده‌ی غیبت به سر می‌برد؟! چرا ما از فیض دیدار امام، بی‌بهره‌ایم؟ آیا غیبت امام، تنها به اراده‌ی خدا بوده، یا ما هم در آن نقش داشته‌ایم؟... و در نهایت به اینجا برسیم که به راستی چه سرّی در این غیبت نهفته است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ
وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ
وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

تاریخچه‌ی غیبت

ولایت، بالاترین نعمتی است که منعم حقیقی یعنی ذات اقدس اله، به ما انسان‌ها عنایت کرده و کامل‌ترین بستر این نعمت را در جلوه‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام قرار داده است؛ لذا هرگز با سایر نعمت‌ها قابل قیاس نیست. اما این سؤال مطرح است که چرا خداوند در برهه‌هایی از زمان، چنین فضلی را از مردم منقطع کرده و امامان را به نوعی از میان‌شان غایب نموده است؟ مثلاً حضرت علی علیه‌السلام با اینکه به ظاهر در جمع مردم بودند، بیست و پنج سال غیبت داشتند و دستشان در اجرای دین، بسته بود. سایر ائمه علیهم‌السلام نیز هر کدام به نحوی در اجرای احکام دین به صورت عمومی و در قالب حکومتی، در

محدودیت قرار داشتند؛ که می‌توان گفت در غیبت بودند؛ هر چند تا پیش از حضرت مهدی علیه السلام هیچ گاه سلب کلی و غیبت کبری در کار نبوده است.

البته غیبت، تنها به ائمه‌ی معصومین علیهم السلام منحصر نمی‌شود و اشکال گوناگون آن در مورد انبیاء گذشته نیز مشاهده می‌شود؛ از جمله به نقل از امام محمدباقر علیه السلام، حضرت ادریس علیه السلام علی نبینا وعلیه السلام. وقتی از طرف پادشاه جبار زمان خود، تهدید به قتل شد، در غاری بر فراز کوه‌ها، پنهان گشت و بیست سال از قوم خود غایب بود. هود، صالح، ابراهیم و برخی دیگر از انبیاء- علی نبینا وعلیهم السلام- نیز غیبت داشتند.^۱

یکی دیگر از انبیاء الهی که به امر خداوند، از قوم و عشیره‌ی خود در کنعان غایب شد، حضرت یوسف علیه السلام بود. یوسف، سه روز در چاه، چند سال در زندان و سال‌ها در مصر بود و با آنکه مصر تا کنعان، فاصله‌ی چندانی نداشت، قوم او بیست سال از دیدنش محروم بودند!

و چقدر احوال قوم یوسف، برای ما آخرالزمانیان آشناست! امام صادق علیه السلام درباره‌ی غایب ما می‌فرماید:

إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ، شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ. إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ، كَانُوا أَسْبَاطاً
أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمَّ
يَغْرِفُوهُ؛ حَتَّى قَالَ: أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي! فَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ الْمَلْفُوتَةَ، أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ بِخُجَّتِهِ فِي وَاقْتِ مِنَ الْأَوْقَاتِ، كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ. إِنَّ يُوسُفَ، كَانَ إِلَيْهِ مَلِكٌ
مِصْرَ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً؛ فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُغْلِبَهُ، لَقَدَّرَ عَلَى
ذَلِكَ؛ لَقَدْ سَارَ يَغْفُوبٌ وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَنُوهِمْ إِلَى مِصْرَ. فَمَا
تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِخُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ، أَنْ يَمْشِيَ فِي

۱- مکیال المکارم، ج ۱، فصل شباهت آن حضرت به یوسف بنی اسرائیل.

أَسْوَأَهِمْ وَ يَطَّأُ بُسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ، كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ: قَالُوا: أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ.^۱

همانا صاحب این امر، شباهتی به یوسف دارد... همانا برادران یوسف، نوادگان و فرزندان انبیاء بودند و با او تجارت و معامله کردند و سخن گفتند؛ و با اینکه برادران او بودند و او برادرشان بود، نشناختندش! تا آنکه خود گفت: من یوسفم و این، برادر من است. پس این امت ملعون، انکار نکنند که خدای عزوجل در زمانی، با حجت خود، همان کند که با یوسف کرد! همانا یوسف، عزیز مصر بود و فاصله‌ی او و پدرش، هجده روز راه بود، که اگر می‌خواست او را آگاه کند، می‌توانست؛ چنان که یعقوب و فرزندانش پس از دریافت مژده‌ی یوسف، فاصله‌ی ده خود تا مصر را نه روزه پیمودند. پس این امت، چه انکار می‌کنند که خدای عزوجل، با حجت خود همان کند که با یوسف کرد؛ به طوری که او در بازارهای ایشان راه رود و بر فرش‌هایشان قدم گذارد، [ولی او را شناسند]! تا خدا به او اجازه [ظهور] دهد؛ چنان که به یوسف اجازه داد؛ [و آن‌ها] گفتند: آیا به راستی تو خود یوسفی؟! گفت: من یوسفم. علاوه بر این‌ها، پیامبر اکرم ﷺ از غیبت حضرت موسی - علی نبینا و آلِهِ و علیه السلام - نیز خبر می‌دهند. ایشان می‌فرمایند که حضرت موسی پس از سال‌ها، بر قوم خود ظاهر شد و در این دیدار، تنها یک جمله گفت: امیدوارم خداوند در فرج شما تعجیل کند؛ و دوباره به مدت پنجاه و چند سال، از آنان غایب شد و به مدین رفت.^۲

فضل و عدل الهی

در ادامه، لازم است به نکاتی که ما را در رسیدن به پاسخ سؤالمان یاری می‌کند، اشاره نماییم. ما باید بدانیم خداوند، نعمت هدایت را بدون استحقاق به ما عنایت کرده؛ یعنی این نعمت، فضل و لطف الهی است. چیزی هم که بدون

۱- الکافی، ج ۱، صص ۲۳۶-۲۳۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۴۶.

استحقاق و از روی فضل باشد، وقتی سلب شود، جای پرسش نیست. البته فضل خدا اقتضا می‌کند نعمتی را که داده است، نگیرد؛ اما آنچه باعث سلب نعمت می‌شود، عدل الهی است.

به عبارت دیگر، فضل اصلاً به موضع خاص نعمت و اینکه به چه کسی تعلق می‌گیرد، کاری ندارد و همواره جاری و ساری است. لذا ممکن است به کسی تعلق گیرد، که ظاهراً استحقاق ندارد. اما وقتی نعمتی به عنوان فضل به کسی داده می‌شود و در جای خود نمی‌نشیند، یعنی آن فرد، قدر نعمت - کیفیت بهره‌برداری از آن - را نمی‌داند، پای عدل خداوند به میان می‌آید و نمی‌گذارد نعمت هدر رود؛ نعمت را از آن کس که قدر نداند، می‌گیرد و به اهلش عطا می‌کند.

از سوی دیگر، از آنجا که بالاترین نعمت‌ها، وجود امام است، غیبت ایشان، به نوعی سلب نعمت محسوب می‌شود. اما در منظر عقل سلیم انسانی، گرفتن نعمت هم فضل و لطف خداست. اگر خداوند نعمتی را می‌گیرد، برای این است که بنده‌اش بفهمد نعمت چه بوده و قدرش را بداند. چه، اغلب ما انسان‌ها همچون ماهیانی هستیم که در درون آبییم؛ اما قدر آن را نمی‌دانیم و تنها وقتی متوجه می‌شویم که از آب بیرون افتیم!

بنابراین غیبت امام، نشان‌دهنده‌ی عدم استحقاق ما در بهره‌برداری از آن فیض اتم و اکمل است. در عین حال، این سلب نعمت موجب می‌شود قدری به خود آییم و ببینیم چه کرده‌ایم که نعمت از دستمان رفته است!

اصل و سرّ غیبت، از اسرار شد	مستتر، همچون غیاب یار شد
بهترین نعمت نیاید در قیاس	چهارده نوری که نازل شد به ناس
فضل حق باشد هدایت بهر ما	در نیاید فضل در چون و چرا

لیک فضلش مانع از سلبش بود گه حساب او چو از عدلش بود
 فضل، آن گه که نباشد پرائر عدل، نعمت را کند از کف به در!
 نعمت حق باشد از اعطای آن نیست واجب بر خدا، ابقای آن
 در حقیقت، کسانی که در نعمت الهی دچار آماس می‌شوند، روی جمال
 صادقی که خداوند در قالب نعمت به آنان عنایت کرده است، پرده‌ای کاذب از
 خودی می‌اندازند و چون همواره استحقاق خود را علت افاضه‌ی نعمت می‌دانند،
 در زمان سلب نعمت، چنان سنگین و ناراحت می‌شوند که جزء غربال‌شدگان
 قرار می‌گیرند.

لذا می‌توان گفت با ظهور اسم عدل الهی در میادین و امتحانات
 آخرالزمان، و غایب شدن امام، بسیاری از افراد، غربال می‌شوند و انتظار حقیقی
 برای امام زمان علیه السلام در بیشتر انسان‌ها از بین می‌رود. تا آنجا که در میان
 معتقدین به ظهور حضرت، عده‌ای فکر می‌کنند امام مُرده، "مات"؛ برخی
 می‌گویند کشته شده، "قَتِل"؛ دسته‌ای او را هلاک‌شده می‌پندارند، "هَلَك"؛ و
 عده‌ای می‌پرسند او در کدام وادی افتاده است، "بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ"!

به این ترتیب در هر سالِ غیبت، عده‌ای غربال می‌شوند و کنار می‌روند؛
 عده‌ای در سختی‌های سطحی جهاد اصغر متوقف می‌شوند، برخی در
 سختی‌های جهاد اوسط و دسته‌ای هم در سختی‌های جهاد اکبر؛ تا در نهایت،
 تنها اندکی از منتظران، در میدان جهاد اکبر و در انتظار حقیقی می‌مانند؛ "وَقَلِيلٌ
 مِنَ الْآخِرِينَ"^۲.

۱- اشاره به روایت امام صادق علیه السلام در الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲- سوره واقعه، آیه ۱۴: شاید به تعبیری بتوان گفت منظور از "آخِرِينَ" در این آیه، گذر زمان و تاریخ نیست، بلکه حدود
 میان جهاد اصغر، اوسط و اکبر است؛ یعنی در جهاد اکبر، تنها عده‌ی قلیلی نجات می‌یابند.

بررسی علل غیبت

معمولاً در اثبات اعتقادات و معارف دینی، دو دسته دلایل را بررسی می‌کنند: ادله‌ی عقلی و ادله‌ی نقلی. دلیل عقلی، آن است که علمای دین، با استنتاج عقلی و منطقی از آیات و روایات، سعی می‌کنند مسائل مختلف همچون حکمت غیبت را مورد بررسی قرار دهند. اما در دلایل نقلی، ملاک، خود آیه و روایت است، نه نتیجه‌گیری از آن؛ یعنی مثلاً از لسان خود قرآن یا روایات، علت غیبت را می‌خوانیم. البته همان طور که گفتیم و در ادامه نیز خواهیم دید، در هر دو نوع از ادله، ملاک سخن، قرآن و روایات ائمه علیهم‌السلام است و ما هیچ گاه نمی‌توانیم و اصلاً مجاز نیستیم که درباره‌ی چنین مسائل کلی، از جانب خود و عقل جزئی مان چیزی بگوییم.

اکنون می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که چرا، گاه فیض الهی منقطع می‌شود و جامعه از نعمت ظهور انبیاء و امامان محروم می‌گردد. خزانه‌ی الله که همان اسماء و صفات الهی است، به دست امام است و تنها اوست که کیفیت استفاده از آن را می‌شناسد. درست مانند اینکه کلیددار خزانه‌ی پادشاه - که تمام دارایی‌اش در آن است - وزیر است و اوست که می‌داند چگونه طبق نیازهای اجتماع، این خزینه را مصرف کند. در واقع خدا، صاحب خزانه‌ی کل هستی و تمام موجودات، در وجود، ابقاء و نیازهای وجودی‌شان است و هم اوست که مقرر کرده فقط انسان کامل با علم به استعدادها، بداند هر جزء هستی، به چه مقدار از این خزانه - اسماء الهی - نیاز دارد، تا به وجود آید و آثار و کمال وجودی پیدا کند.

۱- ممکن است امام، ظاهر نباشد و ما از دیدن ظاهرش محروم باشیم؛ اما حضور امام و به طور کلی خلیفه الهی بر روی زمین، همیشگی است؛ اگر چه مانند خورشید پس آید.

پس در حقیقت، امام، خزانه دار خداست و اگر مردم، جایگاه امام را آن گونه که باید، می شناختند، هنگامی که برقراری ارتباط با ایشان مستلزم سختی ها و مشکلات دنیوی می شد، تنهایش نمی گذاشتند تا کشته شود! آن وقت ائمه علیهم السلام اجل طبیعی خود را داشتند، که نظیر عمر حضرت مهدی علیه السلام طولانی بود. اگر ائمه علیهم السلام می ماندند و عمر طولانی می کردند، نظام خلقت، نظام دیگری می شد؛ شیطان، مجال دخالت در دایره ی خلقت را نمی یافت و این همه شرّ و بدی به بار نمی آمد و دنیا بهشت می شد.

با این حال چنان که گفتیم، ظاهراً به خاطر جهل و بی معرفتی مردم، ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند، تا زمان آخرین خزانه دار الهی رسید؛ که اگر او هم مثل اجدادش کشته می شد، دیگر موجودی نبود که استعداد بهره برداری از خزانه ی خدا را داشته باشد. اینجا بود که آن یگانه محبوب ازلی و ابدی، دید اگر این آخرین را هم در نمایشگاه مردم بگذارد، همان پرده های ظلمانی را که بر حقیقت نورانی پدرانش انداختند، بر او هم می اندازند! پس به علی که تنها خود او و ائمه علیهم السلام می دانند، مهدی علیه السلام را غایب کرد. البته به این معنا که چشمان بی لیاقت ما را اذن دیدن نداد، نه اینکه او را از هستی غایب کند؛ وگرنه اگر مهدی علیه السلام از هستی غایب شود، هستی برپا نمی ماند.

در حقیقت، خداوند ما را تنبیه کرد که: حیف از استعدادی که داشتی تا امامت را ببینی، ولی خودت به اختیار خودت نمی خواهی ببینی! خورشید را به این زیبایی تابانده ام؛ ولی تو، پرده ای در مقابلش کشیده ای! حال که نمی خواهی ببینی، ابری می فرستم که این خورشید را در پس خود ببرد. آن وقت تا می توانی، دنبال خورشید و روز بگرد!

پس باید بدانیم در غیبت ماندن امام، عین شهید شدن اجدادش است! زیرا

امامت امام، به این است که وجود ما را ارتقاء دهد، آن هم نه ارتقاء از مکانی به مکان دیگر، بلکه از مکان و منزلتی به مکان و منزلت بالاتر. امام می‌خواهد شئون ما را به کلی عوض کند و ما را از حیات دنیوی به حیات اخروی برساند؛ ولی ما محکم سر جای خود نشسته‌ایم و نمی‌خواهیم تکانی بخوریم! یعنی نمی‌گذاریم ولایت امام، رویمان کار کند. این است که او در پس پرده‌ی غیبت، منتظر است تا ما کاری کنیم و قدمی برای ظهور برداریم.

حال، ما می‌خواهیم بدانیم حکمت خداوند از غایب کردن حضرت ولی عصر ارواحنا لئلا یفترقوا - چه بوده است؟ آیا تنها علت یا بهتر بگوییم علت تامه‌ی غیبت، جهل و بی‌لیاقتی ماست؟ اصلاً آیا لازم است که ما حکمت غیبت را بدانیم؛ یا غیبت، راز سر به مهری است که تنها با ظهور امام فاش می‌شود؟ برای پی بردن به اهمیت بحث، لازم است ابتدا به معنی دو واژه‌ی حکمت و غیبت پردازیم.

غیبت به معنی پنهانی از قوای مُدرک انسانی، اعم از عقل، وهم، خیال و حس است؛ که البته مطلق آن، صرفاً ویژه‌ی خداوند است، اما به طور نسبی، برای انبیاء و ائمه علیهم‌السلام نیز وجود دارد؛ به این معنا که آنان برای همه‌ی مردم و در همه‌ی جوامع، حضور همیشگی نداشتند و برای عده‌ای، در غیبت نسبی بودند.

حکمت نیز از نگاه فلاسفه، یعنی پی بردن به اسرار هستی؛ از صورت به درون رفتن و سرّ و باطن اشیاء را دیدن؛ یعنی عبور از واقعیت، حدود، رنگ‌ها و قالب‌هایی که حقیقت را در بر گرفته و رسیدن به باطن و حقیقت امور. در واقع حکمت، علم به حقایق اشیاست، آن طور که هویتشان هست، نه آن طور که ماهیتشان نشان می‌دهد.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که حکمت با علت، تفاوت دارد. علت، اصطلاحی فلسفی است که به عامل به وجود آمدن چیزی گفته می‌شود. مثلاً علت غیبت، مسئله‌ای است که بود و نبود غیبت، بر محور آن می‌چرخد؛ با وجود آن، غیبت ادامه می‌یابد و با نبود آن، غیبت به پایان می‌رسد. اما مسئله اینجاست که فهم علت حقیقی احکام و مسائل اسلامی، برای ذهن بشر آسان نیست و چنین احاطه‌ای بر امور، جز از خدا یا کسی که از جانب خداوند منصوب شده است، بر نمی‌آید. لذا ائمه علیهم‌السلام برای اینکه به پرسشگران بفهمانند احاطه‌ی علمی به تمامی احکام و پدیده‌ها امکان ندارد، بحث حکمت را پیش کشیده‌اند.

آیا با عقل می‌توان علت غیبت را یافت؟^۱

حال با در نظر داشتن این تعاریف، باید دانست که اکثریت ما به علت اسارت در زمان، در نموده‌ها و ظل‌ها مانده‌ایم و به حکمت امور نیز پی نمی‌بریم. چه، حتی بر اعضا و جوارح خودمان هم تسلط کامل نداریم و نمی‌توانیم آن‌ها را طبق قوانین الهی که می‌دانیم، بچرخانیم؛ چه رسد به اینکه بخواهیم به حقایق اشیاء برسیم! در حقیقت، ما حتی معنی حکمت را نیز نفهمیده‌ایم؛ چه رسد به اینکه با عقل خود، به حکمتی از حکمت‌های الهی دست یابیم! پس ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم با عقل خود به حکمت افعال الهی پی ببریم؛ بلکه تنها چیزی که از افعال الهی می‌فهمیم، برخی تأثیرات ناشی از این افعال در جهان خارج است، که ممکن است هیچ‌کدام غرض اصلی فعل خدا نباشد.

حکمت غیبت نیز از این دست است و پیدا کردن دلیل عقلی در این باره،

۱- این قسمت، بر اساس قسمتی از کتاب "راز پنهانی و رمز پیدایی" اثر دکتر سید محمد بنی‌هاشمی نوشته شده است.

کاری بیهوده به نظر می‌رسد. پس تنها راه کشف حکمت غیبت، رجوع به ادله‌ی نقلی است. البته از آنجا که قبول این موضوع برای ادامه‌ی بحث، خیلی مهم است، در ابتدا مختصری به اثبات این ادعا می‌پردازیم.

نالایقی امت و کفران نعمت

آنچه عمدتاً به عنوان دلیل و حکمت غیبت مطرح می‌شود، عدم شایستگی امت است. بر این اساس، عده‌ای معتقدند: چون میان قابلیت‌ها و شایستگی‌های ذاتی مردم برای پذیرش امام معصوم و میزان حضور امام در جامعه، ارتباطی متقابل وجود دارد، به هر اندازه که جامعه، شایستگی و لیاقت خود را از دست داده، از ارزش‌های الهی فاصله گیرد، امام معصوم نیز که یکی از تجلیات رحمت الهی به شمار می‌آید، از جامعه فاصله گرفته، از حضور خود در جامعه می‌کاهد؛ چرا که رحمت الهی در جایی فرود می‌آید که سزاوار رحمت باشد.

این عده برای اثبات حرف خود، به برخی آیات و روایات استدلال می‌کنند؛ از جمله:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ
أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.^۱

این به خاطر آن است که خداوند، نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ مگر آنکه آن‌ها خودشان را تغییر دهند؛ و همانا خداوند، شنوا و داناست.

...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...^۲

همانا خداوند، [سرنوشت] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنان خود را تغییر دهند.

۱- سوره انفال، آیه ۵۳

۲- سوره رعد، آیه ۱۱.

وَ إِذْ تَأْتِيَنَّكُمْ رِزْقٌ لِّئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لِّئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.^۱

و هنگامی که پروردگارتان اعلام داشت: هر آینه اگر شکرگزاری کنید، [نعمت خود را] بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، همانا مجازاتم شدید است!

لَا يَنْقُطُ الْمَرْيَدُ مِنَ اللَّهِ، حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ.^۲

فزونی نعمت از جانب خداوند منقطع نمی‌شود، مگر اینکه شکر از جانب بندگان قطع شود.

لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ.^۳

نعمت‌ها با شکرگزاری، زوال ندارد و با ناسپاسی، پایدار نماند.

پیروان نظریه‌ی مورد بحث، از این آیات و روایات چنین برداشت می‌کنند که چون ظهور و حضور علنی امام، از نعمت‌های بزرگ الهی است، در صورت شکر این نعمت، استمرار آن، قطعی است و در صورت ناشکری نسبت به آن، زوالش حتمی است. لذا علت تامه‌ی غیبت را همین ناسپاسی می‌دانند و می‌گویند چون اصل بر این است که امام در جامعه، حضور علنی داشته باشد، در صورت شکرگزاری مردم از این نعمت، ظهور ایشان واجب می‌شود و در صورت ناسپاسی، غیبت آن حضرت وجوب می‌یابد.

در نقد و بررسی این دیدگاه باید به دو نکته توجه شود:

نکته‌ی اول آنکه به طور کلی، نعمت‌های الهی بر اساس شایستگی و لیاقت مردم، به آنها داده نمی‌شود. بلکه اساس اعطای نعمت به بندگان، فضل و رحمت خداست و اعطای فضل، مبتنی بر داشتن استحقاق نیست. اصولاً تفاوت فضل و عدل، در همین است که در عدل بر حسب استحقاق داده

۱- سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۵۶.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۹۴.

می‌شود، اما فضل، بخشش بدون در نظر گرفتن استحقاق است. در واقع خداوند، عموم نعمت‌های خود را بر مبنای فضل به بندگان بخشیده است؛ چون آن‌ها پیش از اعطای فضل الهی، هیچ گونه استحقاقی نداشته‌اند. آنچه در آیات فوق آمده نیز، به معنای این نیست که اگر کسانی شایستگی دارا بودن نعمت را پیدا نکنند، خدا به ایشان نعمت نمی‌دهد؛ زیرا لطف و رحمت خداوند، منوط و مشروط به احراز لیاقت نیست. پس این آیات، مربوط به دادن نعمت از طرف خداوند به بندگان نیست و اصلاً چنین ادعایی - هم از نظر عقل و هم از نظر نقل - باطل است؛ چنان‌که مطابق تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام این آیات، ناظر به سلب نعمت ارزانی شده است.^۱

پس نمی‌توان بر اساس این آیات و روایات، قاعده و ضابطه‌ای برای اعطای نعمت‌ها بیان کرد؛ چه، باب فضل و رحمت خداوند، بسیار بسیار گسترده است و هرگز تابع لیاقت و استحقاق بندگان نیست. اما در مورد سلب نعمت فرموده‌اند که تا ناشکری و ناسپاسی نشود، چنین کاری صورت نمی‌گیرد؛ یعنی اگر خداوند نعمتی را به کسی اعطا کرد، آن را از او سلب نمی‌کند، مگر وقتی که او با اعمال ناپسند و زشت خود، مستحق سلب آن شود.

این بحث کلی، در مورد نعمت وجود، ظهور و استمرار حضور امام در جامعه نیز مطرح می‌شود و ما نمی‌توانیم مدعی شویم که نعمت حضور

۱- [ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۳۱: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَغْطِ لِنَاخِدْ، وَ لَوْ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ مَا أَنْعَمَ وَ بَقُوا مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، مَا سَلَبَهُمْ تِلْكَ النِّعْمَ وَ هُمْ لَمْ يَشَاكِرُونِ؛ إِلَّا أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ شُكْرِ إِلَى كُفْرٍ وَ مِنْ طَاعَةٍ إِلَى مَعْصِيَةٍ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا بَقُومَ حَتَّى يُغْيِرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ هَمَانَا خَدَاوَنَد، [نعمت] نداده است برای آنکه بگیرد؛ پس اگر نعمت‌هایی به قومی دهد و آنان تا زمانی که شب و روز باقی است، باقی باشند، آن نعمت‌ها را از آنان نمی‌گیرد، در حالی که آنان شاکر باشند؛ مگر اینکه از شکر به کفران برگردند و از طاعت به معصیت رو آورند؛ و این است کلام خداوند که: هَمَانَا خَدَاوَنَد، [سرنوشت] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنان خود را تغییر دهند.

ائمه علیهم السلام در میان مردم، بر اساس قابلیت مردم بوده است؛ چنان که هیچ گاه اکثریت مردم، لیاقت و استحقاق پذیرش امام را نداشته‌اند. آیا مردمی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و سپس ناکثین و قاسطین و مارقین شدند، لیاقت حضور آن حضرت را داشتند؟! یا مردم زمان امام حسن مجتبی علیه السلام که با سست‌ایمانی و بعضاً از روی نفاق، امام خود را مجبور به تسلیم و پذیرش صلح با معاویه کردند؛ تا آنجا که پسرعموی آن حضرت، عبیدالله بن عباس به عنوان فرماندهی لشکر امام، خود را در مقابل دریافت پول به معاویه فروخت! و از همه مصیبت‌بارتر، رفتاری که مردم زمان سیدالشهداء علیه السلام یا سرور و امام خود داشتند!

پس نمی‌توان حضور مستمر ائمه‌ی هدی علیهم السلام در طول دویست و پنجاه سال پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به حساب شایستگی و لیاقت مردم گذاشت. نکته‌ی دوم که در این باره به آن اشاره می‌کنیم، این است که اگر گفته می‌شود تا زمانی که کفران نعمت نباشد، خداوند بر اساس فضلش نعمت را سلب نمی‌کند، نمی‌توان این نتیجه را گرفت که نبود نعمت، حتماً به دلیل کفران و ناسپاسی مردم بوده است. زیرا درست است که اگر مردم، نعمت حضور آشکار امام را ناشکری کنند، استحقاق سلب این نعمت را پیدا می‌کنند؛ اما ممکن است خداوند نخواهد به دلیل ناشکری، از آن‌ها سلب نعمت کند؛ بلکه در این مورد با فضل خود رفتار نماید و در عین حال به علت دیگری - که ما نمی‌دانیم - این نعمت را از آنان بگیرد. در این صورت، آن قاعده‌ی کلی هم نقض نشده است؛ چون خداوند از کسانی نعمت را گرفته، که مستحق این عقوبت بوده‌اند، اگر چه دلیل و حکمت این سلب، چیز دیگری بوده است.

پس می‌توان فرض کرد که نعمت یا نعمت‌هایی، از مردمی ناسپاس گرفته شود؛ اما علت سلب آن نعمت‌ها، ناسپاسی آن‌ها نبوده باشد. با این حساب، صرف سلب یک نعمت، حکایت از اینکه علتش ناشکری و کفران آن نعمت بوده است، نمی‌کند. به تعبیر دیگر، سلب نعمت می‌تواند علل و دلایل مختلفی داشته باشد، که یکی از آن‌ها کفران آن نعمت است. بنابراین عقل، راهی به سوی کشف علت سلب نعمت ندارد و لذا تنها راه کشف این امر، رجوع به دلایل خاص نقلی در آن مورد است.

پس به طور خلاصه می‌توان گفت تا وقتی مردم با سوء رفتارشان مستحق سلب نعمتی نشوند، خدا آن نعمت را از ایشان نمی‌گیرد. اما ممکن است امتی مستحق سلب نعمت باشند، ولی خداوند به دلیل فیض بی‌نهایت خود، باز هم نعمت را از آنان سلب نکند؛ یا ممکن است نعمت را از آن امت ناشکر بگیرد، اما نه به دلیل کفران نعمت، بلکه به هر دلیل دیگری که ما نمی‌دانیم.

آنچه از ادله‌ی نقلی برمی‌آید نیز، مبین همین قاعده است. در واقع وقتی خداوند می‌فرماید: **كَلِمَ كُفْرْتُمْ اِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**، یا آنجا که در روایت امام صادق علیه السلام آمده است: **لَا بَقَاءَ لَهَا اِذَا كُفِرَتْ**، مقصود، همان استحقاق سلب نعمت و در معرض زوال قرار دادن آن است؛ نه اینکه قطعاً خداوند عذاب می‌کند، یا نعمتش را می‌گیرد. باید بدانیم امکان عفو و رحمت پروردگار، در مورد هر کفران نعمتی وجود دارد و این موضوع، آن قدر واضح است که لازم نیست در هر آیه و روایتی به آن تصریح شود. این تصریحات به صورت مجزا، در آیات و روایات متعدد ذکر شده، که قرینه‌ای برای فهم صحیح سایر آیات و روایات است؛ به همین دلیل است که در استنباط از ادله‌ی نقلی، باید همواره به

مجموع آن‌ها نظر داشته باشیم.

با توجه به این توضیحات، می‌توانیم دیدگاه صحیح را چنین بیان کنیم که چون اصل وجود و ظهور امام، فضل خداوند بوده، پس استمرار این ظهور هم در اصل، واجب نبوده است. اما وعده‌ی الهی مبنی بر اینکه اگر مردم نسبت به نعمتی ناشکری نکنند، آن را سلب نمی‌کند، سبب می‌شود که بگوییم در صورت عدم کفران نعمت حضور امام در جامعه، این نعمت سلب نمی‌شد و مردم، مبتلا به غیبت امام نمی‌شدند. پس پنهان شدن امام عصر علیه السلام از دیدگاه مردم، عقوبتی است که استحقاق آن را داشته‌اند. اما چنین نیست که در صورت ناسپاسی در مورد این نعمت، غیبت امام، واجب باشد. چنین حکمی در هیچ زمانی روا نیست؛ چرا که همیشه ممکن است خدای متعال با فضل و رحمت خویش از کوتاهی‌های مردم بگذرد و امام را با وجود ناسپاسی‌های فراوان خلایق، ظاهر کند. بنابراین شرط ضروری ظهور امام، لیاقت مردم در بهره‌وری از حضور علنی ایشان در جامعه نیست؛ که اگر چنین بود، خدای متعال نباید پیش از این، حجت‌های خود را در بین مردم آشکار می‌کرد.

دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی درباره‌ی غیبت

مرحوم علامه خواجه نصیرالدین طوسی در "تجریداً لاعتقاد"، عبارت معروفی دارند که در پایان این قسمت به بررسی آن می‌پردازیم. ایشان می‌فرمایند: "وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مَنَاءٌ. لُطْفٌ در این عبارت، همان معنای مورد نظر متکلمانی است که بنا بر برهان لطف، لطف را بر خدا واجب می‌دانند و لذا معتقدند وجود امام در هر زمان، روی زمین، واجب است؛ و تصرف آن حضرت و قبول تصدی زمامداری و رهبری جامعه نیز به عنوان لطف دیگری از جانب امام بر مردم، ضروری و لازم است. اما این تصرف جز با

حضور آشکار و ظهور امام در جامعه امکان‌پذیر نیست و از آن رو که شرط تحقق این تصرف، یاری کردن و انقیاد مردم نسبت به امام است، تا این شرط محقق نشود، ظهور صورت نمی‌پذیرد و به همین دلیل، امام غایب می‌شود. به عبارت دیگر، باز بودن دست امام، به خواست و اراده‌ی مردم بستگی دارد که از ایشان در جهت تحقق اهداف الهی‌اش اطاعت کنند؛ و تا این اطاعت و انقیاد از جانب مردم نباشد، عملاً دست امام برای اداره‌ی جامعه باز نمی‌شود و توانایی تصرف در جامعه را پیدا نمی‌کند؛ یعنی غایب می‌شود! به همین جهت است که گفته شده: "عَدَمُهُ مَنًا"؛ یعنی غیبت امام و عدم تصرف ایشان به ما باز می‌گردد.

پس در این نگرش، لطفی بر خداوند واجب است و لطفی هم بر امام. لطف خدا، جعل و نصب امام بوده، که آن را انجام داده؛ و لطف امام نیز پذیرش مسئولیت جامعه بوده که او نیز آن را انجام داده است. حال آنچه بر مردم واجب است، انقیاد و نصرت امام است که اگر چنین کنند، دست امام باز می‌شود و توانایی تصرف در جامعه را پیدا می‌کند؛ اما اگر مردم در انجام این وظیفه کوتاهی کنند، امام غایب می‌شود.

نویسنده‌ی کتاب راز پنهانی و رمز پیدایی در پاسخ به این نظر، می‌نویسد که نصب و جعل امام از ناحیه‌ی خداوند، فضل و منتی بر مردم است؛ و اینکه امام، خود را به مردم معرفی کند و راه ارتباط و تماس با خود را پیش روی آنان هموار سازد، فضل دیگری است؛ اما هیچ یک از این دو، بر خدا یا امام واجب نیست. در حالی که عقلاً و نقلاً می‌توانیم یاری و انقیاد مردم نسبت به امام را در هر حال واجب بدانیم.

غیبت، سرّ است

نتیجه‌ی مباحثی که در نقد و بررسی ضابطه‌ی ارائه‌شده برای بقا و زوال نعمت‌های الهی ارائه شد، این است که ما هیچ قاعده و قانون کلی عقلی یا نقلی برای کشف اینکه هر نعمت، در چه صورت دوام پیدا می‌کند و در چه صورت قطعاً زوال می‌پذیرد، در اختیار نداریم. چنان که برخی ادله‌ی نقلی نیز این مطلب را در مورد علت غیبت امام زمان علیه السلام تأیید می‌کنند.

شخصی روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا، يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُنْطَلِقٍ.»

همانا برای صاحب این امر، غیبتی است که گریزی از آن نیست؛ در آن، هر باطل‌جویی به تردید می‌افتد!

راوی می‌گوید: به ایشان گفتم: فدایت شوم، چرا؟ فرمود:

«لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ.»

به دلیلی که اجازه‌ی آشکار کردن آن برای شما، به ما داده نشده است.

راوی گفت: پس وجه حکمت در غیبت او چیست؟ فرمود:

«وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ؛ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ، لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظَهْوَرِهِ، كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى، إِلَى وَفْتِ افْتِرَاقِهِمَا.»

وجه حکمت در غیبت او، همان وجه حکمتی است که در غیبت‌های حجت‌های خدای متعال پیش از او بوده است. همانا وجه حکمت در آن [غیبت آن حضرت] جز بعد از ظهورش معلوم نمی‌شود؛ همان‌طور که وجه حکمت کارهای خضر، از سوراخ کردن کشتی و کشتن نوجوان و برپا داشتن دیوار، برای موسی کشف نشد، تا هنگام جدایی آن‌ها از یکدیگر.

آن حضرت در پایان حدیث، با تأکید بر "سرّ" بودن علت غیبت فرمود:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ، أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ؛
وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أفعالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَ إِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ
مُنْكَشِفٍ.^۱

به درستی که این امر [غیبت]، امری از امر خداوند متعال و سری از اسرار او و غیبی از غیبش است؛ و وقتی دانستیم او عزوجل حکیم است، تصدیق کردیم و پذیرفتیم که همه‌ی کارهایش حکمت است، اگر چه وجه [حکمت] آن، روشن نباشد.

امام صادق علیه السلام در این روایت به صراحت می‌فرمایند که اجازه ندارند حکمت غیبت امام را برای مردم بیان کنند؛ و با این بیان، خیال همه را آسوده می‌کنند که به دنبال پرده‌برداری از حکمت غیبت نباشند. از سوی دیگر فرموده‌اند این حکمت، پیش از ظهور آن حضرت مشخص نمی‌شود. بنابراین هیچ یک از وجوهی که برای آن بیان شده است، نمی‌تواند به عنوان حکمت اصلی کار خدا در این موضوع تلقی شود.

مطلب جالب دیگری که در این روایت به آن اشاره شده، این است که برای تصدیق حکیم بودن خداوند، لازم نیست از راز و رمز همه‌ی کارهای او سر درآوریم! زیرا به حکم عقل، خدا منزله از عیب و نقص است و خدایی او، اقتضا می‌کند هیچ عیب و نقصی نداشته باشد. پس با علم به حکیم بودن خدا، نیازی به آگاهی از حکمت تمام کارهای او نیست.

بنابراین هم عقل از کشف علت غیبت، عاجز است و هم احادیث ائمه علیهم السلام به صراحت، سرّ غیبت را رازی سر به مهر دانسته‌اند که پیش از ظهور امام گشوده نمی‌شود. حتی خود امام عصر علیه السلام نیز در یکی از توقیعاتشان، جستجو و کنکاش از علت غیبت را ناپسند دانسته‌اند:

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۲.

«... وَأَمَّا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْوِئَةً ۗ... فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّيْتُمْ وَ اكْتَبِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرْجُكُمْ»^۲

و اما علت وقوع غیبت؛ پس همانا خدای عزوجل می فرماید: ای مؤمنان، درباره‌ی چیزهایی نپرسید که اگر برایتان آشکار شود، ناراحتان می کند...؛ پس باب پرسش از اموری را که برای شما سودی ندارد، ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از عهده‌تان برداشته شده است، به زحمت نیندازید؛ [بلکه] دعا برای تعجیل فرج را بسیار کنید، که همانا آن، فرج شماست.

پس وظیفه‌ی ما، ایمان کامل به اموری است که خداوند اراده فرموده و تلاش برای کشف راز و رمز آن‌ها در جایی که او نخواسته بدانیم، کار صحیحی نیست. اما متأسفانه بسیاری از اموری که برای ما اهمیت دارد، چیزهایی است که اساساً دانستنتشان برای ما مفید نیست و حتی از جستجو برای آگاهی از آن‌ها نهی شده‌ایم؛ ولی دنبالشان می کنیم و به نحوی می خواهیم از آن‌ها سردرآوریم. در مقابل، نسبت به آنچه باید بدانیم و تکلیف و وظیفه‌ی عقلی و شرعی ماست، کوتاهی و بی رغبتی نشان می دهیم و در پی فهم آن نیستیم! در حالی که به جای حساس شدن و جستجو از علت و حکمت غیبت، باید به دنبال آشنایی با وظایف خاص خود در این زمان باشیم، تا راه نجاتی از خطرات هولناک آن پیدا کنیم.

بررسی ادله‌ی نقلی غیبت

تا اینجا فهمیدیم ادله‌ی عقلی در بررسی غیبت، کارآمد نیست. اکنون

۱- سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۵.

می‌خواهیم از دیدگاه نقلی، علل غیبت را بررسی کنیم. اما اگر چنان که دانستیم، علت غیبت، راز سر به مهری است که تا زمان ظهور فاش نمی‌شود، پس چطور در برخی روایات، علت‌هایی برای غیبت بیان شده است؟ به راستی این دو موضوع را چگونه می‌توان با هم جمع کرد؟ و بالأخره علت غیبت، معلوم است یا مجهول؟!

در پاسخ این سؤال باید بدانیم همه‌ی آنچه در احادیث به عنوان علت غیبت فرموده‌اند، عوامل مؤثر در غیبت است، که البته این تأثیر، ضرورت عقلی ندارد؛ یعنی چنین نیست که در صورت وجود این علل، غیبت امام، ضروری باشد و در صورت عدم آن، ظهور ایشان ضرورت یابد؛ بلکه عقلاً وجود این علل، با غایب نبودن امام هم منافات ندارد. بنابراین تنها می‌توان این دسته از علل را در غیبت امام مؤثر دانست، نه اینکه به عنوان سرّ غیبت، این‌ها را پذیرفت.

این دسته از عوامل عبارت‌اند از:

۱- ترس از کشته شدن

اولین عامل مؤثر در غیبت که شاید بیش از سایر عوامل مورد تأکید قرار گرفته باشد، این است که حضرت به وسیله‌ی غیبت، از قتل در امان می‌مانند.

زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«يَا زُرَّارَةُ، لَا بُدَّ لِلْقَائِمِ مِنْ غَيْبَةٍ.»

ای زراره، برای قائم، به ناچار غیبتی است.

گفتم: برای چه؟ فرمود: «يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ؛» او بر خویش می‌ترسد؛ و به

شکم خود اشاره کرد.^۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۱.

البته مسلماً ترس امام، از نوع ترسی که انسان‌های عادی دارند، نیست. امام به خاطر کسب رضای خدا و به عنوان انجام یک عبادت بسیار مهم، بر حفظ جان خود، مراقب و نسبت به آن نگران است و در واقع از این جهت که خدای متعال، کشته شدن ایشان را نمی‌پسندد، خوف از قتل دارد. اما آیا امام از مرگ می‌ترسد، یا...؟! امام از این می‌ترسد که بیاید و مانند آباء و اجدادش، دست او را نیز ببندند و او نتواند حکومت عدل الهی را که بهشت زمین است، برپا کند؛ اما اگر این آخرین حجت خدا را هم بردارند، قیامت کبری برپا می‌شود و اگر او برود، دنیا هم از میان می‌رود؛ که *لَوْ لَا الْحُجَّةَ، لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا!*^۱ اما چرا باید امام را بکشند؟ و به راستی چرا خلفای اموی و عباسی رضی الله عنهم یا اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مخالف بودند و روز به روز دامنه‌ی ظلم به آنان را گسترده‌تر و محدوده‌ی ظهورشان را تنگ‌تر کردند و آنان را اسیر و شهید نمودند؟ اگر در جستجوی ریشه‌ی این مسئله، تاریخ را ورق بزنیم، در نهایت می‌یابیم که تمام مشکلات از صدر اسلام آغاز می‌شود. آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله در رهاورد سفر معراج، از مرحله‌ای که جبرئیل اذن ورود به آن را نداشت، برای مردم خبر می‌دهد:

«گفتم: پروردگارا، اوصیاء من چه کسانی هستند؟ ندا رسید: اوصیاء تو بر ساق عرش نوشته شده‌اند. پس نگاه کردم؛ دوازده نور دیدم که در هر نور، خط سبزی بود که نام یکی از اوصیائهم بر آن نوشته شده بود؛ اولین آنان علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرینشان مهدی علیه السلام گفتم: پروردگارا، آیا این‌ها اوصیاء پس از من هستند؟ ندا رسید: ای محمد، اینان اولیاء و دوستان من و برگزیدگان

۱- اشاره به روایتی در عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۲: *لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ، لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛* اگر زمین، چشم بر هم زدنی، خالی از حجت می‌شد، هر آینه با اهلش فرو می‌ریخت.

و حجت‌های من بر خلقم، پس از تو هستند و آنان جانشینان و خلیفه‌های تو و بهترین خلقم بعد از تو؛ به عزت و جلالم سوگند، هر آینه دینم را به آنها ظاهر می‌کنم و قطعاً کلمه‌ی خود را با آنان رفعت می‌دهم و همانا زمین را به دست آخرینشان، از دشمنانم پاک می‌کنم؛ به تأکید، شرق و غرب زمین را به تملیک او درمی‌آورم و قطعاً بادها را تسخیرش می‌کنم؛ همانا گردن‌های [گردنکشان] سخت را در مقابلش به ذلت می‌کشم و او را بر اسباب مسلط می‌کنم و به سپاه خود نصرت می‌دهم و قطعاً به ملائکه‌ام یاری‌اش می‌رسانم؛ تا دعوتم را آشکار کند و خلقم بر توحید من جمع شوند، سپس قطعاً پادشاهی و مالکیت او را تداوم می‌دهم و همانا ایام را [به همین صورت] بین اولیائیم پی در پی ادامه می‌دهم تا روز قیامت.»^۱

این سخن خداوند با رسولش، به گوش همگان رسید و به نسل‌های بعد منتقل شد. همه‌ی مردم، عاشق این اوصیاء شدند و منتظر آمدنشان. اما در این میان، گردن‌کشانی بودند که نمی‌خواستند کسی مانع سلطه‌گری آنان شود؛ دنیاخواهانی در مشارق و مغارب زمین وجود داشتند که نمی‌خواستند منافع مادی‌شان را از دست بدهند و جاه‌طلبان و مال‌دوستانی بودند که ترسیدند آخرین وصی بیاید و مالک همه چیز شود؛ و این، نقطه‌ی آغاز دشمنی بود. به همین دلیل نقشه‌ها کشیدند تا به هر نحوی شده، جلوی این جریان را که با ولایت علی علیه السلام آغاز می‌شد، بگیرند. این بود که به فکر کشتن حضرات معصومین علیهم السلام افتادند؛ و هنوز هم باعث می‌شوند حضرت بر جان خویش نگران باشد.

شاید کسی بگوید: خب، حضرت مهدی علیه السلام هم می‌آمد و کشته می‌شد؛

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۶.

چه اشکالی داشت؟!

باید بگوییم اگر دست امیرالمؤمنین علیه السلام را بستند و او را به شهادت رساندند، پس از او حسن و حسین علیهما السلام بودند؛ و اگر آن‌ها شهید شدند، سایر ائمه علیهم السلام آمدند. اما حضرت مهدی علیه السلام آخرین ذخیره‌ی الهی است و پس از او، دیگر امامی نیست که بیاید و مانع در هم فرو ریختن زمین و اهلش شود. لذا اگر او کشته می‌شد، زمین از حجت خالی می‌ماند. اما برای اینکه واسطه‌ی فیض در سیر نزول، در زمین باقی باشد و هدف فاعلیت خداوند یعنی وجود امام و انسان کامل - که علت غایی برای ممکنات است - نقض نشود، حجت و امام باید همیشه باشد؛ در غیر این صورت، زمین "کساخت" می‌شود و از هم فرو می‌پاشد. بنابراین باید انسان کامل باشد تا وجود انسان و سایر موجودات، عبث و مهمل نشود.

اما چه اشکالی داشت که قائم، نه حضرت مهدی علیه السلام بلکه مثلاً هزارمین فرزند او می‌شد؟ یعنی او به شهادت می‌رسید و خدا نسلش را ادامه می‌داد، تا زمانی که دیگر نیازی به غیبت، به علت ترس از قتل نباشد؛ آن وقت قائم ظهور می‌کرد!

در پاسخ باید بگوییم خداوند با اینکه قادر است، اما مشیتش به این تعلق گرفته که امور را به وسیله‌ی اسباب و علل انجام دهد؛ حتی ظهور انسان کامل. اما پس از حضرت مهدی علیه السلام اسباب و علل برای ظهور انسانی مانند او، بسیار ضعیف بود. یعنی به عنوان مثال، دیگر مادری نبود که بتواند نور ولایت را حمل کند و با این حمل، انسان کاملی ظهور دهد. خدا هم اگر چه قادر بود این امکان را به وجود آورد، ولی اگر چنین می‌کرد، همین اسباب و عللی که خود خواسته و مشیتش بر آن تعلق گرفته بود، نقض می‌شد؛ نقض فعل خدا هم به نقص ذات

او برمی‌گردد و شدنی نیست. یعنی اگر خداوند بطنی می‌آفرید که آماده‌ی پذیرفتن انسان کامل باشد، معجزه می‌شد؛ در حالی که سنت و مشیت او، به چنین چیزی تعلق نگرفته است. بنابراین مصلحت و حکمت برای بقای هستی و ابقای دین، ایجاب می‌کرد امام زمان علیه السلام مثل پدرانش تن به شهادت ندهد.

اما امام از یک چیز دیگر هم می‌ترسد! در زیارات مربوط به آن حضرت آمده است: **«الْمُرْتَقِبِ الْخَائِفِ»** و عباراتی نظیر این؛ یعنی امامی که می‌ترسد و مراقب است. امروز امام ما، پشت دیوار آهنین **«سقیفه تا غیبت»** است و از جهل مردم، جرأت بیرون آمدن ندارد! امام، کسی است که تمام قدرت‌ها در دست اوست و می‌تواند تمام دشمنان را یک‌جا تارومار کند؛ اما جهل امت را به راحتی نمی‌توان رفع کرد؛ چون اسلام را با اسلام ذبح می‌کنند! درست، همان چیزی که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد. آن حضرت، جنگ‌ها و غزوات بسیاری داشت، ولی در هیچ یک از آن‌ها نترسید؛ با این حال، ترسید ولایت علی علیه السلام را معرفی کند! ترسید اسلامی علیه اسلام به پا کنند و تحت عنوان اسلام، علی علیه السلام را بکشند؛ چنان که ابن‌ملجم، قریه‌الی‌الله شمشیر بر فرق مولا زد!

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ترسید؛ اما از آنجا که خدا می‌خواست باطن دین را عرضه کند، بر دل محزون آن حضرت نازل کرد: **«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...»**^۱؛ امر الهی را انجام ده، که خداوند تو را از مردم حفظ خواهد کرد.

خداوند با نزول این آیه، نمی‌خواست جسم پیامبر صلی الله علیه و آله را از گزند مردم حفظ کند؛ چون هم او و هم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند که این سفر، آخرین سفر

۱- سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر، آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، ابلاغ کن؛ که اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادم! و خداوند، تو را از مردم، نگاه می‌دارد.

حبیب الله است و اجلس رسیده است. هدف خداوند، حفظ بطن و حقیقت دین بود؛ گفت: ترس! حقیقت ولایت را خودم نگه می‌دارم؛ تو فقط علی علیه السلام را معرفی کن.

عامل ترس پیامبر صلی الله علیه و آله و در امتدادش امام، محبین بودند، نه کفار! چنان که هیچ یک از ائمه علیهم السلام را کفار و مشرکین نکشتند. مثلاً حضرت علی علیه السلام را همه به ظاهر، دوست داشتند؛ پس چرا کشته شد؟! آیا دشمنانش از روم و ایران رفتند و این کار را کردند؟! آیا عجم غیر مسلمان، او را کشت؟! یهودی و زرتشتی و مسیحی ایشان را کشتند، یا دوست نادان؟! یا ابن ملجمی که نمازخوان بود؟! که

امروز نیز اگر امام زمان علیه السلام پس از گذشت بیش از هزار سال در پس پرده‌ی غیبت مانده، از جانب ما دوستان است! به خاطر ما محبینی است که معرفت و شناخت صحیح نداریم و فقط دنیا و صورت آن را گرفته‌ایم و تمام شئونمان بر اساس دنیا، حرف و نظر اقوام، عُرف، پرستی‌ها و اعتبارات دنیوی می‌چرخد؛ **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**!

گفتیم امام صادق علیه السلام فرموده‌اند که قائم ما در میان امت، مثل یوسف در میان برادرانش است؛ که یوسف از دست برادران، زندانی بود و برادران با اینکه او را دیدند، نشناختندش! مهدی زهرا علیه السلام هم از دست برادر و دوست، در زندان است و آن دوست نادان، ماییم که معرفت به نورانیت او نداریم.

۲- بیعتی از طاغوت‌ها بر گردن حضرت نباشد

دومین عامل مؤثر در غیبت، این است که امام در زمان ظهور، بیعتی از طاغیت زمانه، بر گردنشان نباشد.

۱- سوره روم، آیه ۷: فقط ظاهری از حیات دنیا می‌دانند و آنان از آخرت غافل‌اند!

امام زمان علیه السلام در یکی از توقیعاتشان می‌فرمایند:

”وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ؛ ...إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَخْبَرِ مِنْ آبَائِي، إِلَّا وَ قَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ؛ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَخْبَرِ مِنَ الطَّوَاغِيَةِ فِي عُنُقِي.“^۱

و اما علت وقوع غیبت؛ ...به درستی که احدی از پدرانم نبود، مگر اینکه از طاغوت‌های زمان، بیعتی بر گردنش بود؛ در حالی که همانا من خروج می‌کنم، وقتی که بیعت هیچ یک از طاغوت‌ها بر گردنم نیست.

وقتی امام غایب باشد، دیگر نیازی نیست با قدرتمندان و زورگویان زمان خود بیعت کند و در واقع، اعلام عدم جنگ با آنها بدهد؛ در صورتی که این سیره، برای همه‌ی ائمه‌ی پیشین علیهم السلام به اقتضای شرایط زمانشان جاری بوده است. البته این بیعت، به معنای قبول مشروعیت خلافت غاصبان نبوده؛ بلکه صرفاً به معنای عدم مقابله‌ی آشکار با آنان بوده است. اما از آنجا که رسالت امام زمان علیه السلام با دیگر ائمه علیهم السلام متفاوت است و ایشان به امر خداوند باید در هنگام ظهور، با همه‌ی مستکبران و زورگویان عالم مقابله و مبارزه کنند، چنین مقدر شده است که از سوی هیچ قدرتمندی، بیعتی بر گردن نداشته باشند.

البته برای تحقق این هدف، غیبت، تنها راه عقلی نیست؛ بلکه به لحاظ عقلی، امکان داشت حضرت غایب نشوند و در عین حال، زیر بار بیعت با هیچ کس هم نروند. در حقیقت، بیعت نکردن با طواغیت زمان، از طرق مختلفی امکان‌پذیر بود؛ اما خداوند از این میان، غیبت را برای حضرت انتخاب کرده است.

۳- جاری شدن سنن پیغمبران الهی

عامل بعدی که در غیبت امام زمان علیه السلام تأثیر دارد، جاری شدن سنن انبیاء گذشته درباره‌ی آن حضرت است.

سدیر صیرفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا، غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا.»

به درستی که برای قائم از ما، غیبتی است که مدتش طولانی خواهد بود.

سدیر گفت: ای پسر رسول خدا، چرا؟ و حضرت پاسخ داد:

«لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، أَبِي إِلَّا أَنْ تَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ؛ وَإِنَّهُ لَا يَنْدُ

لَهُ يَا سَدِيرُ، مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ...»^۱

برای آنکه خدای عزوجل، ابا دارد جز اینکه سنت و روش پیغمبران در غیبت‌هایشان را درباره‌ی او اجرا کند؛ و ای سدیر، همانا او ناچار است از اینکه مدت غیبت‌های آنان را به سر ببرد.

همان گونه که گفتیم، بسیاری از انبیاء سلف مانند حضرت صالح، حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت یونس و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام غیبت داشتند؛ و این سنت باید در حضرت مهدی علیه السلام هم جاری می‌شد؛ اگر چه در غیبتی بسیار طولانی‌تر از آن‌ها.

«البته این بدان معنا نیست که همه‌ی ویژگی‌های انبیاء درباره‌ی آن حضرت محقق می‌شود. چرا که بوده‌اند پیامبرانی که از قوم خود غیبت نداشته‌اند؛ مانند حضرت یعقوب و حضرت داود علی نبینا و آله و علیهما السلام. پس اگر قرار باشد همه‌ی سنت‌های همه‌ی پیامبران در مورد حضرت مهدی علیه السلام جاری شود، معلوم نمی‌شود که امام باید از مردم غایب شوند، یا مانند حضرت یعقوب و حضرت داود در میان امت باقی بمانند! یعنی برای ما معلوم نیست که کدام

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، صص ۴۸۰-۴۸۱.

سنت از سنن انبیاء قبل باید درباره‌ی حضرت جاری شود و این، بستگی به مقصود گوینده‌ی حدیث، امام صادق علیه السلام دارد. یعنی ما نمی‌توانیم فقط سنت غیبت را از این حدیث بر امام زمان جاری بدانیم، بلکه شاید سنن دیگری نیز در نظر امام بوده که ما از آن آگاه نیستیم. پس امام به علت اراده‌ی الهی غیبت اختیار کرده و تا وقتی این اراده باقی باشد، غیبت ادامه می‌یابد و رفع آن هم فقط به اراده‌ی الهی است.^۱

۴- ضایع نشدن ودایع خداوند

عامل دیگر مؤثر در غیبت، ضایع نشدن ودایع خداوند، یعنی ظهور مؤمنین از صلب کافرین است. در واقع، مؤمنانی هستند که مانند گنج‌هایی که در خرابه‌ها مخفی می‌کنند، در صلب کافران، مخفی‌اند و جز در زمان غیبت حضرت، نمی‌توانند ظهور پیدا کنند. اینان ودایع خداوندند که از یاران خاص حضرت حجت علیه السلام خواهند بود.

روایت شده است شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا علی علیه السلام در دین خداوند عزوجل قوی نبود؟ حضرت فرمود: بلی. گفت: پس چگونه مردم بر او غالب شدند و او آنان را دفع نکرد؟ چه چیز، مانع او از این کار شد؟ حضرت پاسخ داد:

آیة فی کتاب الله عزوجل منعه... قوله تعالى: لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما. إنه کان لله عزوجل، ودایع مؤمنین فی أصلاب قوم کافرین و منافقین؛ فلم یکن علی علیه السلام لیقتل الأباء، حتی تخرج الودایع؛ فلما خرج الودایع، ظهر علی من ظهر، فقاتله. و كذلك قاتلنا أهل البیت؛ لن یظهر أبدا حتی

۱- راز پنهانی و رمز بیدایی، ص ۲۳۳.

تَظْهَرَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَإِذَا ظَهَرَتْ، ظَهَرَ عَلِيٌّ مِنْ ظَهْرٍ، فَقَتَلَهُ.^۱

آیه‌ای در کتاب خدای عزوجل، او را بازداشت... فرموده‌ی خداوند متعال که: اگر از یکدیگر جدا می‌بودند، هر آینه کافرانشان را به عذابی دردناک عذاب می‌کردیم! همانا برای خداوند، ودایعی از مؤمنین در اصلاب قوم کافر و منافق وجود دارد؛ که علی علیه السلام پدران را نکشت، تا آن ودایع خارج شوند؛ پس هنگامی که ودایع خارج شدند علی علیه السلام بر کسی که بر او غالب شده بود، غلبه کرد و او را کُشت؛ و همین طور است قائم ما اهل بیت؛ هرگز ظاهر نمی‌شود، تا ودایع خداوند عزوجل ظاهر شود. پس هنگامی که ودایع ظاهر شد، بر آن که بر او غالب شده است، غلبه می‌کند و او را می‌کُشد.

در طول تاریخ بوده‌اند مؤمنینی که از صلب کافران خارج می‌شدند. مثلاً فردی مانند معاویه بن یزید که از چنان صلب خبیثی خارج شده و در محیطی فاسد، بزرگ شده بود، خطبه‌ای رسا در امامت حضرت سجاد علیه السلام خواند و پدر و اجداد خود را لعن کرد! این‌ها بیان‌گر این است که خداوند در مسیر هدایت مردم، حتی اگر لازم شود مؤمن را از صلب کافر بیرون آورد، این کار را می‌کند تا زمینه‌ی هدایت بسته نشود. لذا ودایعش را نگه می‌دارد تا در زمان لازم، برای کمال انسان‌ها و تبیین وجود برحق امامش، خارجشان کند.

پس در آخر زمان، نه صلب کافری می‌ماند که مؤمنی درونش باشد و نه صلب مؤمنی که کافری در آن باقی بماند. به این دلیل که حضرت مهدی علیه السلام می‌خواهند ستمگران و کافران را بکشند، و با عدل الهی سازگار نیست که مؤمنین به این خاطر که در صلب کافران‌اند، کشته شوند. همچنین است کافری که در صلب مؤمنی باشد؛ زیرا اگر قرار باشد او کشته شود، آن مؤمن هم کشته خواهد شد.

۵- امتحان و آزمایش بندگان

عامل بعدی که در غیبت حضرت مهدی علیه السلام مؤثر است، امتحان و آزمایش بندگان است. در زمان غیبت، سه دسته به امتحان کشیده می‌شوند: انسان‌ها، مسلمین و شیعیان.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرموده‌اند:

إِذَا قَدِمَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، قَالَ اللهُ فِي آدِيَانِكُمْ، لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا!
يَا بَنِي، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غِيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، مَنْ كَانَ
يَقُولُ بِهِ! إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ؛ وَلَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ
أَجْدَادُكُمْ دِينَنَا أَصَحَّ مِنْ هَذَا، لَاتَّبَعُوهُ.^۱

هر گاه پنجمین فرزند هفتمین [امام] غایب شود، خدا را، خدا را در دین‌هایتان، که کسی شما را از آن جدا نکند! [یعنی بدترین و وحشتناک‌ترین زمان خواهد بود]. ای فرزندانم، به درستی که برای صاحب این امر، به ناچار غیبتی است [که آن قدر طولانی می‌شود] که هر کس معتقد به این امر است، از عقیده‌ی خود برگردد! این تنها، محنتی از خدای عزوجل است که به وسیله‌ی آن، خلقتش را امتحان می‌کند؛ و اگر پدران و اجداد شما، دینی درست‌تر از این می‌دانستند، حتماً از آن پیروی می‌کردند.

مفضل بن عمر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِيَّاكُمْ وَالتَّوْبَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَيُعَيِّنَنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمُخَّصَنَّ؛ حَتَّى
يُقَالَ: مَاتَ؛ قُتِلَ؛ هَلَكَ؛ بَأَىٰ وَادٍ سَلَكَ! وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَ كَمَا
تُكْفَى السُّفْنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ. فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ
الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ؛ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَأْيَةً مُشْتَبِهَةً، لَا يُدْرِي أَيُّ مِنْ أَيٍّ!^۲
بپرهیزید از اینکه اسرار ما را فاش کنید! همانا به خدا قسم، حتماً امام شما در دورانی

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، صص ۲۵۹-۲۶۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

از روزگارتان غیبت خواهد کرد و [شما آن قدر در بوته‌ی امتحان قرار می‌گیرید و غربال، تخلیص و] تمحیص می‌شوید، تا اینکه گفته می‌شود: [مهدی] از دنیا رفت، کشته شد، به هلاکت رسید؛ [و گروهی هم خواهند گفت: اگر هست،] در کدام سرزمین زندگی می‌کند؟! [در این امتحان،] هر آینه دیدگان مؤمنین بر او اشک خواهد ریخت؛ و هر آینه واژگون خواهید شد، مثل واژگون شدن کشتی‌ها در امواج دریا! پس کسی نجات پیدا نمی‌کند، مگر آنکه خدا از او میثاق گرفته و ایمان را در قلبش نگاشته و او را به روحی از خود، تأیید کرده است. و به تأکید، دوازده پرچم [یعنی دوازده مسیر] شبیه هم [که انسان‌ها را به شبهه می‌اندازد]، برافراشته خواهد شد، که از یکدیگر شناخته نمی‌شوند [و معلوم نیست کدام حق است و کدام باطل]!

مفضل پس از شنیدن این سخنان، گریست پرسید: پس ما چه کنیم؟!
امام علیه السلام به شعاعی از خورشید که داخل ایوان شده بود، با تأمل نگاه کرده، فرمودند:

تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟ ... وَاللَّهِ لَأَمْرُنَا أَيْبُنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.

آیا این خورشید را می‌بینی؟ به خدا سوگند، همانا امر ما از این خورشید واضح‌تر است. در طول تاریخ، هیچ زمانی مثل امروز، شبهه در دین وارد نشده است. امروز همه جا سخن از دین است و رایت اسلام برپاست؛ ولی تفاوت‌های اساسی در روش‌ها و منش‌ها حاکم است. این، امتحان ما در آخرالزمان است که حق و باطل را تشخیص دهیم و بفهمیم بالأخره کدام یک از این رایت‌ها، از آن اسلام حقیقی است؛ که اگر در موقعیت امروز نتوانیم حق را تشخیص دهیم، فردا خواهیم دید نماز، روزه و حتی دینمان هیچ شده است! لذا باید به دنبال راه صحیح باشیم و بدون تفکر و تعقل، با چشم بسته، دین را که مربوط به هستی و ابدیتمان است، از شخص یا تفکر خاصی نپذیریم! بلکه اگر می‌خواهیم اهل نجات باشیم و فردای ظهور که پرچم امام زمان‌های دروغین بلند است، تحت پرچمی نباشیم که از آن حضرت مهدی علیه السلام نیست، امروز باید رایت حق را

تشخیص دهیم. راه این تشخیص هم، تمسک و اقتدا به رهبری است. آنان که محور رهبری را کنار گذاشته‌اند، پیوسته پرچمشان را عوض می‌کنند، چون تشمت و تفرقه دارند؛ اما کسانی که تابع رهبرند، دنبال چیزی هستند که رهبر می‌خواهد. لذا همیشه دین را با نورانیت و روشنی‌اش پایدار نگه می‌دارند؛ و اینجاست که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند امر حق، واضح‌تر و روشن‌تر از خورشید است؛ هر چند ما آن را برای خود تیره کرده‌ایم. در حقیقت، راهی آسان‌تر از این نیست که محور صحیح را بشناسیم و در تمام امور بر اساس آن حرکت کنیم؛ و در غیر این صورت، مدام در تفرقه و تشمت به سر خواهیم برد.

ما این تشمت و آن نورانیت را در گذشته‌ی تاریخ نیز دیده‌ایم. از همان روزهای اول پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مردم به نوعی رهبری و ولایت را کنار گذاشتند و با اینکه همه جز اقلی دین‌دار بودند، اما چون محور حق را کنار گذاشتند، نتوانستند با هم یکی شوند و یکدیگر را قبول کنند؛ بلکه هر کدام، پرچمی از اسلام و دین بر دست گرفتند و با همان پرچم هم دین‌داری کردند! در مقابل، آنان که امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام را پذیرفتند، اگر چه در هر برهه‌ای به هزاران پرچم اسلام برمی‌خوردند، نگران نبودند و اشتباه نمی‌کردند؛ و زمانی که پای رهبری به میان می‌آمد، هیچ وقت میان حضرت علی علیه السلام و غیر او جمع نمی‌کردند.

بنابراین راه عبور از امتحان آخرالزمان و محور وحدت، امام است؛ که بدون راه یافتن به این حقیقت، خطر تفرقه و تنها گذاشتن محورهای الهی و پرچم‌های حق وجود دارد؛ چونان گذشته‌ی تاریخ. ما فکر می‌کنیم که وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند و بگوید "أنا بقية الله"، همه او را می‌شناسیم و می‌گوییم چشم! اما باید بدانیم اگر چه امر امام، واضح‌تر از شمس است، ولی

چنین نیست که با هر عینکی بتوان او را دید! پس باید نگران و مراقب باشیم. به یقین، ما امروز راهی بهتر از این مراقبت پیدا نمی‌کنیم. زیرا شناخت امام که شرط ضروری دین است^۱، ارتباط مستقیم با حرکت در مسیر نورانی حق دارد و ما تنها در صورتی که حول یک محور صحیح حرکت کنیم، می‌توانیم در این مسیر بمانیم؛ اما اگر بدون محوریت رهبری برویم، هر روز به یک سو کشیده خواهیم شد.

نتیجه اینکه عصر غیبت، عصر امتحان و آزمایش است؛ آن هم امتحان همگانی. منتها هر کس به شکل خاص خود امتحان می‌شود؛ تا عاشقان و منتظران حقیقی امام، از مدعیان دروغین، تمییز داده شوند.

۶- قبایح و زشتی‌های اعمال ما

ششمین عامل مؤثر در غیبت امام، که باعث طولانی شدن آن نیز هست، اعمال زشت و گناهان ماست؛ که غالباً از جهل و بی‌معرفتی‌مان نشئت می‌گیرد و منجر به درست بهره‌برداری نکردن از نعمت وجود امام می‌شود؛ تا آنجا که قابلیت ادراک ظهور او را از دست می‌دهیم. چنان که حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

«اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ، لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ؛ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْطِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ!»^۲

بدانید که همانا زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود؛ ولی خداوند، خلش را از [دیدن] او کور می‌کند، به خاطرِ ظلم و جور آنان و اسرافشان بر خودشان!

در واقع گناهان ما باعث هدر دادن نعمت‌ها می‌شود. همان طور که در

۱- اشاره به روایتی در بحار الأنوار، ج ۵۱ ص ۱۶۰: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ؛ هُرِّكَ بِمِيرِدٍ وَ إِمَامَ زَمَانٍ خُودَ رَا نَشَانِدَه، بَه مَرِّكَ جَاهِلِيَّةٍ مَرْدَه اسْت!»

۲- بحار الأنوار، ج ۵۱ صص ۱۱۲-۱۱۳.

ابتدای بحث گفتیم، قضای خداوند بر این است که اگر نعمتی به بنده‌ای عنایت فرماید، سلب نمی‌کند، مگر بنده گناهی مرتکب شود که به سبب آن، مستحق سلب نعمت شود. لذا این عامل نیز همانند دیگر عوامل نام‌برده، اگر چه غیبت امام را واجب نمی‌کند، اما می‌تواند عامل مؤثری در آن باشد.

چنان که امام محمدباقر علیه السلام فرموده‌اند:

«إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَخَّانَا عَنْ جَوَارِهِمْ»^۱

هر گاه خدای متعال بر خلق خود [مردم] غضب کند، ما [اهل بیت] را از مجاورت با آنان دور می‌سازد!

و خود امام زمان علیه السلام نیز در توقیع به شیخ مفید می‌فرمایند:

«فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ، إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهَهُ»^۲

پس ما را از آنان حبس و زندانی نکرده است، مگر آنچه به ما می‌رسد و ما ناپسند می‌داریم!

آیت‌الله سعادت‌پرور در کتاب «ظهور نور» با ذکر روایتی در این باره می‌نویسد: «به واسطه‌ی ستمگری و جهالت مردم، خداوند دیدگان‌شان را از مشاهده‌ی او [امام] فرو خواهد بست. با توجه به این جمله، ظاهراً مقصود از ظلم و جهل، تمام اشکال آن است؛ یعنی هم ظلم مردم به یکدیگر و هم ظلم [آنان] به خودشان به خاطر پیروی نکردن از حق و فطرت و حجت‌های الهی؛ هم جهل نسبت به حجت خدا و هم جهل نسبت به وظایف شرعی.»^۳

در حقیقت می‌توان گفت جاهل نگه داشتن امت اسلام و به خصوص شیعیان نسبت به امام زمان‌شان، یکی از موانع شیطان است. شیطان به خوبی

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۳- ظهور نور، صص ۳۱-۳۲.

می‌داند که نمی‌تواند تیشه به ریشه‌ی اسلام بزند؛ چون ریشه هرگز از بین رفتنی نیست. به همین دلیل با ترفندهایی مثل فراموشی امام، کم‌رنگ کردن درک حضور ایشان و غفلت از نظارت دائمی‌شان دست به کار می‌شود. اینجاست که باید ابتدا دو مانع مهم شیطان، یعنی "جهل به امام زمان" و "فراموشی امام زمان" را از سر راهمان برداریم و تنها راهش هم این است که امام زمان شناس باشیم؛ زیرا:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است!

اضطرار

تا اینجا از علل غیبت گفتیم و البته دانستیم حکمت اصلی آن، سرّی است که تا زمان ظهور فاش نمی‌شود. اما شاید مهم‌تر از علت غیبت و ضروری‌تر از دانستن آن، تلاش برای پایان دادن به غیبت باشد؛ اگر چه کلید این قفل، به دست خود خداست.

شاید بتوان گفت گوشه‌ای از حکمت غیبت و سرنخی از آن که مربوط به ماست، ظهور عبودیت است. یعنی در غیبت، که سلب نعمت وجود امام است، متنبه شویم و جایگاه بندگی خود را بفهمیم. در واقع، غیبت، یک دوران آموزش عبودی است، تا بنده بفهمد به خودی خود، هیچ استحقاقی در برخورداری از این نعمت ندارد و خداوند به فضل و عنایت خود، آن را رایگان به او می‌دهد. ما می‌دانیم همه‌ی هستی خلق شده، تا انسان که جامع تمام هستی است، خلق شود و انسان برای این خلق شده، که خلیفه و جانشین خدا شود. پس در

حقیقت، هدف از خلقت، کمال انسان است و او نیز خلق شده، تا اسماء و صفات خدا ظهور پیدا کند؛ چرا که با ظهور این صفات، جامعه الهی می‌شود و هیچ گناه و مشکلی - مادی و معنوی - در آن باقی نمی‌ماند.

انبیاء و ائمه علیهم‌السلام - که خود، عبد و خلیفه‌ی الهی هستند - برای تحقق مشیت خداوند - *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۱ - به عالم ناسوت می‌آیند، تا در زمین به وسیله‌ی نبوت و امامت، مستعدین را در رتبه‌های گوناگون به خلیفه‌اللهی برسانند؛ که در این میان، نبوت، راه‌های خلیفگی را ترسیم می‌کند و امامت و ولایت، اجراکننده و پیش‌برنده‌ی آنهاست.

حال اگر چنین است، پس چرا با اینکه هم نبوت و هم امامت بر ما عرضه شده، آثار آنها را نمی‌بینیم؟ چرا آرامش نداریم؟ چرا امنیت و بی‌گناهی، در جوامع حاصل نشده است؟ چرا تکوین و تشریح، آثار خود را در زندگی انسانی نشان نمی‌دهد؟ شریعت تحقق پیدا کرده است و ما اسلام، قرآن، امام... و همه چیز را داریم، ولی در واقعیت، اثرش را نمی‌بینیم و عبد حقیقی خدا نشده‌ایم! با این همه چرا به شرایط موجود، راضی هستیم؟ راحت می‌خوریم و می‌خوابیم و دردی هم از این مسئله نداریم؛ در حالی که هزاران امر جزئی، ما را به درد می‌آورد! درد، این است که هدف خلقت پیاده نشده، اما کسی مضطر نیست؛ شریعت ظهور نکرده و کسی ناراحت نیست؛ فکر، اندیشه، سیاست، اقتصاد و کلاً سیستم حاکم بر جهان، غلط است و بشری که برای دنیا نیامده بود، به جایی رسیده که دنیا بر او حکومت می‌کند؛ اما کسی احساس درد نمی‌کند!

و این بی‌دردی در عمق درد، بیماری مهلک آخرالزمان است! و تنها راه درمان آن، اضطرار. اضطرار، یعنی من دردمند، دردم را بفهمم و متوهمانه، خود

۱- سوره بقره، آیه ۳۰: همانا من در زمین، جانشینی قرار می‌دهم.

را سالم نیندارم؛ که این عین هلاکت است. باید بفهمم تا امام نیاید، همه‌ی درها به رویم بسته است و تنها کلید همه‌ی درها به اذن الهی، ظهور امام است. اما برای رسیدن به این ادراک، باید در میادین امتحانات و فتنه‌های آخرالزمان قرار گیرم، تا جای خالی امام را ببینم و طعم تلخ یتیمی و بی‌پدیری را بچشم.

درست مثل اینکه در دریا وقتی کمی در آب فرو می‌رویم و زیر پای خود، شن و ماسه را احساس می‌کنیم، خیلی مضطر نمی‌شویم؛ از خود و دست و پای خود کمک می‌گیریم و از شن و ماسه‌ای که در آن فرو رفته‌ایم، بیرون می‌آییم؛ بی آنکه به نجات غریق، احساس نیاز کنیم. اما وقتی در وسط دریا رفتیم و دیدیم پایمان به هیچ جا بند نیست، و به هر طرف که چرخیدیم، امواج مانند گردابی ما را در خود پیچاند، می‌فهمیم که هیچ راه نجاتی نداریم، جز... آن وقت نیاز واقعی ما که عشق به بقا، حیات و بودن است، در درونمان ایجاد اضطراب می‌کند و صدایمان بلند می‌شود؛ با اینکه وجودمان مملو از ترس و خوف است، اما روح، قدرت خود را نشان می‌دهد و چنان فعال می‌شود که صدایش در آسمان می‌پیچد.

اگر ما مضطر حقیقی هستیم و امام زمان علیه السلام را می‌خواهیم، باید روحمان این گونه برای او فریاد بزند. اما متأسفانه هنوز مضطر نشده‌ایم و فکر می‌کنیم مثلاً اگر اقوام و عشیره پاسخ ما را ندهد، ازواج می‌دهد؛ اگر ازواج ندهد، اولاد می‌دهد؛ اگر اولاد ندهد، مساکن می‌دهد و... یعنی ما هنوز در دایره‌ی سبب‌ها اسیریم؛ به حقیقت امام وصل نشده‌ایم و مضطر نیستیم. نمی‌دانیم امام، وجه باقی خداوند است و چهره‌ی دل را مضطرانه به سویش نکرده‌ایم.

اضطراب یعنی این درد را فهمیدن؛ یعنی بفهمیم و احساس درد کنیم که چرا ما خلیفه‌ی خدا در زمین نیستیم. احساس درد کنیم که چرا خدا در زمین

حاکم نیست! البته حاکمیت خدا هست؛ ولی این حاکمیت، ظهوری ندارد. به اذن او، امام هم در هستی حاکم است، ولی حاکمیتش ظهور ندارد، چرا؟ چون آثار وجودی امام را که امنیت و راحتی است، نمی بینیم؛ و این ها باید وجود ما را به درد آورد. اما متأسفانه نه تنها قانع به وضع موجود هستیم، بلکه اگر بینش صحیح و فکر نورانی هم به دست آورده ایم، با تغییر جو، تغییر می کنیم! پس کجاست اعتقاداتی که عمری در کسب آن تلاش کردیم؟ چرا تا برای دخترمان خواستگار می آید، تا می خواهیم برای پسرمان زن بگیریم، درگیر می شویم و اعتقاد نورانی مان را از دست می دهیم؟! البته مسئله، بسیار عمیق تر از این مثال هاست؛ ولی این ها اموری است که ما به آن مبتلاییم.

ما همه چیزمان را از دست داده ایم، ولی مضطر نیستیم! اما چرا؟! چون نه امام را می شناسیم و نه نیاز خود را به او ادراک می کنیم. نه هدف خلقت خود را می شناسیم و می دانیم برای چه آمده ایم، و نه می دانیم چگونه باید برویم. در حالی که اگر بفهمیم، آمدن و چگونه رفتن ما، بستگی به ظهور امام دارد - امامی که از میان ما غایب است - مضطر خواهیم شد.

مثل اینکه وقتی من می دانم چشم برای دیدن است و برای دیدن، نیاز به چشم سالم دارم، اگر بنا به علتی نبینم، مضطر می شوم؛ و بی خور و خواب و نگران، دنبال دکتر و دارو می گردم؛ چرا؟ چون می دانم چشمم باید ببیند و نیاز چشمم را برای دیدن درک می کنم. از این رو وقتی نمی بیند، مضطر می شوم و چون می دانم برای دیدن آن، وسایل و مسیری لازم است، دنبال آن مسیر می روم.

می دانید درد کجاست؟ درد آنجاست که من می دانم باید انسان شوم؛ اما روزها، هفته ها، ماه ها و سالیان می گذرد، ولی حرکتی نمی کنم و انسان نمی شوم! چرا که درد ندارم و به وضع موجود، راضی ام. می بینم که شخص،

اجتماع و جهان، هر سه غلط حرکت می‌کنند؛ ولی به همین وضع راضی شده‌ام. برای غیبت امام مضطر نیستم و به غیبت او و حکومت دنیا بر خود راضی شده‌ام. انگار به کوری تن داده‌ام! چون نمی‌فهمم در خارج، مسیری ترسیم شده است که کوری مرا بردارد و من باید به دنبال آن بروم. اما اگر راحت بنشینم و تسلیم شوم، آن مسیر را پیدا نخواهم کرد؛ باید مضطر شوم، تا پیدایش کنم.

پس تا کی می‌خواهیم بی‌درد باشیم؟ باید بفهمیم به چه چیزهایی نیاز داریم و رافع نیازمان کیست؛ باید مضطر او شویم. من و شما حتی اگر به گناهان فردی و رذایلمان بسوزیم، مضطر نیستیم؛ ما باید به جامعیت درد امام بسوزیم. درد ما، باید درد جامع باشد؛ آرامشمان هم نه در ترک چند گناه و رذیله، بلکه باید به ظهور جامع امام باشد. ولی متأسفانه چنین نیست. بهترین‌های ما وقتی در شرایط مختلف قرار می‌گیرند، فرهنگ جامع امام را فراموش می‌کنند. انگار آرامش و راحتی‌های کاذب، تا آنجا پیش رفته است که حتی در اندیشه‌ی آنان که معتقد به امام هستند، اثر گذاشته و اضطراب را از آنان گرفته است!

اما باید بدانیم استعداد ما آخرالزمانی‌ها، چشیدن حقیقت وجود امام است؛ و اگر نبود او را حس نکنیم، همین، جهنم ماست. پس بیایید قدری به خود بها دهیم تا بتوانیم در سفره‌ی معنوی حضرت مهدی علیه السلام مهمان شویم. یافتن امام زمان، سوز و اضطراب و بی‌تابی می‌خواهد. باید با تشنگی و طلب، در بکوبیم؛ با تمام وجود دست و پا بزنیم، کتاب‌ها را زیرورو کنیم و همه جا دنبال او بگردیم. حال ما در جستجوی امام، باید مانند مادری باشد که فرزند خود را گم کرده است و هر جا پا می‌گذارد، مضطربانه به دنبال او می‌گردد؛ اصلاً نمی‌تواند غذا بخورد، همه‌اش در سوز و گداز است و گذر زمان را متوجه نمی‌شود!

حال واقعاً بیندیشیم که اگر ما حتی کمی از این سوز را برای حضرت مهدی علیه السلام داشته باشیم و با چنین اضطراری دنبالش برویم، ممکن است پیدایش نکنیم؟! البته منظور این نیست که امام را می بینیم؛ بلکه صحبت درباره‌ی ارتباط و رفع تشنگی درونی، دستگیری و رساندن است. یعنی اگر سوز داشته باشیم، امام به ما نظر می کند، دستمان را می گیرد، برایمان دعا می کند، و یا یکی را به عنوان واسطه، سر راهمان می گذارد؛ خلاصه با راههای گوناگون، ما را به سوی خود می کشاند و آماده‌ی صعود می کند. چرا که ائمه علیهم السلام کامل‌اند و مهربان و مظهر خدای رحیم و رحمان، که از ما به ما نزدیک‌ترند؛ گویی آبی هستند که دنبال تشنه می گردند، تا او را از رحمت بی کران خود، سیراب کنند.

از حسرت دهانت، جان‌ها به لب رسیده

کی درد دردمندان از آن دهن برآید؟

بگشای تربت ما، بعد از وفات و بنگر

کز آتش فراق، دود از کفن برآید

دقت دوم

بهره مندی از امام غایب



سر آغاز

جهان، یک پارچه شور است و ما بی خبر؛ جهان، غرق سرور است و ما بی خبر!

این جهان با تابش گسترده‌ای که دیدگان کوردلان نمی‌بینند، نورانی است؛ جهانی که تکویناً شور است و سرور، و محو زیبایی صاحب خود. تَلَأْلُو نور در چشمه‌های جوان طلب، زلالی و نرمی آب را در مقابل صلابت کوهسار استقامت، دوچندان می‌کند.

راستی آن نور چیست؟ نور بی‌پایانی است که امنیت را در سراسر زمین برقرار کرده، تا فرشتگان نزول، به ملاقات قلب‌های آماده روند و نگران فردا نباشند.

سپیده‌دمان، خفتگان را بیدار و شب‌بیداران را هشیار می‌خواهد؛ آسمان، سکوت را می‌شکند و غرش رعد از پی صاعقه‌ای که همچون ترکی نورانی، سپهر را مزین کرده، جان‌ها را می‌لرزاند و باران فضل، وجود را تر می‌کند. خودآگاهی، همه جا را فرا گرفته؛ دیگر نمی‌شود از نور گریخت. همه می‌دانند رنگین‌کمانی که در اتصال آب و آفتاب، تولد یافته، خبر از چه دارد. پیش از آنکه موجودات در عرصه‌ی وجود، پی به بودن خویش برند، اول و

آخر هستی، پیدا بود و آنچه بود و هست، هویدا. خدای وجود، از شدت پیدایی، پنهان بود و از فرط پنهان بودن، پیدا.

فایده‌ی زیستن در عین بودن، رفتن در عین رسیدن است.

آن زمان که آدم، لباس وجود پوشید، بهره‌مندی از حیات را مدیون چه شد؟

جز این است که آنچه آموخت، رمز حیاتش بود؟ پنج نور محقق به عرش الهی، پنج هادی لایتناهی، پنج نور، پنج اسم عبور. پنج تن آل عبا علیهم‌السلام، همه‌ی درخشش صفات در آینه‌ی انسان بود؛ و صفات، جلوه‌گر وجود مطلق و نمایانگر ذاتی است که با ارسال خبرها و نشانیدن مظاهر بر سبیل هدایت، لطف بی‌نهایتش را شامل اهل زمین کرد، تا آسمان را غایت خویش بینند.

از دم و بازدمی تا نگاه یا قدمی، همه نیست می‌شد اگر حجت نبود؛ بود و خواهد بود.

پگاه ولایت دمید و افق هستی را فرا گرفت. زین پس، آسمان به یمن آن، بارور می‌کند؛ زمین به یمنش می‌روید؛ جانداران، جان می‌گیرند؛ صخره‌ها قوام می‌یابند و دریاها می‌خروشند. چرخه‌ی حیات بازمی‌ایستد و تکامل، رو به جلو دارد؛ چرا که علت بودن، سایه‌اش را بر کائنات گسترده، بقیه‌ی خدا، گامش را بر زمین نهاده است؛ و در این غیبت طولانی، حتی از پس ابر نوراقتسانی می‌کند و بهره‌های وافر می‌دهد؛ ابری که من و تو نیز در آن سهیمیم و پرده‌ای از غیبت صغری تا کبری کشیده‌ایم.

با این همه، خورشید مهربان، مراعاتمان را می‌کند؛ هر چند مکلف به مراعات نیست. در خفا نیز گرم می‌کند، شفا می‌دهد، شور می‌آفریند و یار می‌گزیند. او مکلف به گزینش هم نیست؛ اما در عبودیتی که قرب بی‌نهایتش

را رقم می‌زند، چشم انتظار کمال ماست.
شرم باد بر سری که باد دارد و از ولی تعمتش طلب کار است! لیک طلب،
زییاست؛ طلب، حقیقت پیوستن به دریاست.
امام، محبوبم، ای گوهر یک‌دانه‌ی وجود؛ تو را طلب می‌کنم. با چشم
سر بینم یا نبینم، حاضری و ناظری. تو در گوشه‌گوشه‌ی دلم آشیانه
ساخته‌ای.

ما منتظرانت هستیم، ای قله‌ی تاریخ.

فهرست

۶۳ مقدمه
۶۶ ملاک فایده چیست؟
۶۹ فایده‌ی امام
۷۱ بهره‌مندی از امام غایب
۷۳ کیفیت حضور امام در وجود و هستی
۷۹ ۱- فواید امام در اصل وجود ایشان
۸۰ واسطه‌ی فیض وجود و ابقاء وجود
۸۳ منشأ برکت و سبب نزول رحمت
۸۴ عامل دفع بلا و عذاب
۸۵ ولایت، مکمل رسالت
۸۸ واسطه‌ی کمال انسان
۹۱ هدایت، بالاترین عبادت
۹۳ باب ورود و وسیله‌ی صعود
۹۵ راه مقابله با شیطان
۹۷ عامل عبودیت

- ۲- نظارت امام برای حفظ دین ۹۹
- ۳- نظارت امام بر خاصان در زمان غیبت ۱۰۳
- ۴- حضور و نظارت دقیق امام بر مردم عادی ۱۰۷
- کلام آخر ۱۱۲
- منابع ۱۱۳

مقدمه

در دنیای امروز، بسیاری از کسانی که سرمستانه برای تأمین زندگی مادی، رفاه حیوانی و دنیوی و شهوترانی‌های خود تلاش می‌کنند؛ عده‌ای نیز ندانسته، چشم به فرهنگ آنان دوخته‌اند و در آرزوی زندگی آن‌ها، خود را می‌بازند و حسرت می‌خورند! اما در این میان، عده‌ای هم امید و آرزویشان هدایت و کمال انسانی است و محور زندگی‌شان، عشق به هدایت، آن‌ها می‌خواهند مردم غافل و جاهل را بیدار کنند و به سوی بطن عالم حرکت دهند. البته دو دسته‌ی اول - که ما هم جزء آنانیم - اگر چه خود را به زندگی دنیوی مشغول کرده‌اند، اما در عین حال هیچ وقت ندای فطرت، به طور تام و کامل از صحنه‌ی وجودشان جدا نیست؛ مگر آنان که تا قعر غفلت رفته‌اند و کمترین سوسوی فطرت را نیز خاموش کرده‌اند.

به هر حال، انسان علاوه بر زندگی دنیوی و گذران شب و روز، زندگی دیگری در دورن خود دارد؛ اگر چه توجهی به آن نداشته و به کلی فراموشش کرده باشد. لذا علاوه بر آنکه زندگی مادی و دنیایش چگونه می‌گذرد، نسبت به آن زندگی مجهول نیز سعادت و شقاوتی خواهد داشت؛ که اگر در صراط

مستقیم تکامل واقع شود، جوهر ذات و حقیقتش پرورش می‌یابد و به عالم اصلی خویش که عالم نورانیت و سرور است، صعود می‌کند.

این مسئله اگر برای دنیای غرب، قابل فهم نباشد، لااقل برای من و شما که اعتقادات و باورهایی هر چند صوری و بی‌اثر داریم، کاملاً ملموس است. البته امروز زندگی مادی، چنان ما را به خود مشغول کرده، که کمتر به صداهای مرموز درونی‌مان توجه داریم و لذا با وجود این ندهای درونی، باز هم سعادت و شقاوت زندگی روحانی، برایمان مجهول است. این را می‌دانیم که عقاید، اخلاق و اعمال صحیح و خدایی باعث استکمال روح و ترقی وجود و باطن ما، و نقطه مقابلشان باعث نقصان و شقاوت‌مان می‌شود؛ اما علی‌رغم این دانسته‌ها، نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که در مسیر شقاوت حرکت می‌کنیم یا سعادت!

در حالی که اگر در صراط مستقیم قرار گیریم، نیروهای درونی‌مان به ما خواهند گفت اگر مسیری را پیدا کنیم که اولاً بتوانیم آن را یقینی و نورانی بشناسیم و ثانیاً توان رفتن و حرکت در آن را داشته باشیم، می‌توانیم در درونمان، آرامشی در جهت سعادت بیابیم؛ و اگر این مسیر را طی کنیم، تمام کمالات روحی را کسب خواهیم کرد و قوای نفسانی‌مان تحت تربیت در خواهد آمد؛ یعنی آن مسیر، ما را حرکت می‌دهد و بالا می‌کشانند. اما اگر این مسیر را نیابیم، همیشه نگرانیم و در نهایت هم به شقاوت خواهیم رسید.

اما می‌توان اثبات کرد که اگر این نیرو در درون ما هست، راه رسیدن به آن هم حتماً در خارج وجود دارد و ممکن نیست خدا در درون ما، نیرو و طلبی بگذارد و خواسته‌ای در درونمان باشد، که در بیرون، شرایط برآوردن و زمینه‌ی فراهم شدن آن نباشد؛ چنان‌که پاسخ تمام خواسته‌ها و نیازهای بُعد حیوانی ما، در دنیای بیرون آماده است. پس اگر سعادت، خواست درونی ماست، مسیر آن

خواست درونی هم یقیناً در خارج هست و راهی که درون ما، خودآگاه یا ناخودآگاه، آن را به عنوان مسیر سعادت می‌خواهد و آرزو می‌کند، یقیناً وجود دارد. اما این راه، کدام است؟

می‌دانیم نوع انسان، آن گونه که خلق شده، استعداد هر یک از شقاوت و سعادت را دارد؛ «و نفس و ما سواها. فآلهمها فجورها و تقواها»^۱. لذا خداوند حکیم، هرگز او را در جهل و سرگردانی و تحت نفوذ قوای حیوانی و تسلط خواهش‌های نفسانی رها نکرده است؛ بلکه به اقتضای فضل و لطف بی‌پایان خود، احکام و برنامه‌های کامل سعادت دنیوی و اخروی را به وسیله‌ی برگزیدگانی از جنس بشر، برایش فرستاده است، تا عذری به درگاه او نداشته باشد و بتواند به غایت خویش بار یابد.

این مسیر سعادت، دین و تشریح، و بنیان‌گذارش نبی است. اما چنان که در جای خود ثابت شده، لازم است علاوه بر نبی، مجری‌ای هم برای دین باشد، که این مجری، امام است؛ و امروز امام غایب! که ما به ظاهر، ارتباطی با او نداریم. علاوه بر اینکه دشمن با ترقندهای خود، باعث شده ما معنی غیبت را درست نفهمیم و حضور امامی را که حاضر است - اگر چه ظاهر نیست - درک نکنیم. تا آنجا که حتی اگر بعضی، آن حضرت را به یاد داریم، اثرات این یاد در شئون مختلف زندگی‌مان ظهور ندارد؛ و بالأخره موانع مختلف درونی و بیرونی، نمی‌گذارد حضور دائمی امامان را ادراک کنیم.

البته در بحث حکمت غیبت گفته‌ایم اینکه چرا امام غایب است، برای کسی روشن نیست و تا ظهور حضرت نیز برای کسی روشن نمی‌شود. اما آنچه می‌دانیم، این است که در زمان غیبت نمی‌توان با حضرت، ارتباط ظاهری

۱- سوره شمس، آیات ۷ و ۸: سوگند به نفس و آن که تسویه‌اش کرد و فجور و تقوا را به آن، الهام نمود.

برقرار کرد و مستقیماً دین را از او گرفت. حال، یک سؤال بزرگ به نظر می‌رسد و آن اینکه اگر امام غایب است، پس چگونه باید از او بهره جست؟ و اصلاً امام غایب، چه فایده‌ای برای امتش دارد؟

ملاک فایده چیست؟

پیش از پرداختن به بحث فایده‌ی امام در زمان غیبت، ابتدا کمی کلی‌تر به این قضیه نگاه می‌کنیم، تا جایگاه این بحث را بهتر بیابیم. شاید در یک نگاه سطحی و ابتدایی، چنین به نظر رسد که تمام موجودات هستی، باید برای انسان، فایده داشته باشند، وگرنه غیر مفیدند و در نتیجه خلقتشان دلیلی ندارد! در این بینش، انسان، محور هستی است و همه چیز را برای خود می‌پندارد. اما می‌خواهیم ببینیم این بینش، تا چه اندازه صحیح است و برای یافتن پاسخ این سؤال، ابتدا باید بدانیم ملاک مفید بودن چیست؛ فایده برای خود، یا فایده برای دیگران؟

از نظر عقلی، صرفِ بودن و هستی هر موجود، پیش از هر چیز برای خود او مفید است؛ زیرا از کتم عدم درآمده، خلق شده و فیض وجود را گرفته است؛ حتی اگر فایده‌ای برای دیگری نداشته باشد. یعنی خداوند در هستی دادن به اشیاء، این را ملاک قرار نداده که حتماً برای دیگران مفید فایده باشند، تا فقط به خاطر استفاده‌ی دیگران، آن‌ها را به وجود آورد؛ بلکه خود اشیاء، با گرفتن فیض وجود، فایده برده‌اند.

البته اگر با علم و بصیرت به هستی بنگریم، می‌بینیم در میان مخلوقات این جهان، مخلوقی نیست که تنها به صرفِ پوشیدن لباس هستی و بی هیچ فایده‌ی دیگری، به این عالم آمده باشد؛ بلکه وجود همه‌ی مخلوقات خدا، از هر

جهت، خیر و فایده است؛ اگر چه ما از فواید وجودی بسیاری از آن‌ها، غافل و جاهلیم.

در واقع باید گفت تمام موجودات از حیث فایده رساندن، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول، موجوداتی که مفیدند، اما نه برای ما انسان‌ها، یعنی مناسب برای استفاده‌ی ما نیستند؛ و دسته‌ی دوم، موجوداتی که برای ما نیز مفیدند، خواه، ما توان بهره‌برداری از آن‌ها را داشته یا نداشته باشیم. مثل اینکه گیاهی در درمان نوعی بیماری، مفید باشد، ولی هزاران مبتلا به آن بیماری، نتوانند از آن گیاه استفاده کنند؛ که در اینجا آن گیاه، بی‌فایده نیست؛ بلکه در فایده‌رسانی‌اش، موانعی وجود دارد و این، بیماران هستند که باید موانع را بردارند و از آن گیاه برای درمان خود استفاده کنند.

پس این صحیح نیست که بگوییم هر چیز حتماً باید برای انسان فایده داشته باشد؛ وگرنه عبث است! مگر انسان، محور هستی است، که ما خود را این قدر بالا می‌کشیم و فکر می‌کنیم همه چیز باید بر محور ما بچرخد؟! آیا فکر می‌کنیم آنجا که خداوند فرموده: **عَبْدِي، خَلَقْتُ لِأَنْبِيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي**^۱، منظورش ما بوده‌ایم؟! خیر، باید بدانیم محور هستی، عبد حقیقی یعنی انسان کامل است و خدا همه چیز را به خاطر او خلق کرده است، نه به خاطر نوع انسان! چنان که خود به حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله فرموده است: **لَوْلَاكَ، لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ**^۲؛ و نیز فرموده است: **إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً وَ لَا قَمَراً مُنِيرًا وَ لَا شَمْساً مُضِيَّةً وَ لَا فَلَكَاً يَدُورُ وَ لَا بَحْراً يَجْرِي وَ لَا فَلَكَاً يَسْرِي،**

۱- الجواهر السنية، کلیات حدیث قدسی، ص ۷۱۰: ای بنده‌ام، همه چیز را برای تو، و تو را برای خودم خلق کردم.

۲- مجمع النورین، شیخ ابوالحسن مرندی، ص ۱۸۲: اگر تو نبود، افلاک را نمی‌آفریدم.

إِلَّا فِي مَحَبَّةِ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ^۱.

نقل است روزی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام - سوسکی را دید که از زیر پایش می‌گذشت و برایش سؤال شد که خداوند این موجود را برای چه خلق کرده است؟ خدا فرمود: ای موسی، این سوسک نیز همین سؤال را درباره‌ی تو از من پرسید که: خدایا، موسی را برای چه آفریده‌ای و او چه فایده‌ای به حال من دارد؟!^۲

در واقع نگاه خیلی از ما انسان‌ها به جهان و مخلوقاتش، به اندازه‌ی همان سوسک، سطحی و غیر عاقلانه است! چه بسا ما نیز جاهلانه و متوهمانه، خود را محور عالم می‌دانیم و همه‌ی خلقت را با سود و زیان جزئی و شخصی خود می‌سنجیم؛ آن گاه با این تفکر موهوم، سؤال می‌کنیم که فایده‌ی خلق ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام چیست؟! در حالی که من و شما حتی جایگاه این را نداریم که بخواهیم راجع به اعطای خلقت به موجودات دانی، سؤال و اعتراض کنیم؛ چه رسد به اینکه بپرسیم وجود انسان کامل که گل سرسبد هستی است، چه نفعی به حال ما دارد؟!

البته خواهیم گفت وجود ائمه علیهم‌السلام و تمام حرکات و سکنات آنان، برای ما خیر و فایده است؛ ولی مسئله اینجاست که نباید طلب کار باشیم و فکر کنیم آنان برای ما خلق شده‌اند. زیرا مسیر عبودیت ائمه علیهم‌السلام اقتضا می‌کند که باشند و چنین رفتار کنند؛ و برترین فایده‌ی عملشان، همین اجرای امر خداست. آنان هر عملی را برای اطاعت خدا انجام می‌دهند و راه ارتقاء وجودی را برای خود می‌گشایند. بنابراین اگر به فرض محال، هیچ فایده‌ای هم برای من و شما

۱- مفاتیح الجنان، حدیث شریف کساء ص ۱۸۷؛ همانا من آسمان بناشده، زمین گسترده، ماه منیر، خورشید تابان، فلک

دوار، دریای جاری و کشتی سیار را خلق نکردم، مگر در محبت این پنج تن.

۲- گفتارهایی پیرامون امام زمان علیه‌السلام دکتر سید حسن الفتخارزاده، ص ۱۹۳.

نباشد، مخالفتی با عقل یا عدل و لطف خدا ندارد. یعنی بر امام، واجب نیست که حتماً به ما فایده برساند.

همچنین ممکن است علی‌رغم فواید و برکات بسیار وجود امام، ما به خاطر موانعی که داریم، نتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم و این عدم بهره‌مندی، تقصیر خودمان باشد؛ پس باز، دلیل نمی‌شود که بگوییم فایده‌ی امام چیست؟! پس این مسئله را که امام زمان علیه السلام در حضور یا غیبت، چه فایده‌ای برای ما دارند، باید کنار بگذاریم و بدانیم اگر هم بر فرض، ایشان هیچ فایده‌ای برای ما نداشته باشند، نه سنن الهی نقض شده و نه مشکلی در ظهور و غیبت امام پیش می‌آید. اما خیلی‌ها از این نکته غافل‌اند؛ چون اصلاً علت ایجاد امام زمان علیه السلام را نفهمیده‌اند، چه رسد به علت ابقاء و علت غیبتش را!

فایده‌ی امام

نتیجه آنکه ائمه علیهم السلام نه برای ما، بلکه برای ظهور بندگی خود در رابطه با خدا خلق شده‌اند و آنی از این مسیر جدا نمی‌شوند؛ حتی هم‌اکنون در پس پرده‌ی غیبت. اما نکته‌ای در اینجا است و آن اینکه یکی از مسیرهای قرب، ارتقاء و اتصال آن حضرات علیهم السلام به خدا، یعنی یک مسیر فایده رساندن به خودشان در مسیر قرب حق تعالی، هدایت ماست. لذا اگر ما را هم هدایت کنند، فایده‌اش فی‌نفسه به خودشان برمی‌گردد، نه فقط به ما! در حقیقت، امام زمان علیه السلام برای خود فایده دارد؛ ولی یک بخش این فایده، فایده‌رسانی به ماست.

توضیح آنکه به طور کلی حجت‌های الهی، پیامبران و ائمه علیهم السلام یک فایده‌ی وجودی دارند و آن اینکه محور کل هستی هستند؛ یعنی بزرگ‌ترین

فایده‌ی امام عصر علیه السلام، انسان کامل بودن اوست و این فایده برای خودش است، نه برای آسمان و زمین یا موجود دیگر. اما چنان که گفتیم، بُعد دیگری از این فایده، برای سایر موجودات و به طور خاص، ما انسان‌هاست؛ اینکه او حق وجود و حیات بر ما دارد، چه در ایجاد و چه در ابقاء یعنی اگر امام نبود، ما اصلاً به وجود نمی‌آمدیم و الآن هم اگر لحظه‌ای نباشد، باقی نخواهیم ماند. البته اینکه می‌گوییم امام در ابقاء، حق حیات بر ما دارد، یعنی هر موجودی که در دار هستی، بقای ما را تأمین می‌کند، به یمن وجود اوست. پس آب، باران، هوا، استقرار زمین، میوه‌ها، شیرینی‌ها... و نیز تمام فایده‌ها و روزی‌های معنوی، همه و همه از وجود امام است؛ و چه فایده‌ای برتر از این! اما این فایده هم در اصل، به خود ایشان برمی‌گردد.

در واقع از آنجا که انسان کامل، مخزن و منبع هر خیر است^۱، هر خیری که در عالم هست، از آن منبع صادر شده و هر چه وجود پیدا کرده، به واسطه‌گری او بوده است. در نتیجه ما و همه‌ی چیزهایی که با ما مرتبط‌اند، از آن منبع و مخزن صادر شده‌ایم. پس فایده‌ی امام، اولاً بود خودش است و ثانیاً بود او، مصدري است که تمام کمالات و خیرات از آنجا صادر می‌شود. حال اگر ما نمی‌خواهیم از این مصدر و مخزن استفاده کنیم، نمی‌توانیم بگوییم او برای چه آمده، یا چرا غایب شده است؟!

فواید امام را از یک نظر دیگر نیز می‌توان تقسیم‌بندی کرد: فوایدی که بر اصل وجود امام مترتب می‌شود و صرف بودن و حضور او، مفید این فواید است، لذا در غیبت و ظهور، تفاوتی ندارد؛ و فوایدی که شامل نظارت‌ها و تربیت‌های

۱- چنان که در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: *اِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ، كُنْتُمْ اَوَّلُهُ و اصلُهُ و فِرْعَةُ و مَغْدِنُهُ و مَأْوَاهُ و مَنْتَهَاهُ؛*

اگر ذکری از خیر شود، شما آغاز، اصل، فرع، معدن، مأوا و نهایتش هستید.

خاص و عام امام می‌شود. بخشی از فایده‌ها که به اصل وجود ایشان برمی‌گردد، غالباً فوایدی در کل هستی برای موجودات و یا به طور خاص برای انسان‌هاست. اما بخش دیگری از فواید، عبارت است از فواید معنوی و نظارت‌هایی که در مراتب مختلف، شامل حال عموم مردم و یا خواص اهل اسلام و تشیع می‌شود. در ادامه به تمام این موارد خواهیم پرداخت.

بهره‌مندی از امام غایب

به هر حال، فضل امام چنان است که ما هر قدر هم پرده و مانع بر وجودش بیندازیم، او سعی می‌کند روزنه‌ای ایجاد کند تا نور عنایت و تفضل خود را به ما برساند. در واقع وقتی پرده می‌گذاریم، یعنی رابطه‌ی چندانی خوبی با نور مستقیم خورشید نداریم؛ چون محدود هستیم و اگر اندکی بیشتر با این چشم‌های محدودمان به او نگاه کنیم، کور می‌شویم. اما خورشید، این طور نیست که بگوید: حال که تو محدودی، من هم غروب می‌کنم! او آن قدر مهربان است که با وجود تمام پرده‌ها و محدودیت‌ها، سعی می‌کند از هر روزنه‌ای شده، نور خود را برساند.

از آنجا که امام و حجت به عنوان محور هستی، همیشه هست و حاضر است، اگر ظهور داشته باشد، خورشید فروزنده است و اگر نه، خورشید پس ابر؛ ابری که ما آن را غلیظ کرده‌ایم! لذا نمی‌توان گفت در غیاب امام، چه فایده‌ای باید ببریم؛ زیرا او در زمان غیبت هم، همچنان حاضر است و فقط پرده و ابری، او را مخفی کرده است.

حال اینکه علت غیبت چیست، موضوع بحث ما نیست؛ اما آنچه می‌دانیم، این است که جهل‌ها و غفلت‌های ما در ایجاد این ابر مؤثرند. ما دنیایی شده‌ایم

و اگر زندگی دینی را آغاز کنیم، با یک نظر امام زمان علیه السلام جوهرمان عوض می‌شود و مس وجودمان کیمیا می‌گردد. اما امروز از پشت موانعی که در مقابل فایده بردن از امام ایجاد شده است، چه بهره‌ای می‌توانیم ببریم؟

باید بدانیم امام، فایده‌اش را می‌رساند؛ چه در حضور باشد و چه در غیبت؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، و چه استفاده بکنیم و چه نکنیم! در واقع آن خورشید، هیچ وقت غروب نمی‌کند؛ چنان که در توقیعی از خود حضرت علیه السلام داریم انتفاع مردم از امام در زمان غیبت، مثل انتفاع از خورشید در پس ابر است^۱. یعنی خورشید طلوع کرده و هست؛ پس غیبتی به آن معنی که عوام در نظر دارند، در کار نیست. امام نگفته خورشید می‌رود، ماه می‌شود و انتفاع مردم در غیبت، مثل استفاده از ماه است؛ بلکه فرموده همان استفاده از خورشید است، ولی در پس ابر! یعنی حضرت مهدی علیه السلام حاضر است؛ اما ابر و پرده‌ای جلوی خورشید وجود او را گرفته و باعث شده آثار وجودی‌اش محدودتر شود.

بنابراین فایده‌ی امام در زمان غیبت، همان است که در حضور بود؛ ولی ما، بین خود و آن امام حاضر، مانع گذاشته‌ایم. یعنی خورشید غروب نکرده و در آسمان است، ولی پرده‌ها نمی‌گذارد از نور او مستقیماً استفاده کنیم. پس کافی است پرده را کنار بزنیم، تا فایده‌ای که از خورشید می‌بریم، همان شود که خورشید می‌دهد.

به عبارت دیگر، به فضل الهی، فواید و برکات وجود امام بسیار است و فایده‌اش در غیبت با فایده‌اش در حضور، از طرف او تفاوتی ندارد؛ ولی از طرف ما، خیلی فرق می‌کند. در حقیقت، پرده، بسیاری از آثار نور را در چارچوب، رنگ

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۵: «...أما وجه الانتفاع به في غيبته، فكالاتياع بالشمس إذا غيبتهما عن الأبصار السخاب؛ اما وجه بهره‌وری از من در غیبت، مانند بهره‌وری از آفتاب است که ابر، آن را از دیده‌ها نهان کرده است.

و غلظت خود محدود می کند و بعد آن را به درون اتاق می دهد. لذا نوری که ما از پس پرده می گیریم، هرگز مثل نوری نیست که وقتی پرده را کنار بزنیم، خواهیم گرفت. بنابراین ماییم که خود را محروم کرده ایم و محرومیت از یک موجود پرفایده، دلیل کم فایده یا بی فایده بودن او نیست؛ چنان که محرومیت از خورشیدی که طلوع کرده، دلیل بر کم نور یا بی نور بودن آن نیست.

خورشید حاضر است و غروب نکرده؛ این، ماییم که از او غایب شده ایم:

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغِيبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا.^۱

جانم فدای تو ای آن که در غیبتی، ولی هرگز از ما خالی نیستی!

پس غیبت به معنی عدم نیست و می شود در این زمان هم مثل زمان حضور، از امام بهره مند بود؛ ولی کار همگان نیست! زیرا مانع برداری و کنار زدن آن پرده، کار آسانی نیست.

کیفیت حضور امام در وجود و هستی

پیش از آنکه به بحث در فواید و برکات وجود امام بپردازیم، بجاست صرف نظر از حضور جسمی و فیزیکی که در زمان غیبت و ظهور متفاوت است، قدری درباره‌ی نحوه‌ی حضور باطنی آن حضرت در هستی، صحبت کنیم، تا درک فواید وجودی ایشان در زمان غیبت، برایمان آسان تر باشد.

باید بدانیم وجود و حضور امام و حجت در هستی، همواره و همه جانبه است؛ مانند نفس ناطقه که نسبت به اعضا و جوارح بدن، عین حضور است و اگر لحظه‌ای از تدبیر بدن دست بردارد، هیچ یک از اعضا نمی توانند کارشان را انجام دهند. یعنی قوام اعضا و جوارح، به نفس ناطقه است و آن‌ها بدون نفس

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

ناطقه، عین فقرند و بودشان تنها نمود است. تمام هستی نیز، به مثابه‌ی اعضا و جوارح و پیکره‌ی یک روح به نام حجت هستند. البته همان گونه که نفس ناطقه، بدون اذن تکوینی الهی هرگز نمی‌تواند بدن را تدبیر کند، حجت نیز به اذن خدا، تمام هستی را تدبیر می‌کند.

بنابراین بود تمام هستی، به حضرت حجت علیه السلام است و او به اذن حضرت حق تعالی، صاحب ولایت تکوینی است. پس تمام هستی و از جمله انسان‌ها، در پیشگاه حضرتش دائم‌الحضورند و حضرت نیز لحظه‌ای از آنان غافل نخواهد شد؛ که خود فرموده است: **إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِدُخْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ، لَنَزَلَ بِكُمْ الْأَوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ**^۱؛ اگر او لحظه‌ای از ما چشم فرو بندد، دشمنان درون و بیرون، نابودمان خواهند کرد.

امام و انسان کامل، مثل هسته و ریشه‌ای است که تمام هستی، جلوات اوست. به عنوان مثال می‌دانیم در یک درخت با همه‌ی اجزاء -ریشه، تنه، برگ، جوانه، شکوفه، گل و میوه- اصالت با ریشه است. حال اگر این درخت، خود را در میوه بشناسد، آماس می‌کند و می‌پندارد از خود، چیزی دارد، ولی چند روز دیگر که میوه فاسد شود، چیزی نخواهد داشت؛ اگر خود را در برگ بشناسد، آماس می‌کند و چند روز دیگر که خزان شود و برگ هم بریزد، باز هیچ نخواهد داشت؛ اگر خود را در تنه بشناسد، آماس می‌کند و وقتی سیل بیاید، آن هم می‌رود؛ و... اما اگر در ریشه بشناسد و سعی در محافظت از خود در ارتباط با ریشه داشته باشد، همیشه هست؛ هم در خزان هست، هم در زمستان زیر برف، هم در بهار و وزش‌های باد؛ در تابستان هم محصول دارد.

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۷: همانا ما در رعایت حال شما، اِهمال و سستی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم؛ و اگر چنین نبود از هر سو گرفتاری به شما روی می‌آورد و دشمنان، شما را از بین می‌بردند.

جریان مقام امام در نظام هستی، جریان ریشه است؛ و نشاط و سعادت ما، فقط در شناخت این ریشه.

از سوی دیگر، رابطه‌ی امام با هستی، مثل رابطه‌ی "من" و "تن" یا همان روح و جسد است؛ که در آن، اصالت با "من" است و "من" است که کارها را انجام می‌دهد. یعنی اگر "تن" هم حرکتی دارد، به اراده و نیروی "من" است؛ همان "من" که همه، آن را در رابطه با خود می‌شناسند. البته "تن"، جوارح، قوا و ابعاد گوناگونی دارد؛ ولی همه‌ی آنها، قائم به قیومیت "من" یا همان روح و نفس ناطقه هستند. حال اگر انسان، "تن" را صرف نظر از "من" بشناسد، چه می‌شود؟ چند صباحی شاداب است و بعد، همه چیز را از دست می‌دهد؛ آن وقت چه می‌ماند؟! هیچ؛ یک بدن مُرده!

در حقیقت، مقام انسان، مقام کون جامع و دارای همه‌ی مراتب هستی است؛ و در این میان، انسان کامل، مقام اتم و اکمل این عوالم در فعلیتش است. همان گونه که نطفه، هر سه عالم ماده، خیال و عقل را بالقوه دارد؛ ولی مادر، بالفعل. یعنی انسان کامل در داشتن این عوالم در فعلیت، نسبت به سایر انسان‌ها، نسبت کامل به ناقص، و بالفعل به بالقوه است؛ مثل نسبت نفس به بدن.

اگر به سیطره و تسلط نفس ناطقه در بدن خود دقت کنیم^۱، می‌بینیم نفس در تمام بدن ما، بلکه در تمام خیال و اندیشه‌مان نیز حاضر است و چنین نیست که مثلاً وقتی دارد می‌بیند، نشنود، یا وقتی می‌بیند و می‌شنود، دیگر نتواند حرف بزند. یعنی نفس در تمام هستی ما حضور دارد، نه اینکه مثلاً در گوش، حاضر باشد و در چشم، نه؛ بلکه تمام دیدنی‌هایی را که چشمان

۱- برای مطالعه بیشتر در این باره، به نوارهای درسی 'عبودیت و عوالم وجودی' از مؤلف رجوع شود.

می‌بیند و نیز تمام شنیدنی‌هایی را که گوشمان می‌شنود، می‌بیند و می‌شنود. برای همین هم، هیچ‌گاه عقلمان اجازه نمی‌دهد مثلاً با تیغ، روی چشممان بکشیم؛ چون می‌دانیم این کار، ظلم به پلک و چشم نیست، بلکه ظلم به نفس ناطقه است و نفس بیننده را کور می‌کند، یعنی مظهر بینایی آن را از کار می‌اندازد. نکته‌ی دیگر، این است که نفس، تقسیم نمی‌شود. یعنی چنین نیست که گوشه‌ای از آن ببیند، گوشه‌ای بشنود، گوشه‌ای سخن بگوید و...؛ بلکه همه‌ی این‌ها، در یک حقیقت واحد است؛ که "النفس فی وحدتیه، کلُّ القوا".

حضور امام در وجود ما، همین است. او در ذره‌ذره‌ی وجود ما و در تمام حرکات و سکانات عالم ماده، خیال و عقلمان حضور دارد و در رتبه‌ی اعلیٰ، همان کاری را با ما و هستی می‌کند، که نفس با بدن می‌کند. یعنی هم در همه جا حاضر است و هم تماماً حاضر است. چنین نیست که مثلاً یک جا بشنود، یک جا نشنود، یا یک جا ببیند، یک جا نبیند؛ یا یک گوشه‌اش ببیند، یک گوشه‌اش بشنود و...؛ بلکه وجود و حقیقت نورانی امام، در تمام شئون هر سه عالم من و شما، به نحو اتم و اکمل حاضر است و یک لحظه اگر نازی کند، در هم فرو ریزند قالب‌ها. چنان‌که کافی است یک لحظه نفس کنار رود؛ یعنی مرگ! آن وقت حدقه، گوش، مفصل، مو، پوست و... از هم می‌پاشند؛ چون قوام وجودی‌شان به نفس بود.

برای همین هم خدا، امام را نگه داشته است؛ چون امام، مخلوق برین خداست و اگر خدا او را بردارد، هستی، متشتت و پراکنده می‌شود، هر گوشه‌اش جایی می‌افتد و هیچ کاری هم از آن بر نمی‌آید! *تَوَلَّوْا الْحُجَّةَ، لَسَاخَتْ الْأَرْضُ*

۱- شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ج ۲، ص ۹۲: نفس در وحدتش، تمام قواست.

بأهلها^۱.

در واقع علم خدا در وجود ائمه علیهم السلام بی حد و رنگ، و حیات خدا در آنان بی قالب است و این طور نیست که چیزی را بدانند و چیز دیگری را ندانند؛ بلکه اگر خداوند، حاضر و ناظر، فوق زمان و مکان، فوق اندیشه و ماده، و در موجود، عین حضور است، امام نیز به اذن و اراده‌ی خدا، همین گونه حاضر و ناظر، فوق زمان و مکان و عین حضور است؛ آن هم حضوری در تمام عوالم، اعم از ظاهر و باطن؛ چنان که خود فرموده است:

«... فَإِنَّا يُحِيطُ عَلِمْنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَغْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ...»^۲

همانا ما از تمام اخبار شما [و حوادث و ماجراهایی که بر شما می‌گذرد]، کاملاً آگاهیم و هیچ چیز از اخبار شما بر ما پوشیده نیست.

بنابراین امروز اگر چه عصر غیبت است، اما غیبت امام هرگز به معنی حاضر نبودن ایشان نیست. چنان که مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام در بخشی از حدیثی طولانی می‌فرمایند:

«إِذَا غَابَ الْمُتَغَيَّبُ مِنْ وُلْدِي عَنْ عَيْنِ النَّاسِ وَ مَا جَ النَّاسُ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ، أَطْلَعَتِ الْفِئْتَةُ وَ نَزَلَتِ الْبَلِيَّةُ وَ التَّخَمَّتِ الْعَصَبِيَّةُ وَ غَلَا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ أَنْ الْحُجَّةَ ذَاهِبَةٌ وَ الْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ... فَو رَبِّ عَلِيٍّ، إِنْ حُجَّتْهَا عَلَيْنَا قَائِمَةٌ، مَاشِيَةٌ فِي طَرْقِهَا، دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورِهَا، جَوَالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا؛ تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تُسَلِّمُ عَلَيَّ الْجَمَاعَةَ؛ تَرَى وَ لَا تَرَى إِلَيَّ الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ وَ نِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ. أَلَا ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ سُرُورٌ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ شِيَعَتِهِ!»^۳

آن زمان که غایب‌شونده‌ی از فرزندان من، از دیدگان مردم پنهان شود و اوضاع مردم

۱- مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۷۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۳، صص ۱۷۴-۱۷۵.

۳- الفیه للنعمانی، صص ۱۳۳-۱۳۴.

به خاطر گم شدن او یا کشته شدنش یا رحلتش به هم خورد، ناگهان فتنه وارد شود، بلا نازل گردد و آتش عصبیت برافروزد؛ مردم در دینشان غلو و تندروی کنند و هم‌صدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده است!... قسم به پروردگار علی، به درستی که حجت امت، برپاست و در مسیرهای آن [امت] گام برمی‌دارد، به خانه‌ها و کاخ‌هایش داخل می‌شود، در شرق و غرب این زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند؛ او می‌بیند، اما دیده نمی‌شود، تا زمان [مشخص] که وعده‌اش فرا رسد و منادی از آسمان ندا دهد. آگاه باشید آن [روز]، روز سرور فرزندان علی و شیعیان اوست.

آری؛ درست برعکس برخی تصورات و اندیشه‌های غلط که می‌گویند امام با غیبتش از جهان هستی کنار رفته است، حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند که او فقط پنهان از دیده‌هاست؛ نه غایب از وجود، هستی، زمین و عالم ماده! اما همین اندیشه‌های غلط، انحراف را به جایی رسانده، که برخی معتقدین به مهدویت می‌گویند امام هست و نیست؛ به وجود آمده، ولی بعد در دیوار سرداب فرو رفته و محو شده؛ یا در جزیره‌ی خضراست و از آنجا خارج نمی‌شود! یعنی می‌گویند حجت کنار رفته و امام فعلاً نیست؛ او انسان‌ها را رها کرده و روزی می‌آید و کارها را درست می‌کند؛ ولی کسی نیست که از آن‌ها بپرسد پس در این وسط، عدل خدا و فضل او چه می‌شود؟!

حال آنکه امام علی علیه السلام سوگند خورده، مهدی علیه السلام در میان امت است؛ یعنی همه جا حاضر است؛ در کوچه و بازار و خیابان‌ها قدم برمی‌دارد و در خانه‌ها وارد می‌شود؛ در شرق و غرب عالم سیاحت می‌کند، گفتارها را می‌شنود، به مردم سلام می‌دهد^۱ و آن‌ها را می‌بیند؛ اما تا روز موعود، او را نمی‌بینند.

بنابراین امام همیشه در زوایای زندگی ما حضور دارند و با چنین حضوری است، که حتی در زمان غیبت، منشأ آثار و فواید وجودی بسیار در هستی

۱- سلام امام یعنی امنیت؛ یعنی خداقظی شیطان؛ یعنی دیگر در منظر او هستیم و همین، برکات بسیاری دارد

می‌شوند. به هر حال، حضرت، از ما دست نکشیده‌اند، به ما نظر دارند و هیچ وقت فراموشمان نمی‌کنند؛ اگر چه ما متوجه نظر و عنایت ایشان نسبت به خود نباشیم. لذا فوایدی که از ایشان نام خواهیم برد، در زمان حضور و غیبت جاری است؛ و گرنه از آنجا که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي»^۱ و تأکید کرده‌اند به اهل بیت علیهم السلام متمسک شوید، جای اعتراض داشت که چرا یکی از آن دو چیز گران‌بها که - با هم اتحاد وجودی دارند و در طول یکدیگرند و - پیامبر ﷺ برای ما گذاشته که تا قیام قیامت به آن دو، متمسک شویم، غایب شده است؟! ولی این اعتراض وارد نیست؛ چون امام، غایب از خلقت نیست، بلکه غایب از ماست و در حقیقت، ماییم که غایبیم! و گرنه، راه استمساک به وجود امام در غیبت، پیوسته برای ما باز است و هرگز بریده نشده است؛ اگر چه راه ارتباط ظاهری بسته باشد.

۱- فواید امام در اصل وجود ایشان

گفتیم بخشی از فواید امام، در اصل وجود خود اوست که چه حاضر باشد و چه غایب، عین فایده است. امام، خلیفة الله، وعاء و ظرف مشیت حق، سرچشمه‌ی وجود، واسطه‌ی فیض تکوین و تشریح، هسته‌ی مرکزی هستی، واسطه‌ی بین خدا و خلق، قلب عالم امکان، مبدأ سریان فیض الهی، نماینده‌ی علم و قدرت خدا و خزینه‌ی علوم اجداد مطهرش علیهم السلام است. کسی است که هر که بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۲

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۰: «مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً».

واسطه‌ی فیض وجود و ابقاء وجود

یکی از مهم‌ترین فواید وجود امام، چه در ظهور و چه در غیبت، مسئله‌ی واسطه‌گری امام بین واجب و ممکن است. فیض وجود از خداست، اما امام، واسطه‌ی ایصال فیض وجود از واجب‌الوجود به ممکنات است. چنان که گفتیم، امام بر ما حق وجود و حیات دارد و اگر او نبود، ما اصلاً بهره‌ای از وجود نداشتیم.

نقل شده است در زمان غیبت صغری، بین ابن‌ابی‌غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان، درباره‌ی جانشین امام حسن عسکری علیه‌السلام مشاجره‌ای در گرفت. ابن‌ابی‌غانم معتقد بود امام از دنیا رفته، در حالی که فرزند و جانشینی نداشته است. پس آن‌ها در این باره، نامه‌ای برای امام زمان علیه‌السلام نوشتند که بخشی از جواب نامه‌ی حضرت به شرح زیر است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ وَهَبَ لَنَا وَ لَكُمْ رُوحَ الْيَقِينِ وَ أَجَارَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ. إِنَّهُ أَنْهَى إِلَىٰ أَرْتِيَابِ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشُّكِّ وَ الْخَيْرَةِ فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ؛ فَعَمْنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا وَ سَاوْنَا فِيكُمْ لَا فِينَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ وَ الْحَقُّ مَعَنَا، فَلَنْ يُوجِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا. وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا.^۱

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم؛ خداوند، ما و شما را از فتنه‌ها عافیت دهد و به ما و شما، روح یقین را موهبت کند و از سوء عاقبت در پناه خود گیرد. همانا [خبر] شک و ارتیاب گروهی از شما در دین و آنچه از شک و حیرت در والیان امرشان بر آن‌ها داخل شده بود، به من ابلاغ شد؛ پس ما از آن، برای شما بسیار غمگین و ناراحت شدیم، نه برای خودمان! چرا که خداوند با ماست، پس هیچ نیازی به غیر او نداریم؛ و حق با ماست، پس هر که از ما کنار نشیند، هرگز ما را به وحشت نمی‌اندازد؛ و ما صنایع‌خدایم و خلق، بعد صنایع ما هستند [و به طویل

ما موجود شده‌اند].

به راستی چقدر کلام امام، زیبا و عرفانی است و ما چقدر با امامت، غریبه‌ایم! در عین اینکه تصور می‌کنیم به یاد امام هستیم، شیطان کاملاً ما را از او غافل کرده است! آیا واقعاً ادراک کرده‌ایم که واسطه‌ی بودنمان، امام است؛ که خود فرموده: «وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا؟! آیا حقیقتاً امام را این گونه شناخته‌ایم؟! فرض کنید کسی را بیاورند و بگویند این مادر شماست و برای بزرگ شدن خیلی زحمت کشیده؛ بی آنکه ما او را بشناسیم، یا لذت آغوش پرمهر و محبت او را چشیده باشیم. این حالت را مقایسه کنید با مادری که می‌دانیم او ما را به دنیا آورده، در آغوش گرفته، شیر داده و در دامانش بزرگ کرده است. در مورد اول، تنها به مادر بودنش علم داریم؛ آن هم به واسطه‌ی خبری که به ما رسیده، و ممکن است با خبر دیگری، منتفی شود. اما در مورد دوم، یقین داریم که او مادر ماست و محبتش را درک کرده‌ایم؛ با چشمانمان دیده‌ایم و از اعماق جانمان چشیده‌ایم که چه زحماتی برایمان می‌کشد و چه جانفشانی‌ها برایمان می‌کند. آیا این دو برایمان یکسان خواهند بود و با هر دو، به یک شکل رفتار می‌کنیم؟!!

آن امامی که ما شناخته‌ایم، مانند مثال بالا، علمی است؛ نه یقینی! یعنی فکر می‌کنیم وقتی ما به این عالم آمدیم، امام هم آمده؛ امامی که خودش خوب است، هیچ نقصی ندارد و می‌خواهد راه را برای ما هم باز کند؛ همین. در حالی که ارتباط حقیقی ما با امام، این نیست! ما باید با دریافت معارف علمی نورانی نسبت به امام، به درک این حقیقت برسیم که او، واسطه‌ی ایجاد ماست و ما را در آغوش ولایت خود پرورش می‌دهد؛ یعنی اگر نباشد، همگی محو و نابودیم و هیچ چیز نخواهیم داشت.

فایده‌ی دیگر امام، آن است که به اذن و اراده‌ی خداوند، در ایصال فیض

وجود، همواره حضور دارد و عمده‌ترین فایده‌ی او، همین آثار تکوینی‌اش است، که اگر یک آن از من و شما منقطع شود، فیض وجود از ما رخت برمی‌بندد و سلول‌هایمان به کلی از کار می‌افتد؛ زیرا اگر چه خداوند "...كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" است و پیوسته فیض وجود را افاضه می‌کند، ولی امام است که آثار تکوینی این فیض را می‌گیرد و به ما می‌رساند و چنان‌که اصل افاضه‌ی وجود، بی‌سبب و واسطه نبوده، ابقاء آن هم بی‌سبب نیست. یعنی اگر یک آن از هستی، نظر بردارد، فیض از همه چیز منقطع می‌شود.

بر این اساس، اسم حجت امام، پراکندگی‌ها و تشتتات را جمع می‌کند و اگر بر اشیاء حاکم نباشد، تمام اجزاء آن‌ها و حتی آسمان و زمین از هم می‌پاشد؛ چنان‌که فرموده‌اند: "لَوْلَا الْحُجَّةُ، لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا؛ اگر حجت نباشد، زمین با اهلش در هم فرو می‌ریزد. الآن اگر آسمان و زمین، هر کدام کار خود را می‌کند، اگر چشم ما می‌بیند، گوشمان می‌شنود، نطقمان کار می‌کند، قلب، کبد، روده و معده‌مان فعال است، سلول‌های بدنمان پیوسته در تغییر و تبدل‌اند، موی سرمان می‌روید، ناختمان بلند می‌شود و خلاصه تمام سیستم فیزیکی بدنمان کار خود را - البته با تشعشعات روح - انجام می‌دهد و اگر این سیستم از هم متفرق نمی‌شود، یعنی چشم و گوش ما هر کدام به یک سو پرت نمی‌شود، روده و معده از هم نمی‌پاشد، مفاصل از هم جدا نمی‌شود، استخوان‌ها از هم نمی‌گسلد و... همه و همه به سبب واسطه‌گری امام در ایصال فیض وجود است، آن هم به صورت پیوسته و دائم، که: "اگر نازی کند، در هم فرو ریزند قالب‌ها!"

پس از آنجا که خداوند، بنیان جهان هستی را بر مشیت و حکمت علل و

اسباب بنا نهاده و این سبب در ایجاد و ابقاء باید همیشه باشد، تا جهان بوده و هست، امام و حجت هم هست و چنان که در روایت آمده، بودن امام به عنوان حجت، قبل از خلقت، با خلقت و بعد از آن، لازم و ضروری است.^۱

منشأ برکت و سبب نزول رحمت

یکی از فواید وجود امام، واسطه‌گری در نزول نعمت و رحمت و ریزش خیر و برکت الهی است؛ یعنی آنچه نزد خداست، به واسطه‌ی وجود امام، به سایرین می‌رسد. چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عَلِمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِهِ وَعَالَمِهِ وَالْبَسَهُ اللَّهُ تاجَ الْوَقَارِ وَغَشَاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ؛ يُمَدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ، إِلَّا بِجِهَةِ اسْتِبَابِهِ...»^۲

زیرا خدای تبارک و تعالی، امام را به پیشوایی خلقش منصوب کرد و او را بر روزی خواران اهل جهانش حجت قرار داد و به تاج وقار ملبس کرد و از نور جبار بر او افکند؛ با رشته‌ای الهی تا آسمان کشیده که فیوضات خدا از او منقطع نشود و آنچه نزد خداست جز از طریق وسایل او به دست نیاید.

پس واسطه‌ی رسیدن به هر نعمت خدا، امام است و به برکت اوست که خلق، روزی می‌خورند؛ «بِئَمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى»^۳. امام صادق علیه السلام همچنین از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده‌اند:

«نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ الشُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ؛ وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُفْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَفْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِنَا يُفْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَتُنَشَرُ الرَّحْمَةُ وَتَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ؛ وَلَوْلَا مَا فِي

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ».

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

الأرض منا، لساخت بأهلها.^۱

ما برای اهل زمین، امان هستیم، چنان که ستارگان، امان اهل آسمان‌اند؛ و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه‌ی ما آسمان را نگاه داشته، تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او؛ و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلش را نلرزاند؛ و به سبب ما باران را فرو می‌فرستد و رحمت را نشر می‌دهد و برکات زمین را خارج می‌کند؛ و اگر یکی از ما در زمین نبود، هر آینه زمین، اهلش را فرو می‌برد!

عامل دفع بلا و عذاب

از دیگر آثار وجود امام، آن است که به برکت او، بلا و عذاب از مردم دفع می‌شود. اما از کجا چنین ادعایی می‌کنیم؟ در روایات آمده است:

“لَا يُصِيبُ قَرْيَةً عَذَابٌ وَ فِيهَا سَبْعَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.”^۲

عذاب بر قریه‌ای که هفت مؤمن در آن باشد، نازل نمی‌شود.

حتی روایت شده است: “إِنَّ اللَّهَ لَيُدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ، عَنِ الْقَرْيَةِ، الْقَنَاءَ.”^۳

به درستی که خداوند به واسطه‌ی یک مؤمن [حقیقی]، نابودی را از قریه‌ای برمی‌دارد. همچنین نقل است زکریابن آدم که در قم ساکن بود، به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد مایلیم از میان قامیل و خویشاوندان خود خارج شوم؛ زیرا مردم نادان، زیاد شده‌اند. اما حضرت به او چنین پاسخ دادند:

“لَا تَفْعَلْ! فَإِنَّ أَهْلَ قَمٍّ، يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِكَ؛ كَمَا يُدْفَعُ عَنِ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِي

الْحَسَنِ علیه السلام.”^۴

این کار را نکن! که همانا به واسطه‌ی تو، بلا از اهل قم دفع می‌شود؛ چنان که از اهل بغداد، به واسطه‌ی [پدرم] حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دفع می‌شود.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۷.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۳۳۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۷۸.

حال اگر وجود یک مؤمن در یک شهر، مانع ظهور بلاست و اگر به برکت هفت مؤمن در قریه‌ای، عذاب از آن برداشته می‌شود، وجود امام زمان علیه السلام که مؤمن اتم و اکمل است، در تمام هستی چه برکتی دارد! اگر او نبود، اوضاع و احوال هستی، هرگز چنین نبود؛ نه آب شیرینی پیدا می‌شد تا انسان بنوشد و نه هوای سالمی که استنشاق کند. روزی‌ها هم این طور بر اهل زمین سرازیر نمی‌شد. در واقع وجود ایشان در کل هستی است، که این چنین بلاها را نگه داشته و مانع از قطع نعمت‌ها شده است.

خود حضرت حجت علیه السلام هم به این مسئله اشاره کرده‌اند؛ چنان که از شخصی نقل شده است:

دَخَلْتُ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام فَقَالَ: عَلِيٌّ بِالصَّنَدَلِ الْأَخْمَرِ؛ فَأَتَيْتُهُ. ثُمَّ قَالَ: اتَّعْرِفْنِي؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: مَنْ أَنَا؟ فَقُلْتُ: أَنْتَ سَيِّدِي وَابْنُ سَيِّدِي. فَقَالَ: لَيْسَ عَنْ هَذَا سَأَلْتُكَ! فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَسُرِّي. قَالَ: أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَشِيعَتِي.^۱

بر صاحب‌الزمان علیه السلام وارد شدم؛ [آن حضرت] فرمود: قدری صندل سرخ^۲ برایم بیاور؛ آوردم. سپس فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ گفتم: آری. فرمود: من کیستم؟ گفتم: شما آقای من و فرزند آقایم هستید. پس فرمود: از این نظر نپرسیدم. گفتم: فدایتان شوم، [خودتان] برایم تفسیر کنید. فرمود: من خاتم‌الوصیاء هستم و خدای عزوجل به واسطه‌ی من، بلا را از خاندان و شیعیانم برطرف می‌کند.

ولایت، مکمل رسالت

مهم‌ترین و گسترده‌ترین فایده‌ی امام که شاید بتوان گفت سایر برکات

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰.

۲- صندل، نام درختی است که در هند می‌روید و بوی خوشی دارد. شاید مقصود حضرت علیه السلام عطری بوده که از آن می‌گرفته‌اند.

و جنودی نیز از آن نشئت می‌گیرد، سریان و جریان ولایت ایشان در هستی و به طور خاص برای ما انسان‌هاست.

می‌دانیم خداوند، صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد، که با سعی و تلاش خود، دین الهی را در همه جا منتشر کردند. یکی زبور آورد، یکی تورات، دیگری انجیل و...؛ تا اینکه همه‌ی رسالت‌ها و کتب، در یک جا به نام قرآن جمع شد؛ به دست پیامبر اسلام ﷺ رسید و او، آخرین پیامبر خدا گشت. پیامبر ﷺ بیست و سه سال به تبلیغ رسالت خود پرداخت و با تمام سختی‌ها و مشقات، قرآن و دین اسلام را به همگان عرضه کرد؛ اما تازه بعد از همه‌ی این‌ها، خداوند فرمود: اگر ولایت را ابلاغ نکنی، کاری نکرده‌ای؛ "يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...!"^۱ و در جای دیگری فرمود: "...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى..."^۲.

یعنی رسالت، صورت و ظاهر است و وقتی معنا پیدا می‌کند و ثمر می‌دهد، که از سطح آن به بطنش که ولایت است، وارد شویم و تنها با ولایت و مودت اهل بیت علیهم‌السلام است، که اجر پیدا می‌کند و حقیقت ادا می‌شود. در حقیقت، رسالت و امامت، شجره‌ی واحده‌ای هستند، که در اتحادشان می‌توانیم ثمره‌ی این شجره را بگیریم. پس باید این دو را در حقیقت ولایت جمع کنیم؛ یعنی بدانیم و بفهمیم اهل بیت علیهم‌السلام مجری رسالت‌اند، که ولایت از طریق آنان اعمال می‌شود و باید رسالت را در مقام اجرا از ایشان گرفت.

موضوع یافتن امام و حرکت در مسیر ولایتی او، آن قدر مهم است که وجود ابدی هر کس، بر این اساس ساخته و شناخته می‌شود؛ چنان‌که قرآن

۱- سوره مائده، آیه ۶۷: ای رسول، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت او را نرساندای.

۲- سوره شوری، آیه ۲۳: بگو بر آن [رسالت]، اجری از شما نمی‌خواهم، مگر مودت ذی‌القربی.

می‌فرماید:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ...^۱

روزی که هر گروه را به امامشان می‌خوانیم.

و این، امری نیست که فردا صورت گیرد؛ بلکه همین امروز است، منتها ظهور امروز، در فردا خواهد بود. یعنی هر انسانی را به امامش می‌خوانند؛ چه امام نار و چه امام نور. چون ائمه‌ی نار هم داریم؛ منتها وجودی نیستند، یعنی منظور اصلی خدا در خلقت نیستند و به تبع و ظلّ وجود، رنگ آن را گرفته‌اند؛ در حالی که ائمه‌ی نور، وجودشان اصالت دارد.

امام، اولی‌الأمر است؛ یعنی ولایت اوست که در عالم امر ما کار می‌کند؛ همان عالم وجود خدایی ما، که زمان و مکان برایش متصور نیست و در واقع، حقیقت ماست. چنان که در دعای ماه رجب که از امام زمان علیه السلام رسیده است، می‌خوانیم:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِمَعَانِیْ جَمِیْعٍ مَا یَدْعُوکَ بِهٖ وَاِلَاةُ اَمْرِکَ...^۲

بارخدایا، از تو می‌خواهم به معانی هر چه والیان امرت، تو را به آن می‌خوانند.

آن که این گونه خدا را می‌خواند و با سلوک باطنی به ولی‌امرش می‌رسد، "سَلَوْنِی"^۳ در وجودش اتفاق می‌افتد؛ از امامش می‌پرسد، آنچه را که باید بی‌پرسد و البته به بهترین وجه جواب می‌گیرد. اما این سؤال، و جواب، نه به زبان، بلکه در وجود و طلب وجودی است. یعنی او به هدایت ولیّ، بر سفره‌ی ولایت می‌نشیند و از مسیر رضایت ایشان، به غایت وجودش می‌رسد.

۱- سوره اسراء آیه ۷۱.

۲- بخار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۳.

۳- اشاره به خطبه ۱۸۹، نهج البلاغه: سَلَوْنِی قَبْلَ اَنْ تَقْدِرُوْنِی؛ از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست دهید.

واسطه‌ی کمال انسان

همان گونه که می‌بینیم، امام و انسان کامل، همچنان که در تکوین ما واسطه‌ی فیض است، در تشریح نیز واسطه است. لذا بدون او، هیچ کس به کمالی که خداوند برایش در نظر گرفته است، نمی‌رسد. در واقع می‌توانیم بگوییم بنا بر براهین عقلی و نقلی، «همیشه باید در بین نوع انسان، فرد کاملی وجود داشته باشد که به تمام عقاید حقه‌ی الهی عقیده‌مند بوده، تمام اخلاق و صفات نیک انسانی را به کار بسته، به تمام دین عمل کند و همه را بدون کم و زیاد بداند و در تمام این مراحل، از خطا و اشتباه و عصیان، معصوم باشد»؛^۱ فرد کاملی که انسان با اتکال و اتکاء به او، به کمال خود برسد.

این، همان برهان امکان اشرف است؛ یعنی در میان ممکنات باید ممکنی باشد که بر سایرین اشرف باشد؛ وگرنه، ممکنات هرگز نمی‌توانند به واجب برسند. چون خصوصیات در آنهاست که هیچ گونه سنخیتی با واجب ندارد و لذا حد وسطی باید باشد که هم خصوصیات ممکن را داشته باشد و هم از آنها متأثر نشود، یعنی خصوصیات واجب در او غالب باشد؛ تا به این طریق، ضعف‌ها و نقص‌های امکانی از بین رفته، به وجودی برتر تبدیل شود و راه و مجرای بی‌اشد برای رسیدن دیگر ممکنات به واجب.

این ممکن اشرف در هستی، انسان کامل و امام است؛ که باید تمام کمالات انسانی اولاً در او باشد و ثانیاً به فعلیت رسیده باشد. اما انسان‌های دیگر نسبت به امام، ناقص‌اند و برای کامل شدن، باید در او فانی شوند، تا به کمال حقیقی‌شان که خداست، برسند؛ همان گونه که مثلاً یک میوه برای اینکه به کمال برسد، باید خورده شود و در انسان، محو و فانی گردد و اگر انسان،

۱- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص ۷۸.

میوه را نچیند و نخورد، آن میوه به زودی خشک یا خراب می‌شود و به کمال لایق خود که قوی و سالم شدن در تجلی جسم انسان است، نمی‌رسد.

به عبارت دیگر، برهان امکان اشرف می‌گوید در بین ممکنات باید ممکن اشرفی باشد که موجودات دانی و اخس، با فتای در او، به کمال خود برسند. یعنی ارتباط امام با ما، این است که "من کال را پخته کند" و تا این را نفهمیم، هیچ گاه تشنه‌ی او نمی‌شویم. ما فکر می‌کنیم امام در گوشه‌ای نشسته است و ما هم او را دوست داریم، بی آنکه کاری به هم داشته باشیم! ما با چنین شناختی، امامت را قبول داریم؛ اما این شناخت و اعتقاد، ارزشی ندارد. اصلاً این برای خداوند، خیلی مهم است که امام را ایجاد کند، ولی او را دنبال کار خودش بفرستد و ما را هم دنبال کار خودمان! که اگر چنین باشد، این امام، چه فرقی با دیگران برای ما دارد؟!

پس باید امام را به گونه‌ای دیگر بشناسیم. باید بفهمیم او در نظام هستی، نسبت به مادون خود، موجودی کامل است و ما هم چون استعدادهای بالقوه‌ای داریم که باید به کمال برسند، چاره‌ای نداریم جز اینکه او را به عنوان ممکن اشرف بشناسیم، تا بتوانیم به وسیله‌ی این شناخت، از او بهره‌گیریم و نواقصمان را به کمالات تبدیل کنیم.

نتیجه آنکه ائمه علیهم‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما را کامل می‌کنند. اما این را هم بدانیم، چنان که اشاره شد، نباید طلب کارانه بگوییم هدف از آمدن ایشان، کامل کردن ما بوده است! زیرا....

از یک سو مثلاً هدف امام حسین علیه‌السلام این نبوده که در کربلا شهید شود، تا من و شما کامل شویم. این همان بینش مسیحیت است که می‌گوید خدا مسیح را آورد و او را به صلیب کشید، تا شفیع گناهان ما باشد! آیا می‌شود

خداوند، زیارویان خلقت را بیاورد، تا ما هر گناهی خواستیم بکنیم و بعد به وسیله‌ی آنان در بهترین جایگاه قرار گیریم؟! خیر، بلکه اگر امام در این دنیا به خطاهای ما صبر کند، مقام خودش بالاتر می‌رود. او آمده است تا با کمالات موهبتی و اکتسابی، خود را به اصل برساند؛ و خوب می‌داند سرمایه را کجا باید خرج کند، تا بالا رود. منتها حقیقت مسیر کمال و بالا رفتن درجات امام را - که همانا اظهار بندگی او به پیشگاه ربوبی است - تنها خدا می‌داند.

اما از یک سوی دیگر نیز باید به این قضیه نگاه کرد. درست است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام با ضربتی که در مسجد کوفه خورد، فرمود: *فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ*^۱؛ چون عروجش در آن بود. یا در عاشورا، حسین بن علی علیه السلام بود که اوج گرفت، صعود کرد و با خداوند معاشقه نمود؛ و هر چه ظهر عاشورا نزدیک‌تر می‌شد، صورتش گلگون‌تر می‌گشت؛ زیرا می‌خواست تمام سرمایه‌ی موهبتی خود را در بهترین بازار سود، خرج کند. اما این بدان معنی نیست که آنان فقط برای سود خود قدم برداشتند و دیگران برایشان هیچ بودند.

پس در مجموع باید گفت حسین بن علی علیه السلام و به طور کلی ائمه علیهم السلام از همان قدم اول، حرکت کردند تا به وسیله‌ی به کمال رساندن دیگران، خودشان عروج کنند. یعنی به خاطر هدایت و کمال ما نیامده‌اند، بلکه برای بندگی و کمال خود آمده‌اند؛ اما در نتیجه‌ی عبودیت و به برکت بندگی آنان، ما نیز راه می‌افتیم و در مسیر *إلى الله* حرکت می‌کنیم.

اما اگر چنین است، پس آنان که در این میان به کمال نرسیدند، چه؟! آیا به کمال نرسیدن آنها، امام را از عروج بازداشت؟! خیر، بلکه ائمه علیهم السلام اگر چه نسبت به کامل شدن و نشدن افراد، بی‌تفاوت نبودند و در این باره، سوز داشتند،

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۵۹: سوگند به پروردگار کعبه، رستگار شدم.

فشار می کشیدند و بر جهل آن‌ها صبر می کردند، اما این صبر و فشار نیز به گونه‌ای دیگر، مسیر صعودشان را باز می کرد. مثلاً حضرت علی علیه السلام زمانی باید با هدایت‌پذیری افرادی همچون سلمان و ابوذر بالا می رفت و زمانی با صبر، و استخوانی در گلو و خاری در چشم! چرا که هدفی جز بندگی خدا و اطاعت امر حق نداشت.

بنابراین وجود همیشگی امام و حجت در میان مردم، یعنی لطف خداوند در جهت کمال و سعادت انسان. وجود حجت الهی، از بزرگ‌ترین نعمت‌ها و عنایات خداوند و از نشانه‌های اعظم رأفت و سعه‌ی رحمت رحیمیه و رحمانیه‌ی اوست. در حقیقت، رحمت واسعه‌ی حق تعالی ظهور پیدا نمی کند، مگر به وجود و حضور دائمی حجتش.

هدایت، بالاترین عبادت

فایده‌ی دیگر امام در مسیر کمال انسان، هدایت است. مسیر هدایت، به اذن و اراده‌ی خداوند، تحت تسلط انسان کامل است و اسماء حسنا‌ی الهی در سیر صعود، فقط به اذن او کار می کنند؛ *تَخْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى*.^۱ لذا اگر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام از ما راضی نباشند، اسماء الهی هیچ گونه تأثیری بر ما نخواهند داشت و ما را در مسیر اهتداء حرکت نخواهند داد.

ممکن است عده‌ای بپرسند آیا خدا نمی‌توانست بدون واسطه کار کند و انسان‌ها را مستقیماً خود، هدایت کند؟ در پاسخ باید بگوییم او می‌توانست، اما حکمتش چیز دیگری اقتضا می کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ؛ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ أَبًا نَاطِقًا؛ عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵: ما یم اسماء حسنی.

جِهْلُهُ مَن جِهْلُهُ؛ ذَاكَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ وَ تَخُنُّ^۱

خداوند ایا دارد از اینکه کارها را بدون اسباب اجرا کند؛ پس برای هر چیز، سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب، شرح و گشایشی مقرر کرد و برای هر شرح، دانشی گذاشت و برای هر علم، دری ناطق قرار داد؛ که هر کس آن را بشناسد، خدا را شناخته و هر که به آن نادان باشد، نسبت به خدا جاهل است؛ و آن، رسول خدا ﷺ و ما هستیم.

هدایت، بالاترین نوع عبادت و از آن امام است؛ چرا که او، بالاترین رتبه و بیشترین سرمایه‌ی وجود را دارد. برای همین، پیامبر اکرم ﷺ به علی عليه السلام فرموده است:

وَ اَيُّهُمُ اللهُ! لَآن يَهْدِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَي يَدِيكَ رَجُلًا، خَيْرُ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشُّمُسُ وَ غَرَبَتْ!^۲

به خدا سوگند، همانا اگر خداوند به دست تو یک نفر را هدایت کند، برایت بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد و غروب می‌کند.

این بالاترین عبادت که مخصوص معصومین عليهم السلام است، آن است که انسان را در عالم عقل، بالا برند و موجودیت عقلانی او را رشد دهند؛ او را از جهل نجات داده، از رذایل دور کنند، گرایش به دنیا را از او بگیرند، از تعلقات موهوم، جدایش نمایند و مسیر کمال را برایش بگشایند؛ تا هدایت شود و به حیات و زندگی حقیقی دست یابد.^۳

پس بیایید سعی کنیم زنده شویم؛ معارف اصیل دین را بیاموزیم،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۴۳.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۲۱۰؛ امام صادق عليه السلام در تفسیر آیه ۳۲، سوره مائده - «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» - می‌فرماید: «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى، فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا؛ وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ، فَقَدْ قَتَلَهَا؛ کسی که [یک نفر] را از گمراهی به راه هدایت بکشاند، به منزله‌ی آن است که او را حیات بخشیده است و کسی که [یک نفر] را از مسیر هدایت به ضلالت بکشاند، هر آینه جان او را گرفته است!

بینش‌هایمان را اصلاح کنیم و فرهنگ امامان را یاد بگیریم، تا با او هم‌سنگ شویم و همگامش حرکت نماییم.

باب ورود و وسیله‌ی صعود

پیامبر ﷺ، ائمه علیهم‌السلام و در انتهای این سلسله، خاتم‌الأوصیاء، حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه، تنها وسیله‌ی صعود انسان هستند؛ همان که در قرآن آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...**^۱. ائمه علیهم‌السلام باب‌الله هستند - **نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ**^۲ - که جز از طریق آن نمی‌توان به سوی خدا رفت و جز از این باب، عملی به درگاه حق پذیرفته نیست؛ همان که خود خداوند فرموده است از آن وارد شوید: **... وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...**^۳.

این مسئله یعنی ورود از باب و طریقی که خدا فرمان داده، همواره جزء آداب ضروری حرکت انسان بوده است؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوارشان علیهم‌السلام نقل کرده‌اند:

قَالَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَى نَبِيِّنَا وَالْوَعْدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِرَجُلٍ رَافِعٍ يَدُهُ إِلَى السَّمَاءِ، يَدْعُو. فَاَنْطَلِقَ مُوسَى فِي حَاجَتِهِ، فَغَابَ عَنْهُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ. ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ يَدْعُو وَ يَتَضَرَّعُ وَ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، لَوْ دَعَانِي حَتَّى تَسْقُطَ

۱- سوره مائده، آیه ۳۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و به سوی او وسیله جویید. در ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۵۴۵ از تفسیر قمی در ذیل این آیه نقل شده که امام فرمود: یعنی به وسیله امام، به درگاه او تقرب جویید. در همین صفحه، از ابن شهر آشوب نیز نقل شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرمود: منم وسیله خدای تعالی.

۲- معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۳۵: ما ابواب خدا هستیم.

۳- سوره بقره، آیه ۱۸۹: و به خانه‌ها، از درهایشان وارد شوید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرموده‌اند: **نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُوتَى مِنْ أَبْوَابِهَا وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ بُيُوتُهُ الَّتِي يُوتَى مِنْهُ...**؛ ما آن خانه‌هایی هستیم که خداوند دستور داده از درهایشان وارد شوند؛ و ما باب‌الله و بیوت او هستیم که باید از آن به جانب خدا رفت؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۲۸.

لِسَانَهُ، مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ؛ حَتَّى يَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي أَمَرْتُهُ بِهِ!^۱

موسی بن عمران علی نبینا وعلیه السلام بر مردی گذشت که دست به آسمان برداشته، دعا می‌کرد. پس به دنبال کار خود رفت و هفت روز از آن مرد بی‌خبر بود. سپس به سوی او بازگشت و او را در حالی دید که همچنان دستانش را به آسمان بلند کرده، دعا و تضرع می‌کند و حاجت خود را می‌طلبد. پس خدا به او وحی کرد: ای موسی، اگر چندان مرا بخواند که زبانش ساقط شود، او را اجابت نخواهم کرد، تا از همان دری که به او فرمان دادم، نزد من بیاید.

پس مردم هر قدر نماز بخوانند، عبادت کنند، قرآن بخوانند و...، تا از بابش نیایند، مقبول نخواهد بود؛ چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، اهْتَدَى؛ وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا، سَلَكَ طَرِيقَ الرُّدَى.^۲

به راستی هر که از در به خانه آید، راه یافته و هر که راه دیگر پیش گیرد، به طریق هلاکت رفته است!

انسان در سایه‌ی هدایت انبیاء و اولیاء الهی، دین حق را می‌شناسد و سعی می‌کند خود را با آن تطبیق دهد. زیرا با وجود معرفت به امام، اصل دین محفوظ است و دین‌داری فقط با معرفت امام محقق می‌شود؛ به طوری که اگر کسی امام شناس باشد، در واقع خداشناس و پیامبرشناس هم هست.

«در حقیقت، خدا با دادن نعمت وجود حجت، طریقی را برای بندگان خویش گشوده، تا به هدف خلقتشان - که همانا بندگی حق تعالی است - برسند. اهل بیت علیهم السلام بهترین مربیان بشر در خداشناسی و ابواب ورود به مسیر بندگی حق تعالی هستند؛ که امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

۱- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۸۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ؛ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ. فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وِلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا. فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كَيُونَ. فَلَا سَوَاءَ مَنْ اغْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ؛ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْونِ كَدْرَةٍ، يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عَيْونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا، لَا نَقَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ.»^۱

همانا خداوند متعال اگر می خواست، خود را [مستقیماً و بی واسطه] به بندگان می شناساند؛ ولی ما را ابواب، صراط و طریق خود و آن وجهی قرار داد، که باید از آن داخل شوند. پس هر که از ولایت ما روی گرداند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهد، از صراط [مستقیم] به رو می افتد. پس آن ها که مردم به ایشان چنگ زده اند، [با ما] مساوی نیستند؛ زیرا مردم به سوی چشمه های تیره و کدری که بعضی از آن ها به بعضی دیگر می ریزد، روی آورده اند؛ اما کسانی که به سوی ما آمده اند، به چشمه های زلالی روی آورده اند که به فرمان پروردگارشان جاری است و آبش نه تمام می شود، نه خشک.

ائمۀ علیهم السلام واسطه های فیض الهی هستند و اگر کسی به ایشان مراجعه نکند، به توحید حقیقی و معرفت راستین نایل نمی شود. ایشان چون ساخته ی دستِ عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی اند و همه ی خوبی ها از شاخه ها و ثمرات درخت وجود آنان است.»^۲

راه مقابله با شیطان

با وجود چنین نعمتی، شیطان، همچنان ما را رها نمی کند و مدام سعی دارد این واسطه را از یادمان ببرد؛ تا با غفلت از امام در تمام میادین امتحان به سوی شیطان برویم؛ او امروز بسیار فعال تر از گذشته، سر راه ما که همان صراط مستقیم است، نشسته و با ترفندهای گوناگون، وسوسه های خویش را در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲- برگرفته از معرفت امام عصر علیه السلام، دکتر سید محمد بنی هاشمی، صص ۱۲۸-۱۳۲.

فکرمان القا می‌کند؛ اما همه، این را نمی‌فهمند!

راستی چگونه می‌شود ما انسان‌های ضعیف - هر چند خداخواه - در میدان مبارزه با شیطان که با حقّه‌ها، ترفندها و جاذبه‌های گوناگونش، بی‌آنکه خسته شود، در کمینمان نشسته است، پناهگاهی نداشته باشیم؟! هرگز چنین نیست؛ بلکه راه شناخت شیطان و رهایی از ترفندهایش در تمام میادین، امام‌شناسی است و ما برای آنکه بتوانیم با این دشمن قوی‌پنجه، خوب و قوی مبارزه کنیم، به امام نیاز داریم. چون امام‌شناسی، شیطان‌شناسی را به دنبال دارد و در حقیقت، نور امام است که هر ظلمتی را - هر چند با جاذبه‌ها پوشیده شده باشد - کاملاً نشان می‌دهد. لذا خداوند بر اساس لطفش، برای ما امام نصب کرده است، تا اسلحه، پناه و وسیله‌ای باشد که در میدان معصیت و وساوس شیطان، به او پناه ببریم و مسیر طاعت را از او اخذ کنیم؛ چنان‌که در دعای ندبه می‌خوانیم: **خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَأْتَهُ**^۱.

حال آیا دست و پنجه نرم کردن با شیطان با این اوصاف و احوال، به جسم امام و شناخت شناسنامه‌ای او نیاز دارد، یا به ارتباط درونی با او و ادراک حضورش؟ یقیناً ارتباط و حضور؛ وگرنه خیلی‌ها با پیامبر ﷺ و ائمه اطهار بودند، ولی چون حضور و ارتباط نبود، نتوانستند حجاب شیطان را پاره کنند. پس خود اینکه کسی بگوید در زمان غیبت نمی‌شود با شیطان جنگید، از وساوس شیطان است؛ چون به فضل الهی، وجود امام در تکوین و تشریح، حضور دارد و با ارتباط وجودی با اوست که می‌توان از فیوضاتش بهره‌مند شد؛ نه اینکه صرفاً نزدیکی به جسم امام لازم باشد.

به عبارت دیگر، غیبت هرگز به معنی ارتباط نداشتن با امام نیست و این

۱- او را برای ما، عصمت و پناه آفریدی.

بینش فاسد را، شیطان به خورد ما داده است. در حقیقت، توسل ما به امام زمان علیه السلام، ارتباط با او و یافتن حضورش در وجود است. پس باید راه‌های ارتباط با امام در زمان غیبت را بدانیم، تا ارتباط خود را با او حفظ کنیم و در این زمان، به خوبی حرکت نماییم؛ به این امید که ظهورش را به امضای ذات اقدس الهی برسانیم.

عامل عبودیت

می‌دانیم عبودیت و بندگی بالذات و مستقل، فقط در مقابل خداست؛ چنان که ربوبیت نیز بالإصالة و بالذات از آن اوست. اما برای رسیدن به عبودیت حق تعالی که کنه آن، ربوبیت است، باید مسیر اطاعت را طی کرد. اطاعت، از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام است و اطاعت از ایشان است که اطاعت و در نتیجه عبودیت خدا را به همراه می‌آورد؛ **«مَنْ أَطَاعَكُمْ، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»**^۱. در واقع بدون حرکت از محور و مجرای اهل بیت عصمت علیهم السلام عبودیت حاصل نمی‌شود و در نتیجه، راهی به ربوبیت نیز نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

لَمْ تَخْلُوْا الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ، مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا؛ ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ. وَلَا تَخْلُوْا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا؛ وَ لَوْلَا ذَلِكَ، لَمْ يُغْبَدِ اللَّهُ»^۲

زمین از روزی که آدم خلق شد، خالی از حجت نبوده است؛ یا حجت ظاهر و شناخته شده، یا حجت غایب و پنهان. همچنان نیز خالی از حجت نمی‌ماند، تا قیامت برپا شود؛ و اگر جز این بود، خداوند، پرستش و بندگی نمی‌شد.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: هر که شما را اطاعت کند، هر آینه خدا را اطاعت کرده است.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۲.

پس امام و حجت، عامل عبودیت و عرفان است و اگر زمین از حجت خالی شود، عبودیت محقق نخواهد شد. چنان‌که اگر حجت نبود، آدم پس از اغوای شیطان، به مسیر عبودیت و بهشت برنمی‌گشت؛ چه، بنا بر روایات، کلماتی که از درون به او القا شد و با آن به خدا پناه برد و توبه کرد - **فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ...**^۱ - همان حجت بود؛ یعنی مسیر عبودیت، با تمسک به حجت الهی برایش باز شد.

در واقع خداوند بر اساس فضلش، راه عبادت و طاعت و راه دوری از معصیت را، تمسک به دامن امام قرار داده است. چنان‌که در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:

يَا وَلِيَّ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ؛ فَبِحَقِّ مَنْ اتَّيَمَّنْتُكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَاسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرْنَ طَاعَتِكُمْ بِطَاعَتِهِ، لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ سُفْعَائِي.

ای ولی خدا، همانا بین من و خدا، گناهایی است که جز رضای شما، آن‌ها را محو نمی‌کند؛ پس به حق آن که شما را امین سر و محرم راز خود کرده و رعایت امر خلقش را به گردن شما گذاشته و طاعت شما را قرین طاعت خود قرار داده است، گناهان مرا ببخشید و شفیع باشید [و واسطه‌گری کنید].

۱- سوره بقره، آیه ۳۷: پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت کرد و به او بازگشت؛ در بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۳۲ از رسول خدا ﷺ روایت شده است: **لَمَّا نَزَلَتْ الْخَطِيئَةُ بِآدَمَ وَأُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ، آتَاهُ جِبْرَائِيلُ، فَقَالَ: يَا آدَمُ، ادْعُ رَبَّكَ، قَالَ: يَا حَبِيبِي جِبْرَائِيلُ، مَا ادْعُو؟ قَالَ: قُلْ رَبِّ اسْأَلُكَ بِحَقِّ الْحَسَنِ الَّذِي تَخْرُجُهُمْ مِنْ صُلْبِي آخِرَ الزَّمَانِ، إِلَّا تَبَتَّ عَلَيَّ وَ رَحِمْتَنِي. فَقَالَ لَهُ آدَمُ: يَا جِبْرَائِيلُ، سَمِعْتُمْ لِي. قَالَ: قُلِ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ عَلِيِّ وَصِيِّ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطِي نَبِيِّكَ إِلَّا تَبَتَّ عَلَيَّ، فَادْعَا بِهِنِ آدَمُ، فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ مَكْرُوبٍ يَخْلُصُ إِلَيْهِ وَ يَدْعُو بِهِنِ، إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ:**

۲- نظارت امام برای حفظ دین

یکی دیگر از فواید امام، نگهداری از دین و نظارت بر آن است، که از راه‌های مختلف، این نظارت را انجام می‌دهند. اگر چارچوب کلی قوانین دین را بررسی کنیم، می‌بینیم فقط سلسله‌ای از اعمال عبادی نیست؛ بلکه یک نظام کامل عقیدتی، عبادی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و برنامه‌ی همه‌ی این‌ها را در متن خود دارد؛ یعنی هم اعمال فردی - مثل نماز، روزه، طهارت، حج و آداب خوردن و خوابیدن - را بررسی می‌کند و هم دستورات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را - مثل جهاد، دفاع، امر به معروف، نهی از منکر، حقوق مدنی، حقوق جزایی، روابط با کفار، زکات و خمس -.

علت، آن است که ما در زندگی‌مان فقط به نماز و روزه و عبادات فردی نیاز نداریم؛ بلکه به اجتماعی بودن، سیاست و دستگاه قضایی و مدنی هم نیازمندیم و نمی‌توانیم بگوییم خدا در آن بخش، احکام را برای ما گفته، ولی در این بخش، امور را به خودمان واگذار کرده است! عقل هم این را قبول نمی‌کند؛ چون اگر نیازی در ما هست، فضل بی‌کران خداوند باعث می‌شود مسیر رفع نیاز را هم در خارج برایمان باز کند. پس ما موظف به شناخت و انجام وظایف در هر دو بخش هستیم.

لذا بر خلاف آنچه عده‌ای تصور می‌کنند، بخش عظیمی از احکام و قوانین اسلام را، احکام و قوانین سیاسی و اجتماعی در بر گرفته است؛ چرا که بزرگان گفته‌اند: «النَّاسُ، عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»؛ مردم بر دین حاکمانشان هستند. اگر حاکمشان امام یا نایب او نباشد، نماز و روزه و زندگی‌شان هم بر اساس برنامه‌ی تنظیم‌شده‌ی همان حاکم خواهد شد، که چنین چیزی هرگز طبق خواست خدا نیست.

نتیجه آنکه، اولاً امام زمان علیه السلام ما را در زمینه‌ی احکام فقهی و مسائل فردی، به حال خود رها نکرده و به مراجع تقلید ارجاع داده و ثانیاً در زندگی اجتماعی، قوانین مدنی، قضاوت و... مرجع تقلید را مصدري معتبر قرار داده است، تا به حکومت جور و حاکمان ظالم رجوع نکنیم؛ و فرموده است: **وَإِنَّمَا الْخَوَاطِثُ الْوَاقِعَةُ؛ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا**^۱.

البته احکام و برنامه‌های سیاسی، اجتماعی، قضایی، حقوقی، جهاد، دفاع، مبارزه با فساد، اجرای عدالت و... همه و همه نیاز به تشکیلات وسیعی دارد و عملی شدن آن‌ها بدون تأسیس حکومت اسلامی میسر نمی‌شود. بنابراین وجود حکومت اسلامی که ضامن اجرای این قوانین باشد، لازم است. لذا یکی از مصادیق نظارت امام بر حفظ دین، امر به تشکیل حکومت اسلامی و اطاعت از نواب عام در زمان غیبت است. لذا از همان آغاز غیبت، یکی از وظایف شیعیان، این بوده که برای اسلامی کردن حکومت، تلاش کنند. البته این وظیفه، هم برای عوام جامعه، مسئولیت به دنبال می‌آورد و هم برای قشر فقیه و عالم. تک‌تک افراد امت باید در جهت امر به معروف، نهی از منکر و قبول نکردن فساد و نابسامانی تلاش کنند؛ لیکن فقها و نایبان عام امام، باید با تلاشی مضاعف، امت را در قالب حکومت و اجرای دین، رهبری نمایند و همچنان که فقه شیعه را رشد می‌دهند، اخلاق را تبیین می‌کنند و راوی احادیث اهل بیت علیهم السلام هستند، در غیاب حضرت، حکومت تشکیل دهند، تا امت جدش و منتظران او سرگردان نمانند و امورشان اصلاح شود.

از حکومت‌هایی که در طول تاریخ، در این راستا تشکیل شده، حکومت جمهوری اسلامی به رهبری پیر جماران علیه السلام در مملکت شیعه‌ی ایران است. لذا

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۰: در حوادثی که رخ می‌دهد، به راویان حدیث ما رجوع کنید.

امام زمان علیه السلام نه فقط امروز، بلکه از گذشته، نظر ویژه به ایران داشته‌اند. چنان که در جریان تاریخی موثقی نقل شده است مرحوم میرزای نائینی در جریان جنگ جهانی، خیلی نگران کشور و مردم ایران بود؛ چون ایران، تنها مملکت شیعه بود و او می‌دانست شیعه، چه نقشی در ظهور امام و امام، چه عنایتی به شیعه دارد؛ لذا اگر این مملکت هم از شیعه خالی می‌شد، دیگر برای امام زمان علیه السلام چه کسی می‌ماند؟! برای همین، خیلی نگران بود که وضع مملکت چه خواهد شد؛ چرا که جنگ جهانی، فشارهای اقتصادی و تسلیحاتی سنگینی بر ایران داشت و امیدی نبود که این کشور باقی بماند.

یک شب به وجود حضرت ولی عصر علیه السلام متوسل شد و در خواب دید که امام، دور ایستاده و با انگشت به نقطه‌ای اشاره می‌کنند. میرزا جلو رفت و اظهار ناراحتی و نگرانی کرد. حضرت به او خطاب کردند به آن دیوار نگاه کن. میرزا دید دیوار مرتفعی در آن منطقه است که کج شده و در حال سقوط است. آن گاه حضرت در حالی که با انگشت مبارکشان به دیوار اشاره کردند، فرمودند: «آن، دیوار ایران است. کج می‌شود؛ اما با انگشتمان نگاهش داشته‌ایم و نمی‌گذاریم خراب شود. اینجا شیعه‌خانه‌ی ماست؛ کج می‌شود، اما نمی‌گذاریم خراب شود»^۱.

این خواب میرزا در حقیقت، واقعیتی تاریخی است که به وقوع پیوسته و ما امروز، آن را بهتر می‌توانیم لمس کنیم. آن زمان، ایران به تار مویی بسته بود و نزدیک بود از صحنه‌ی تاریخ محو شود؛ چنان که خیلی از بخش‌های این مملکت، قطعه قطعه شد و پس از آن نیز هر بار در آن جنگ می‌شد، بخش عظیمی از خاک ایران از دست می‌رفت؛ اما با این حال، باقی ماند و به امروز

۱- توجهات ولی عصر علیه السلام به علما و مراجع، عبدالرحمن باقرزاده، ص ۱۱۰.

رسید، که معتمد امام علیه السلام، حکومت را در دست گرفت و به خاطر تأیید او از سوی ایشان علیه السلام در دوران جنگ تحمیلی، حتی یک وجب هم از خاک ایران جدا نشد؛ علی‌رغم اینکه این جنگ اصلاً قابل قیاس با جنگ‌های پیشین نبود؛ زیرا دشمن ما ابرقدرت بود و تجهیزاتش هم سطح بسیار بالایی داشت.

این گونه اتفاقات و الطاف حضرت ولی عصر علیه السلام به شیعیان نشان می‌دهد امام، چه فایده‌هایی دارند؛ ولی متأسفانه برخی از دوستان ناآگاه و سطحی‌نگر و دشمنان آگاه، در ذهن‌ها چنین القا می‌کنند که امام زمان اگر واقعاً امام زمان است، باید در میان جمع باشد و مردم را هدایت و تربیت کند و به آنان فایده برساند! و با این القائات شیطانی، عده‌ای عوام را که قدرت تحلیل و حوصله‌ی مطالعه ندارند، به دنبال خود می‌کشانند!

اما به هر حال فهمیدیم این برداشت، صحیح نیست و اصلاً ناشی از درست نشناختن هستی، جهل به جایگاه و هدف خلقت انسان و مهم‌تر از همه، عدم معرفت به امام زمان است. واقعاً جریان انقلاب و جنگ ما، شوخی نیست! مگر به این راحتی می‌شود این همه جوان به جبهه بروند و برای شهادت، عاشقانه از هم پیشی گیرند؟! مگر گروه‌هایی مثل گروه تخریب^۱، می‌توانند بدون نظارت و عنایت امام زمان علیه السلام تشکیل شوند؟! مگر می‌شود بدون توجه انسان کامل، قلوب، این گونه به سوی عالم معنا و دین برگردد؟!

این‌ها همه، از آثار نظارت امام است؛ اما افسوس که ما به این سو توجه داریم و علل معنوی را نمی‌بینیم. در حالی که خیلی وقت‌ها، بدون اینکه علل مادی دخیل باشند، علل معنوی، کارمان را جلو می‌برند؛ و ما نمی‌فهمیم! چون

۱- گروهی که در زمان جنگ تحمیلی، وظیفه خنثی‌سازی میداین مین و باز کردن مسیر پیش‌روی لشکر را در عملیات‌ها بر عهده داشتند.

به اسباب چشم دوخته‌ایم و با آن‌ها مانوس شده‌ایم! تا آنجا که حتی الآن هم شاید عده‌ای تصور کنند تنها حلال مشکلات اقتصادی ما، امریکا است؛ پس هر طور شده، باید با او ارتباط برقرار کنیم! در حالی که قدرت آمریکا در مقابل امام و علل معنوی، هیچ است.

در رده‌ی پایین و مسائل زندگی‌مان هم دست در یوزگی به سوی دیگران دراز می‌کنیم و چون قدرت را از این و آن می‌بینیم، به راحتی ارزش‌ها را فانی می‌کنیم! اما مگر تمام قدرت به اذن حضرت حق تعالی، در دست امام زمانمان نیست؟! به یمن او سایرین روزی می‌خورند: «بِیْمَنِهِ رُزْقَ الْوَرَى»؛ طیب به اشاره‌ی او طیب می‌شود و دارو به فضل او و به اذن خدا، بر بیماری اثر می‌گذارد. لذا اگر از اسباب ظاهری دل بکنیم و فقط به واسطه‌ی حقیقی عالم نظر کنیم، با عزت پیش می‌رویم و هر مانعی هم بیاید، به راحتی می‌شکنیم؛ اما اگر به علل صوری و مادی توجه کنیم، هیچ وقت روی عزت را نخواهیم دید.

۳- نظارت امام بر خاصان در زمان غیبت

دانستیم بخشی از فواید امام، نظارت‌ها و تربیت‌هایی است که به طور خاص یا عام در زمان غیبت دارند. از جمله نظارت‌هایی که متعلق به فقها، علما و بزرگان است. حضرت، آنان را به طور خاص، تحت تربیت خود قرار می‌دهد، تا زمینه را برای هدایت امت آماده کند و امت بتوانند از طریق آنان، راه ارتباط با امامشان را بیابند. در حقیقت، امام برای اینکه راه ارتباط امت را با خود، قوی‌تر کند و از این طریق، همه را به کمالشان برساند، غیر از نظارتی که بر عموم دارد، نظارت خاصی بر فقها می‌کند. چه، می‌داند فقیه، تمام تلاشش در جهت استنباط احکام است و معصوم هم نیست؛ پس باید پشت سر او معصومی

باشد، که دستش را بگیرد تا مطالب درست به دست امت برسد.

از علمای بزرگی که خیلی با امام عصر علیه السلام رابطه داشت، شیخ مفید است؛ کسی که دوست و دشمن در عظمت شخصیت و تقوای بالایش، راه انکار و تردید ندارند و معتقدند او مکرر با امام ارتباط داشته و توقیعاتی از سوی ایشان برایش می‌رسیده است. حضرت در این توقیعات، شیخ مفید را با عناوینی همچون برادر باایمان، دوست رشید، مخلص در دین، ممتاز در یقین به امام، یاور حق و دعوت‌کننده به راستی و صدق خطاب کرده‌اند و حتی خدا را به نعمت وجود چنین یاری، سپاس گفته، توفیق و اجرش را در نصرت دین خواستار شده‌اند.^۱ در مرگش نیز نوحه‌سرایی و اظهار تأسف کرده، اشعاری فرموده‌اند که بر روی قبر او - در حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام جواد علیه السلام - دیده می‌شود.^۲

در زمان شیخ مفید، شخصی روستایی خدمت ایشان رسید و سؤال کرد که: زن آبستنی فوت کرده و حملش زنده است؛ ما چه کنیم؟ آیا باید شکم را بشکافیم و بچه را بیرون آوریم، یا زن را با فرزند درون شکمش دفن کنیم؟

شیخ فتوا داد با همان حمل، دفنش کنید و آن مرد برگشت؛ ولی بعد متوجه شد سواری از پشت، به سوی او می‌آید. وقتی نزدیک شد، گفت: ای مرد؛ شیخ مفید فرمود شکم آن زن را بشکافید و طفل را بیرون آورید؛ بعد او را دفن کنید. آنان نیز به فتوای جدید عمل کردند. این خبر به شیخ رسید و شیخ گفت: من کسی را نفرستاده بودم؛ معلوم است آن شخص، صاحب‌الزمان علیه السلام

۱- اشاره به توقیعاتی در بحار الأنوار، ج ۵۳ صص ۱۷۴-۱۷۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۳ ص ۲۵۵؛ رحلت تو بر خاندان عصمت، بسیار سخت است. اگر چه از نظرها پنهان شدی و بدنت در زیر خاک مدفون شد ولی اساس علم و توحید در وجودت همواره برپاست. وجود مقدس مهدی قائم، از درس‌هایی که ایراد می‌کردی، همواره خشنود می‌شد. (البته اصل اشعار به زبان عربی است.)

بوده‌اند. حال که ما در احکام شرعی اشتباه می‌کنیم، همان بهتر که دیگر فتوا ندهیم. لذا در خانه‌ی خود را بست. اما از ناحیه‌ی مقدسه، توقیعی صادر شد که: بر شماست فتوا دادن و بر ماست که نگذاریم شما در خطا واقع شوید!^۱

و این کلام زیبا، نه تنها برای شیخ مفید، بلکه راه را برای ما نیز باز می‌کند که در جایگاه خود، آنچه را وظیفه‌مان است، به نحو احسن انجام دهیم و بدانیم آنچه از ما می‌خواهند، همین است؛ اگر چه گاه با تمام تلاش و طلب صادقانه‌ی خود، دچار اشتباه شویم.

حضرت آیه‌الله سید محمد گلپایگانی نقل کرده است: اوایلی که به قم آمده بودم، یک بار در خواب دیدم مرا دعوت کرده‌اند که به منزل آقا جمال^۲ فرزند آقا محمد کاظم گلپایگانی بروم و در آنجا حضرت ولی عصر^{علیه السلام} را ملاقات کنم. من هم برای این موضوع آماده شدم، که در این هنگام کسی آمد و گفت: مطلب به تأخیر افتاد. آن گاه لوحی در مقابلم گذاشتند که در آن نوشته بود: إِذَا تَهَاجَمْتَ عَلَيْنَا الْفِتْنُ، فَعَلَيْنَاكَ بِالشَّيْخِ عَبْدِ الْكَرِيمِ؛ اگر فتنه‌ها به شما روی آورد، به شیخ عبدالکریم حائری - بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه - روی آورید. صبح که بیدار شدم، خدمت شیخ رفتم و گفتم چنین خوابی دیده‌ام. گفتند: اگر رؤیای صادقانه بوده، باید پشتمان را برای چماق‌های پهلوی آماده کنیم!^۳

یکی دیگر از بزرگان و علما به نام میرزا مهدی اصفهانی نقل کرده‌اند: من به هر دری سر زده و سراغ فلسفه، عرفان، تفسیر، فقه، کلام و سایر علوم رفتم، تا اینکه در همه‌ی آن‌ها خبره شدم؛ ولی هیچ کدام به من آرامش نمی‌داد.

۱- توجهات ولی عصر^{علیه السلام} به علما و مراجع، ص ۲۱.

۲- سید جمال گلپایگانی از کسانی بوده که مکاشفات زیادی داشته است. در این باره، مطالعه «معادشناسی» علامه حسینی تهرانی توصیه می‌شود.

۳- راهی به سوی نور، علی‌رضا نعمتی، ص ۷۸.

سرگردان و متحیر شده بودم که چه کنم. با توسل و التماس، با خدا راز و نیاز می‌کردم که راه را برایم باز کند و نشان دهد. پس از مدت‌ها، یک روز در وادی السلام نجف، سر قبر حضرت هود و حضرت صالح علی نبینا و آله و علیهما السلام- نشسته بودم و متوسل شدم که: خدایا، حیرانم؛ راه را به من نشان بده. همین طور اشک از چشمانم می‌ریخت و می‌نالیدم. در آن وقت دیدم حضرت ولی‌الله‌الاعظم علیه السلام تشریف آوردند و در فاصله‌ی بیست قدمی من ایستادند. اما نه خودم می‌توانستم جلو بروم و نه حضرت اذن دادند. ناگهان دیدم نوار سبزی زیر سینه‌ی حضرت نمایان شد و ایشان به من اشاره کردند آن را نگاه کنم. نگاه کردم و دیدم با خط نور نوشته است:

”طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقَتِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ، مُسَاوِقٌ لِإِنكَارِنَا؛ فَقَدْ أَقَامَنِي اللَّهُ وَ
أَنَا الْحُجَّةُ ابْنُ الْحَسَنِ.“

طلب معارف از غیر مصدر ما اهل بیت، مساوی و ساقی‌دهنده به انکار ماست! پس همانا خدا به من، حجت را اقامه کرد و من حجة بن الحسن هستم.
و به این ترتیب، او با یک توسل حقیقی، به این زیبایی از تحیر و سرگردانی درآمد.^۱

آری، امام واقعاً شیعیان ناب را دوست دارند؛ چون این شیعیان، مقدمه‌ای برای آن ذی‌المقدمه هستند و هر چه بی‌آفت‌تر باشند، محبوب‌ترند. البته این‌ها، نمونه‌های اندکی از نظارت‌های بسیار امام بر خاصان بود، که در منابع معتبر و مستند، ثبت شده است. علی‌رغم اینکه بزرگان به خاطر معرفت کم مردم نسبت به امام زمان علیه السلام و سایر مسائلی که در گذشته بوده و امروز هم حاکم است، خیلی نمی‌توانند تشریفاتشان را بیان کنند و همیشه سعی داشته‌اند فقط خواص

۱- مجالس حضرت مهدی علیه السلام محمد رضا باقی اصفهانی، ص ۱۵۹.

را از این جریان‌ها باخبر کنند؛ زیرا بلافاصله دفتر و دکان باز می‌شود و عوام که منتظرند با بهانه‌هایی به ظاهر موجه، از اصل معارف و عمل به آن‌ها دور شوند، در قضایای صوری مشغول می‌شوند.

البته اینکه به چه دلیل، عنایت و تفضل دیدار با حضرت، نصیب فردی می‌شود، تنها خدا و خود حضرت می‌دانند. مهم‌تر آنکه، در عنایت و فضل، دلیلی ندارد که به دنبال سبب و حکمت باشیم! فضل، فضل است و ممکن است به هر کس، با هر دلیل و حتی بدون استحقاق، تعلق گیرد و اصلاً جای سؤال کردن نیست. مهم آن است که کسی که تحت عنایت قرار گرفته، از فضلی که به او شده، نهایت استفاده را بکند و کاملاً شکرگزار آن نعمت باشد.

۴- حضور و نظارت دقیق امام بر مردم عادی

گفتیم امام زمان علیه السلام به طور خاص به فقها و علما نظر دارند؛ زیرا مردم از طریق آنان دینشان را می‌گیرند و راه ارتباطشان با امام باز می‌شود. اما این، به آن معنی نیست که بر مردم عادی کوچه و بازار، نظر نداشته باشند!

درباره‌ی نظارت امام بر مردم عادی، جریانات بسیاری اتفاق افتاده، که در جای خود، از آن صحبت شده است. در اینجا تنها یک نمونه را که در کتاب شریف کافی آمده است، مطرح می‌کنیم، تا ببینیم حضرت در دوران غیبت، چگونه در ریزترین مسائل، بر شیعیان خود نظارت دارند.

شخصی نقل کرده است: زمانی برای حج آماده شدم و از مردم خداحافظی کردم. عازم حرکت بودم که [از ناحیه‌ی مقدسه‌ی حضرت بقیة الله علیه السلام] فرمان رسید: *تَخُنْ لِدَلِكْ كَارِهُونَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ*؛ ما از این سفر تو کراهت داریم، ولی اختیار با خودت است. پس [من که آماده‌ی رفتن بودم، از این دستور] دلم تنگ

شد و غمگین شدم؛ اما نوشتم: من مطیع و شنوا هستم؛ ولی از نرفتن به حج [و کم توفیقی خود] غمگینم! پاسخ آمد: "لَا يَضِيقُنْ صَدْرُكَ؛ فَإِنَّكَ سَتَخُجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ؛" دل تنگ مباش؛ که به خواست خدا، در سال آینده به حج می‌روی. چون سال آینده شد، نامه نوشتم و اجازه خواستم؛ حضرت اجازه فرمود. سپس نوشتم: من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده‌ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم. پاسخ آمد: "الْأَسَدِيُّ، نِعْمَ الْعَدِيلُ؛ فَإِنْ قَدِمَ، فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ؛" اسدی، همراه خوبی است و اگر آمد، کسی را بر او ترجیح نده. پس اسدی آمد و من هم او را انتخاب کردم.^۱

ببینید چقدر امام در کار شیعیان، دقیق است و در ریزترین برنامه‌های آنان حضور دارد؛ آنان را از پشت پرده تربیت می‌کند، حاضر و ناظر بر همه‌ی کارهاست، به شکل‌های گوناگون راه می‌دهد و مصالح مادی و معنوی آنان را در نظر می‌گیرد.

نکته‌ی دیگری که در این جریان می‌توان به آن اشاره کرد، ادب این شیعه و تسلیم محض بودن او در مقابل امام است؛ چه درباره‌ی حج نرفتنش و چه درباره‌ی فراموش کردن هم‌سفری که مورد اعتماد خودش بود، در مقابل انتخاب حضرت. اما ما در چنین شرایطی چگونه‌ایم؟!

واقعاً این افراد چقدر با امامشان سروکار داشتند و چقدر حضور او را قوی می‌دیدند؛ ولی ما این طور نیستیم! چرا که آن قدر چیزهای بی‌فایده در دل‌هایمان ریخته‌ایم، که اصلاً راه برای ارتباط با امام نیست. ما که برای چند رکعت نماز، پدر خود را درمی‌آوریم تا تمرکز داشته باشیم، ولی نمی‌شود، چطور می‌توانیم در طول روز، تمرکز در امام و ارتباط درونی با او داشته باشیم؟! آن

قدر به تمایلات و شهوات چسبیده‌ایم که هویتمان را همین‌ها تشکیل داده‌اند و دیگر از آن‌ها منقطع نمی‌شویم. یک لحظه هم که می‌خواهیم کنارشان بگذاریم و تفکر کنیم، باز همین جلوات در فکر و دلمان می‌آید و نمی‌گذارد دنبال امام برویم. پس بیایید در دل کردن از این‌ها، قدری به خود زحمت دهیم و تلاش کنیم.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که با امام، ارتباط مستقیم نداریم. اما آقای داریم که آنی از ما جدا نیست؛ ناظری مهربان، که ریزترین برنامه‌های ما از منظرش دور نمی‌ماند. اما چرا این قدر غافلیم؟! خدا می‌داند اثرات شوم غفلت‌مان را هم می‌گیریم، ولی باز متوجه نمی‌شویم! بیاییم واقعاً مقید باشیم - نه مقید صوری - که ابتدا معرفت کسب کنیم و سپس در مسیر تزکیه‌ی درون، مجاهدت و مراقبت در خوردن، خوابیدن، گفتن، رفتن و تمام اعمال ظاهری حرکت نماییم؛ آن هم با این نیت که تحت تربیت ولیّ خدا قرار گیریم.

باید پایه‌های حرکتی خود را بر مبنای دستورات امام - که با توقیعات و روایات، به ما رسیده است - و تبعیت از ولایت او قرار دهیم. خود را مقید کنیم در همه چیز، پیش از هر کس، به امام رجوع نماییم. به عنوان مثال، وقتی فرزندان بیمار می‌شود، این طور نباشیم که ابتدا دنبال ده‌ها پزشک برویم و وقتی نتیجه نگرفتیم، تازه سراغ امام برویم و دست به دامن ایشان شویم! بیایید از همان اول، قید همه چیز و همه کس را بزنیم. البته نه اینکه بیمارمان را نزد پزشک نبریم؛ بلکه به امید و اذن امام، این کار را انجام دهیم و در درون به او وصل شویم و از او کمک بخواهیم. نباید با قدم خود، جلو برویم؛ بلکه باید متوجه باشیم اوست که به اذن خدا، شفا می‌دهد و بیماری را با وسایلی همچون دارو و دکتر مداوا می‌کند. باید ارتباطمان را با امام قوی کنیم.

دقت کنید؛ این‌ها را برای دکان‌بازی نمی‌گوییم! بلکه می‌گوییم تا بدانیم امام، آن قدر حاضر است که ما می‌توانیم برنامه‌هایمان را با او تنظیم کنیم و در هر کاری، فقط او را جلو بیاوریم. اما متأسفانه در این زمان، نوعاً در شبهات دشمن در بخش معارف، اخلاق، سیاست، اقتصاد و... درمی‌مانیم؛ و این، از آن روست که ارتباط ما با مولایمان قوی نیست! اگر این همه مصیبت و سختی هست و اگر به جایی نمی‌رسیم، باید بدانیم فاعل، مانعیت ندارد و مانع از قابل است. در نتیجه باید حرکت کنیم و مانع‌ها را برداریم.

ما باید پیوند خود را مولایمان محکم کنیم و برنامه‌هایمان را با اتکا به او تنظیم نماییم؛ از او بخواهیم برایمان راه باز کند و مقید باشیم آنچه را خواست اوست، انجام دهیم. آن وقت معجزه می‌کند و آثارش را نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اصلاً فکرش را نمی‌کنیم. بدانیم امام، در میان ما و در نیت‌های خالص، حضور دارند؛ چه بسا زمان‌هایی بدون اینکه حرفی بزنیم، گره از کارمان باز کرده‌اند و ما متوجه نشده‌ایم. البته منظور این نیست که آقا را می‌شود دید؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم او حضور دارد و عنایاتش شامل حال همه‌ی شیعیان می‌شود.

امام همیشه در تمام جریان‌های ریز و درشت زندگی من و شما، حضور دائم دارد و فیضش منقطع نیست؛ فقط باید حضور او را باور کنیم و بفهمیم با ما و در میان ماست. راه ارتباط روحی با ایشان، همیشه باز است و اگر می‌شود نیست، مانعیت از این سوست؛ اما راه ارتباط جسمی، باز نیست و به خواست و اذن امام، یعنی اذن خداوند بستگی دارد.

با وجود چنین امام حاضری، دیگر چه می‌خواهیم؟! چرا ضجّه نمی‌زنیم و از امامان نمی‌خواهیم ما را تحت تربیت خود درآورد؟ چرا نذر و نیاز نمی‌کنیم و

از حضرت نمی‌خواهیم مرتبی مان باشد و برنامه‌های ریز و درشت زندگی‌مان را خودش بدهد؟! چرا به این یقین نمی‌رسیم که اگر ما بخواهیم، او ممسک و بخیل نیست؟! البته خود حضرت و اجداد بزرگوارشان علیهم‌السلام، آن دستورات و آداب زندگی را که باعث رضایتشان است، برای ما گفته‌اند؛ ما باید بخواهیم که عامل به اوامر آنان و دور از نواهی‌شان باشیم.

بدانیم ^۱ «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَ جَدَّ وَ جَدَّ^۱ وَ مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابَ وَ لَجَّ وَ لَجَّ^۲؛ هر که چیزی را بخواهد و کوشش کند، می‌یابد و هر که مدام دری را بزند و محکم بکوبد، برایش باز می‌شود. اگر ما مهدی علیه‌السلام را طلب کنیم و تلاش مصرانه هم داشته باشیم، محال است او را نیابیم؛ چنان‌که وقتی در دنیا، بسیاری از چیزها را خواستیم و طلب و شوق در ما ایجاد شد و کوشش کردیم، در نهایت به آن رسیدیم. منتها "گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست؟! سایه‌ی حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده، یابنده بود گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در، برون آید سری چون نشینی بر سر کوی کسی عاقبت بینی تو هم، روی کسی چون ز چاهی می‌گنی هر روز، خاک عاقبت اندر رسی در آب پاک^۳

۱- نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص ۷۷۶.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۳، روایت ۳۷۵۸.

۳- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

کلام آخر

خدایا، تو را شاکریم که در این عصر غیبت و در این وانفسای غفلت که اشتغال به دنیا و سرگرم شدن به تفاخر و تکاثر در جلوه‌ی فرهنگ مدرنیته‌ی غرب، مانع از توجه به وطن حقیقی و جنت اسماء وجودمان شده است، روزنه‌ای از نور به رویمان گشودی، تا چشمانمان را که به سیاهی عادت کرده بود، با روشنی آشنا کنی!

می‌دانیم هوای نفس، پر و بال پروازمان را بسته است؛ اما نمی‌خواهیم هم‌رنگ جماعتِ اسیر در ظلمت، به دنیا بچسبیم! می‌خواهیم به سوی نور حرکت کنیم و یقینمان این است که در این مسیر، دستمان را می‌گیری. از تو می‌خواهیم یاری‌مان کنی، تا در مسیر معرفت، عبودیت و انتظار حقیقی حضرت مهدی علیه السلام حرکت کنیم. به این امید که ما هم جزء آن عده‌ی قلیلی باشیم که از نور حق، اقتباس می‌کنند و در جهت براندازی پرده‌ی غیبت و ظهور خورشید ولایت، قدمی برمی‌دارند.

آمین یا ربّ العالمین.

منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه، حضرت علی عليه السلام.
- ۳- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
- ۴- بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی.
- ۵- الإحتجاج علی أهل اللجاج، شیخ طبرسی، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳.ق.
- ۶- إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن دیلمی، قم، نشر شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲.ق.
- ۷- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶.ش.
- ۸- توجهات ولی عصر علیه السلام به علما و مراجع تقلید، عبدالرحمن باقرزاده بابلی، انتشارات لاهیجی، چاپ اول، ۱۳۷۹.ش.
- ۹- الجواهر السنیه، کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی و زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران، انتشارات دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰.ش.
- ۱۰- دادگستر جهان، ابراهیم امینی، انتشارات شفق، زمستان ۱۳۷۱.ش.
- ۱۱- راز پنهانی و رمز پیدایی، سید محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف،

چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

۱۲- راهی به سوی نور، علی‌رضا نعمتی، انتشارات باقری، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ ه.ش.

۱۳- شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، انتشارات بصیرتی.

۱۴- ظهور نور، آیت‌الله حاج شیخ علی سعادت‌پرور، انتشارات احیاء کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۵- علل الشرایع، شیخ صدوق، قم، نشر داوری، چاپ اول.

۱۶- عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ق.

۱۷- الغیبة للنعمانی، محمدبن ابراهیم نعمانی، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه.ق.

۱۸- الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتاب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.

۱۹- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تهران، دارالکتاب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه.ق.

۲۰- گفتارهایی پیرامون امام زمان علیه السلام، دکتر سید حسن افتخارزاده، انتشارات نیک معارف، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ه.ش.

۲۱- مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی.

۲۲- مجالس حضرت مهدی علیه السلام، محمدرضا باقی اصفهانی، چاپ صدر، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ش.

۲۳- مجمع النورین، ابوالحسن مرندی.

۲۴- مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی، قم، انتشارات جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۴۱۹ ه.ق.

۲۵- معانی الأخبار، شیخ صدوق، قم، جامعه‌ی مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.

- ۲۶- معرفت امام عصر علیه السلام، سید محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۲۷- مکیال المکارم، آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، اصفهان، انتشارات مهر قائم، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۲۸- نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۲۹- وسائل الشیعة، محدث عاملی، قم، نشر آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- ۳۰- نرم افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نورسافت): گنجینه روایات، جامع الأحادیث و جامع التفاسیر.
- ۳۱- نرم افزار معجم روایات، مرکز معجم فقهی، حوزه علمی قم.

از سلسله مباحث استاد فاطمه میرزایی (لطفی آذر)
منتشر شده است :

- ۱- سر قرآن
- ۲- حق زبان
- ۳- طلب حق
- ۴- آئین زندگی
- ۵- فاطر هستی
- ۶- حکمت غیبت
- ۷- ابتلا در کربلا
- ۸- رمضان ضیافت الله
- ۹- آمادگی برا ظهور
- ۱۰- زیارت حرم تا حرم
- ۱۱- غیبت و هدایت بشر
- ۱۲- دعا از اجابت تا اصابت
- ۱۳- سر سحر (شرح دعای سحر)
- ۱۴- امتحان امت در زمان غیبت
- ۱۵- توهم در دیدار امام زمان (عج)
- ۱۶- معرفت نور تا عصر ظهور (۵ جلد)
- ۱۷- تاثیر امام در تعدیل عواطف (۳ جلد)
- ۱۸- قلب عهدنامه الست
- ۱۹- دریای مکرمت
- ۲۰- امام منتظر واقعی